سفينة النجاة
و
الكلمات الطريفة

للعلامة المحدث الشيخ محسن المشتهر بالفيض الكاشاني

١٠٠٧ - ١٠٩١هـ

باشراف

محمد الإمامي الكاشاني

تصحيح وتعليق

سيد علي جمار الكشباني

سفینه النجاه ترجمه فیض

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : 17621-5

پدیدآور : فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، 1006-1091ق.

عنوان و نام پدیدآور : سفیته النجاه [نسخه خطی]/ / محمد بن مرتضی فیض کاشانی

وضعیت کتابت : کربلا: مهدی الحسینی التفرشی الملقب ببدایع نگار و المتخلص بلاهو تی

مشخصات ظاهری : گ.93ب-130الف.16سطر. 90×160؛ قطع: 215×170

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز:هذا کتاب مستطاب سفینه النجات من تصنیفات فخر المحققین فیض کاشانی بسمله...الحمد لله الذی بسفینه اهل ...

انجام:... فقد طلع الصبح و الحمد لله و الصلوه علی رسول الله ثم اهل بیت رسول الله ثم علی رواه احکام الاثم علی من انتفع بمواعظ الله

انجامه:این کتاب را در کربلا استنساخ کردم خط حقیر بدایعنگار مهدی الحسینی متخلص بلا هو تی است.

یادداشت کلی : زبان: فارسی

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط:شکسته

نوع کاغذ:فرنگی

نوع و تز ئینات جلد:تیماج یک لائی مشکی

خصوصیات سند موجود : یادداشت های مربوط به نسخه :پشت برگ 130 یادداشتی در باره کتاب قواعد الاحکام علامه حلی نوشته شده است.

توضیحات سند : نسخه بررسی شده .تیر91/ پارگی در جلد واوراق ، خط خوردگی با خود کار آبی ،آثار لکه و پاشیدگی مرکب دارد.

معرفی سند : مولف در این کتاب منابع احکام اسلام را قرآن وسنت می داند و رجوع به رای و اجتهاد را از دستاو یز های مخالفین بر می شمارد و آن را نوعی بدعت می خواند. (فهرست های خود نوشت فیض کاشانی .ص.184).در ادامه این نسخه دوازده امام محیی الدین عربی از برگ131ب-132ب آمده است.

صحافی شده با : حدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره / کربلا،1313ق.1095124

توصیفگر : شیعه امامیه -- عقاید

شیعه امامیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

امامت -- متون قدیمی تا قرن

شناسه افزوده : مهدی الحسینی التفرشی الملقب ببداینگار و المتخلص بلاهو تی

شرح حال مصنف رضوان الله تعالی علیه

(نقل از مقدمۀ کتاب محجه البیضاء) محمّد بن مرتضی مدعو بمحسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم و یکی از نوابغ علم در قرن یازدهم بوده است نشو و نمای او در بلده طیبه قم بوده و پس از آن بکاشان رفته و از کاشان بشیراز و در آنجا مدتی از سید ماجد بن علی البحرانی و از استاد فلسفه ملا صدرا اخذ علم نموده و دختر ملا صدرا را بحباله نکاح خود در آورده است سپس او را بکاشان آورده و در کاشان عزم اقامه نموده و از مراجع بزرگ در آنجا بشمار میرفت که مثل و مانند در زمان خود نداشت و در اثر کثره فهم و زکاوت ملا صدرا او را ملقب بفیض نموده و جمیع علماء اجماع نموده اند بر فضلش و او را یکی از نوابغ بزرگ دهر می شمارند.

1- محدث متبحر مرحوم شیخ حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه درباره او چنین میگوید:

محمّد بن المرتضی المدعو بمحسن الکاشانی فاضل عالم ماهر حکیم متکلم محدث فقیه محقق شاعر ادیب تصنیفات نیکوئی دارد و از معاصرین است از برای او کتابهائی است که کتابهای او را می شمرد.

2- و گفته است صاحب رجال کبیر محمّد بن علی اردبیلی محسن بن مرتضی رحمه اللّه علامه محقق مدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله فاضل کامل ادیب متبحر در جمیع علوم بودند.

3- مرحوم سید نعمه اللّه جزائری میگوید در شأنش می باشد استاد ما محقق مولا محمّد محسن کاشانی صاحب کتاب وافی و غیر کتاب وافی که تألیفات او نزدیک بدویست

کتاب می شود.

4- و مرحوم شیخ یوسف بحرانی در شأنش گفته است که محدث کاشانی فاضل و محدث اخباری سخت بوده است و مرحوم مجلسی ثانی اعلی اللّه مقامه از ایشان اجازه داشته است و از مشایخ عظام او شیخ بهائی و دیگران بوده اند لکن در این وجیزه جای بسط

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 2

آنها نیست هر کس طالب است بکتاب محجه البیضاء مراجعه نماید و مؤلفات او قریب به دویست جلد کتاب میشود عمده آنها کتاب شریف وافی و تفسیر مبارک صافی و کتاب محجه البیضاء فی احیاء الاحیاء و کتاب کبیر معتصم الشیعه در فقه و کتاب مفاتیح در فقه و کتاب علم الیقین و همین کتاب سفینه النجاه که قریب بهشتاد و هشت کتاب در جلد اول کتاب محجه البیضاء شمرده شده است طالبین بآنجا مراجعه فرمایند البته مخفی نیست بر جمیع علماء که مرحوم علامه فیض یکی از نوابغ روزگار بوده است هر کس بکلمات و مطالب ایشان مراجعه نماید در کتابهای او می فهمد مقام فضل و دانش او را

نطفه پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دیگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

شرح حال مترجم رحمه الله تعالی علیه

مرحوم حجه الاسلام و المسلمین و عمده الفقهاء و المحدثین مرحوم آقا شیخ محمد رضا دورودیان تفرشی است که در سال 1284 هجری قمری در قریه نقوسان تفرش پا بعرصه وجود گذاشته و در سن دو سالگی در اثر عارضه آبله هر دو چشم خود را از دست داده بود ولی از لحاظ اینکه پدر ایشان مرحوم آخوند ملا علی

اکبر در قریه مزبوره اشتغال بتدریس اطفال داشت محمد رضا نیز بواسطه استعداد عجیب و حافظه خارق العاده که خداوند باو عطا فرموده بود در ظرف سه الی چهار سال کلیه دروسی را که در آن مکتب خانه تدریس می شد و همچنین تمام قرآن مجید را با معانی آنها بوسیله قرآن های ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق- العاده که بتعلم و یاد گرفتن عربیت و فقه و اصول داشت بهر کیفیتی بود پدر خود را راضی نموده که او را بقصبه فم تفرش که سابقا مرکز شهرستان تفرش بوده بفرستد تا از دروس علماء و روحانیون آنجا استفاده نماید و قریب دو سال حداکثر استفاده را نموده سپس بقریه نقوسان مراجعت نموده ولی چون اینمقدار از تحصیل همت بلند او را اقناع نمی کرد با تعلیم مقدمات عربی بیکی از همسالان خود (که مرحوم حجه الاسلام آشیخ اسد اللّه نقوسانی می باشد) بمعیت ایشان برای ادامه تحصیل بقم رفته و بعد از اکمال مقدمات ادبی و سطح فقه و اصول و سایر علوم متداوله مهاجره بأراک نموده و از حوزه درس علماء بزرگ آنجا حداکثر استفاده را نموده و نائل باجازات در کلیه امور دینی از ناحیه علماء بزرگ آن شهرستان و شهرستانهای دیگر گشته و بعدا بتفرش مراجعت کرده و در آنجا اشتغال بترویج احکام الهیه و اقامه حدود و انجام عقود و ایقاعات امور قضائی حوزه تفرش و رودبار و فراهان داشته و بعد از چند سال تشرف عتبات عالیات حاصل نموده و در حدود دو سال در عتبات مقدسه مقیم و مستفیض بوده و مجددا بتفرش مراجعت نموده و غیر

از چند سفر موقت بقم و طهران بقیه عمر را در تفرش گذرانده و در لیله بیست و هفتم ماه صیام 1346 هجری قمری در قریه مزبوره برحمت ایزدی پیوست و آرامگاه ایشان در بقعه مبارکه امام زاده عبد اللّه که در اواسط قریه مزبوره می باشد قرار دارد فقید سعید علاوه بر مقام علمی دارای استعداد ادبی فوق العاده بوده که متجاوز از بیست هزار بیت فارسی و عربی که نود درصد آنها در مدائح و مصائب رسول و ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین می باشد و یک درصد آنها غزلیات و اشعاری است که بمقتضیات و مناسبات حال از قبیل بهاریه و زمستانیه و امثال آنها انشاء نموده است و از جمله این بیت است که راجع بحال خود می گوید در ذیل اشعار غدیریه

رضای نارضا از خود اگر شد از بصر ناقص ولی صد شکر کو را چشم دل حق را بصیر آمد

و تألیفات ایشان در فقه حاشیه بر نجاه العباد و کتاب مستقلی در فرائض و احکام و کتاب مختصری مفید در نحو زبان فارسی و کذا نحو منظوم بفارسی می باشد و ترجمه و شرح بر کتاب موسوم بسفینه النجاه که تا صفحه 200 از ترجمه و شرح ایشان است و بقیه آن را داماد ایشان جناب مستطاب حجه الاسلام آقای آشیخ محمد حسین دورودیان ترجمه نموده و امیدواریم که سایر آثار ایشان ان شاء اللّه بزودی طبع گردد.

نگارنده: محمد غریب

[الخطبه]

بسم الله الرحمن الرحیم ستایش و سپاس خداوند بی مانندیرا سزاست که نجات داد ما را بواسطه کشتی وجود اهل خانقاه دین و وحی خود یعنی اهل

بیت رسالت صلوات اللّه علیهم اجمعین از موجهای گوناگون فتن و هدایت فرمود ما را بوسیله انوار لامعه قرآن مبین و حدیث ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین بشناختن فرایض و سنن در دین و بگشود از دیده های عقل و فهم و ابرهای شک و بدگمانیرا و برداشت از روی دلهای ما پردهای گمان و پوشش نادانیرا و اعتقاد باطل را از نهان ما بیرون کرد و اعتقاد حق را در دلهای ما ثابت و برقرار گردانید چونکه شک و گمان از آن چیزی است که از پی فتنه ها میآید و بخششها و بخشایشهای خداوندیرا تیره و تار مینماید پس منزه و پاکیزۀ تو بار خدایا از همه بدیها و پستیها و کمیها و کاستیها و از جمله نقایص و معایب و علایق و از نسبت و تشبه بخلایق چه بسیار تنک است راه بر کسیکه تو راهنمای او نباشی و چه مقدار روشنست حق در نزد کسیکه راه حق را تو باو نموده باشی درود تازه تازه و رحمت بی اندازه فرست بر فخر ممکنات و بهتر و مهتر کائنات سرور و سردار کافه اصحاب صفا و اصطفاء محمد مصطفی و آل اطهار و اهل بیت اخیار آن بزرگوار و بگردان خدایا ما را از برای بخششهای گوناگون و نعمتهای افزون از افزون خود از جمله سپاس گذارندگان و بیاد آورنده گان و شمارنده گان اما بعد پس اینرساله ایست از محمد بن مرتضی که خوانده میشود به محسن

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 4

بسوی برادران خود در دین خدا آنانکه ایشان از اهل میانه روی و انصافندنه از اهل زورگوئی و اعتساف و آنانکه می شناسند مردانرا بواسطه

حق نه کسانیکه میشناسند حق را بواسطه مردم یعنی هر راهی را که بینند مردم را در آن راه آن را راه حق می پندارند و آنانکه نمیگیرد ایشانرا در شناختن حق حمیه تقلید جمهور و غالب نمیشود بر ایشان در تصدیق سخن راست عصبیت متابعه مشهور مترجم گوید یعنی کسانیکه در شناختن حق و صدق نظر ایشان باعداد مردم و احوال و شئونات ایشان نیست پس اعتباری بکثرت و قله نکنند و اعتمادی بشیوع و شهرت ننمایند سنک حمیت را از دامن پاک خود انداخته و زنک عصبیت را از آئینه ضمیر منیر خویش پرداخته اند خویش و بیگانه نمی دانند طایفه و قبیله نمیگویند بزرک و کوچک و رئیس و مرؤس نمیشناسند و از پی اکثر و اشهر نمیروند و اسهل و اقصر را نمیجویند بلکه نظر ایشان در سلوک سبیل بنور و برهان و دلیل است کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّٰهِ و من اللّٰه التوفیق و لا قوه الا باللّٰه فرمود آنانکه نپوشانیده است دیده های بصیرت ایشانرا پردهٔ مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی آبٰائِنَا الْأَوَّلِینَ و عارض نشده است صفای سریرهٔ ایشانرا غرور إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلیٰ أُمَّهٍ وَ إِنّٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ مُقْتَدُونَ مترجم گوید یعنی کسانیکه نیستند چنانکه چون حق را بایشان عرض کنی گویند نشنیده ایم ما این را در میان پدران گذشته خود و چون از باطل منع کنی ایشانرا گویند که ما یافتیم پدران خود را بر این راه و ما هم بر اثر ایشان پیروی میکنیم حاصل مراد آنکه بنای این جماعت که اخوان فی اللّٰه می باشند بر تقلید پدران از روی عصبیت باطله نیست فرمود نوشتیم

اینرساله را در تحقیق اینکه مأخذ احکام شرعیه نمی باشد مگر محکمات کتاب و سنه و احادیث اهل عصمت یعنی رسول و ائمه صلی اللّه علیه و علیهم اجمعین و اینکه جایز نیست چنک در زدن در احکام شرعیه مگر بریسمان محکم ائمه معصومین علیهم صلوات اللّه فی العالمین

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 5

[الفصل الاول اشاره الی انحصار الادله الشرعیه عند الامامیه فی القران و الحدیث و بطلان الاستناد الی اتفاق الاراء]

و تحقیق اینکه اجتهاد در احکام شرعیه یعنی استعمال اصول و امارات ظنیه در استنباط آنها و همچنین اخذ باتفاق آراء بدعت نهادن است در دین و از اختراعات مخالفین است و اینکه رستکاری نیست از برای کسی از سختیها و موجهای آن دریاهای بی پایان مگر بداخل شدن در کشتی ولایت حجج و پیشوایان و نامیدیم این رساله را بسفینه النجاه زیرا که بواسطه آن نجات می یابد کسی که مشرف باشد بغرق شدن بر موجهای اختلافات و بوسیله آن رستگار میشود کسیکه نزدیک باشد که برباید و ببرد او را تند بادهای رأیها و هواهای مردم بسوی گودالهای هلاکت آفات و اینرساله مشتمل است بر دوازده فصل که بعضی از آنها اشارات است و بعضی تنبیهات و آن فصلها اینرساله را بمنزله طبقات کشتی است و کسیکه نرسد بدرجه علم و معرفه بکنه و حقیقت اینرساله پس باید ایمان بیاورد و بلند می کند خدایتعالی کسانیرا که ایمان آورده اند و کسانیرا که بهره از علم داده شده اند درجه های بسیار مترجم گوید اینکلام اشاره است باینکه واجب است بر مکلف ایمان مطلقاهر چند که از روی دلیل و برهان ادراک حقایق مطالب نکرده باشد مانند اکثر عوام که بهره از علم ندارند که واجب است بر ایشان ایمان بر وجه اذعان و

ایقان از قول عالم عادل ثقه از شیعه ناجیه محقه که ناقل باشد و لو بواسطه ثقات ائمه معصومین صلوات اللّه و سلامه و تحیاته و رحمته و برکاته علیهم ابد الآبدین فرمود فصل اول اشاره است بمنحصر بودن ادله شرعیه در نزد شیعه امامیه در قرآن و حدیث و باطل بودن استناد باتفاق آراء که تعبیر از آن باجماع می کنند

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 6

بدانکه چون بفتنه افتادند مردم بعد از وفاه رسول خدا (ص) و متفرق شدند در دریاهای فتن و هلاک شدند در طوفان محن مگر طایفه کمی از آن کسانیکه خدا ایشانرا نگهداشت از ضلالت و لغزش و بواسطه سفینهٔ ولایت اهل بیت علیهم السلام ایشانرا از بلا و فتنه نجات داد و بوسیله چنک در زدن بدامن ثقلین یعنی کتاب اللّه و عترت رسول اللّه علیه و علیهم صلوات اللّه ایشانرا در راه حق و حقیقه باقی گذاشت و برقرار داشت پنهان داشتند آنانکه نجات یافتند دین خود را و نگاه داشتند رک وتین یعنی عقاید و سرائر خود را پس باقی گذاشت خداوند عز و جل بسبب ایشان رمق دین را در این امت و جاوید داشت بجاوید داشتن نوع ایشان سنه حضرت خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله الطاهرین را تا روز قیامت پس برانگیخت هر امامی را بعد از امامی و هر خلفی را از شیعه ایشان بعد از سلف و بودند طایفه از شیعه رضی اللّه عنهم همواره اوقات فرا میگرفتند احادیثرا در اصول و فروع دین از امامان خود علیهم السلام بامر و ترغیب خود ایشان علیهم السلام و روایت میکردند آن احادیث

را از برای دیگران از شیعه و روایت می کردند آن دیگران نیز از برای دیگران از ایشان و همچنین روایت کردند هر سلفی از برای خلف تا اینکه رسید آن احادیث بما و الحمد للّه رب العالمین و بودند حفظه و روات اثبات میکردند و نیکو ضبط مینمودند آن احادیث را در سینه ها و می نوشتند آنها را در دفترها و حفظ میکردند آنها را چنانکه می شنیدند و نگاه می داشتند آنها را چنانکه فرا می گرفتند و مبالغه مینمودند در نقادی و خوب رسی آنها و تصحیح معیب آنها ورد کردن نادرست آنها و قبول کردن درست آنها و بیرون آوردن خوب و سلیم آنها از غلط و سقیم آنها حتی دیده میشود کسی از ایشان که حلال نمی شمارد و جایز

نمیداند نقل خبریرا که وثوقی بآن نباشد و نه اثبات آنرا در کتب خود مگر در حالتیکه با ذکر آن خبر ضعف و نادرستی آن را نیز ذکر کرده باشد و طعن میزند در کسیکه روایت میکند هر چه روایت شود و مینویسد هر چه حکایت شود و ظاهر میشود اینکه گفتیم از برای کسیکه تتبع کند در کتب علم رجال و خواهد شناخت از کتب رجالیه احوال رجال حدیث را و همچنین بودند روات حدیث اعتماد نمیکردند بر خبریکه ناقل آن منحصر در مطعون یا مجهول الحال یا مجهول الشخص و حال اینکه نبود با آن خبر قرینه داخله یا خارجه که دلالت کند بر صحت مدلول آن خبر و می نامیدند چنین خبریرا بخبر واحدیکه نه موجب علم است و نه عمل و بودند چنانکه اعتقاد نمیکردند در چیزی از

تفاصیل اصول دینیه و عمل نمیکردند در چیزی از احکام شرعیه فرعیه مگر بنصوصی که شنیده باشند از امامان خود علیهم افضل الصلوه هر چند که بواسطه ثقه یا بوسائط ثقاتی بوده باشد و ایشان باین امر مامور بودند از جانب آن بزرگواران علیهم السلام و استناد نمیکردند در چیزی از اصول و فروع دین بتخریج رای بتاویل متشابهات از آیات و روایات و تحصیل ظن باستعانه اصول مخترعه که نامیده میشود در اصطلاح مجتهدین باجتهاد و نیز استناد نمیکردند باتفاق رأیهای مردم که نامیده میشود در اصطلاح ایشان باجماع چنانکه میکنند همه اینها را جمهور از عامه و بودند روات شیعه ممنوع از همه اینها از جانب امامان خود علیهم السلام و از طرف صاحب شرع یعنی خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله بآیات صریحه و اخبار صحیحه و میباشد منع از اجتهاد و عمل

باجماع معروف از مذهب شیعه و مشهور از ایشان حتی در میان مخالفین ایشان یعنی عامه عمیا چنانکه طایفه از فریقین تصریح بآن کرده اند عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه در جائیکه رد کرده است بر کسیکه گمان کرده است که عمر در سیاسه و تدبیر نیکوتر و درست تر بود از امیر المؤمنین (ع) گفته است کلامی را که محصل آن این است که عمر مجتهد بود و عمل میکرد بقیاس و استحسان و مصالح مرسله و جایز میدانست تخصیص عمومات نصوص را برأیهای مردم و استنباط از اصولیکه اقتضا میکند خلاف آنچه را که اقتضا میکند عموم نص و مکر میکرد با خصم خود و امر

میکرد امیرانیرا که از جانب خود قرار داده بود بمکر و حیله و تادیب میکرد بتازیانه هر که را که گمان میکرد که مستوجب تادیب است و عفو میکرد از دیگرانیکه کرده بودند گناهیرا که بسبب آن مستوجب تادیب بودند و همه اینها را بقوه اجتهاد خود میکرد و نظر او چنان اقتضا مینمود و امیر المؤمنین علی (ع) رای او بر این نبود بلکه چنان بود که می ایستاد بر نصوص و ظواهر و از آن نمیگذشت و اجتهاد نمی نمود و قیاس بکار نمی برد و بود آنحضرت مقید بقیود شرعیه و ملتزم به پیروی آن و مطابق مینمود امور دنیا را با امور دین و همه را بیک سیاق میراند و نمیگذاشت چیزیرا و بر نمیداشت چیزیرا مگر بحکم کتاب خدا و نص رسول مصطفی (ص) و مختلف بود طریقهٔ عمر و علی در خلافت و سیاست تا آخر کلام ابن ابی الحدید بر گرفتیم ما از کلام او آنچه را که محل حاجت بود.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 9

مترجم گوید مراد ابن ابی الحدید از این کلام آنست که زاعم خطا کرده است در تفضیل عمر در تدبیر و سیاست بر علی (ع) بلکه او را محل و مجال تفضیل و ترجیح نیست زیرا که هر یک از ایشانرا طریقه ایست غیر طریقه دیگری عمر در جمیع امور دینیه و دنیویه برأی و نظر خود عمل میکرد چه موافق با شرع میافتاد یا نه و علی (ع) در جمیع آنها عمل میکرد بحکم شرع از روی نصی که از خدا و رسول (ص) باو رسیده بود و از نصوص تجاوز نمی نمود و در

مدالیل و مفاهیم آنها تصرف و تحرف نمیفرمود و چنان میدانست که هیچ واقعهٔ نیست از وقایع دین و دنیا مگر آنکه در آن حکمی از شرع هست که باید بآن حکم ملتزم و متبع گردید و حکم شرعرا باید از نص لسان شارع اخذ نمود نه از دلالت عقل و نه از رأی و قیاس و استحسان و نه از اتفاق آراء ناس و امثال اینها و مراد مصنف از نقل کلام ابن ابی الحدید آن است که از خود فرقه محقه شیعه گذشته مخالفین ایشان از طوایف عامه عمیا میدانند و میگویند که جماعت شیعه باجتهاد و رأی و قیاس و امثال آنها عمل نمیکنند و از نصوص و ظواهر تعدی نمی نمایند زیرا که قول و عمل امام ایشان که امیر المؤمنین علی (ع) است بر این بوده و البته مؤتم بهر امامی تا میتواند اطباق میکند اعمال و احوال خود را بر اعمال و احوال آن امام چنانکه عامه نیز عمل میکنند باجتهاد و قیاس و رأی و استحسان و مصالح مرسله و اجماع و امثال اینها بمتابعه و موافقه رأس و رئیس ائمه خود عمر بن الخطاب پس یا للعجب از جماعتی که خود را از فرقه محقه شیعه میدانند و نسبت بایشان می دهند و انتقال و ادعای مذهب شیعه و ولایت و محبت ائمه هادیه علیهم افضل الصلوه و التحیه مینمایند و لکن در اعمال و احوال موافق ایشان نیستند و افعال و اقوال ایشان باینطایفه نمیماند بلکه همه رفتار و گفتار و کردار ایشان در اصول و فروع و در قول و عمل موافق و مناسب است با عامه

عمیاء خذلهم اللّه چنانکه در فصول آتیه بشرح و تفصیل مذکور و معلوم خواهد شد ان شاء اللّه ثبتنا اللّه و جمیع الاخوان فی سبیل الرشد و الهدی و الایمان و صرفنا و منعنا عن سبیل الغی و الضلاله و الطغیان فانه ربنا الرحمن المستعان فصل دویم اشاره است بسبب حدوث اجتهاد و عمل باجماع در میان طایفه امامیه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 10

و شبهه های ایشان در آن پس بدانکه چون مدت حضور و ظهور و مشاهده نور ائمه اطهار علیهم صلوات اللّه الملک الجبار بسر آمد و سفارت سفراء از ما بین ایشان و شیعیان ایشان منقطع گردید و غیبت پر مصیبت امام جن و بشر و مولای ثانی عشر علیه صلوات اللّه العلی الاکبر بطول انجامید و دراز گردید و فرقه پر حرقه آن حضرت بر فرقه محقه شیعه بسیار شدید و مدید شد و دولت باطل و سلطنه جور امتداد یافت و مخالطه کردند شیعه امامیه با مخالفین خود از عامه یعنی با ایشان رفت و آمد و نشست و برخواست و گفتگو مینمودند و اطفال ایشان از کوچکی انس و الفت گرفتند بکتب مخالفان چونکه متعارف بود تعلیم و تعلم کتب ایشان در مدارس و مساجد و غیر آنها زیرا که پادشاهان و صاحبان دولت در آنزمان از مخالفین بودند و مردمان هم این است و جز این نیست که بحسب طبع با پادشاهان و صاحبان دولت بوده و می باشند پس معاشرت کردند شیعه با مخالفان یعنی هم ساز و هم باز و انباز گردیدند با ایشان در خواندن درس علوم دینیه و مطالعه مینمودند کتب ایشانرا که تصنیف کرده

بودند در اصول فقه یعنی قاعده هائیکه ساخته بودند و نوشته بودند از برای آسان کردن اجتهادشان که بر آن بود مدار احکام شرعیه ایشان پس طایفۀ شیعه بعضی از اصول فقه ایشانرا پسندیدند و نیکو شمردند و بعضی را نه پسندیدند و زشت دانستند این امر کشانید و واداشت علماء و طلاب شیعه را باینکه تصنیف کردند در علم اصول کتابها مشتمل برابرام و نقض که تکلم کردند در آنها در آنچه تکلم کرده بودند در آن عامه عمیا خذلهم اللّه تعالی از چیزهائیکه پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام نیاورده بودند و نفرموده بودند و بواسطه علم اصول مسائلرا بسیار کردند و راههای دلالت دلیلها را مشتبه گردانیدند و عامه احداث کرده بودند در قضایا و

احکام چیزهای بسیاریرا برأیها و عقلهای خود در مقابل شرع و دین خدا و مشتبه شد احکام ایشان باحکام خدا و قناعت نکردند بابهام آنچه که خدا مبهم گذاشت و بسکوت از آنچه که خدا سکوت از آنداشت بلکه گردانیدند از برای خدا شریکهای چندی که حکم کردند مانند حکم خدا پس مشتبه شد بر ایشان حکم خدا با حکم شرکاء بل لله الحکم جمیعا و الیه یرجعون و سیجزیهم الله بما کانوا یعملون پس چون بسیار شد تصانیف اصحاب ما یعنی علماء شیعه در علم اصول و تکلم کردند در اصول و فروع فقه باصطلاحات عامه مشتبه شد اصول هر دو طایفه و اصطلاحات ایشان بیکدیگر و منجر شد اینکار بسوی اینکه مشتبه شد امر بر طایفه از شیعه امامیه تا اینکه گمان کردند و اعتقاد نمودند جایز بودند اجتهاد و حکم

برأی و وضع قاعده ها و ضابطه ها از برای آن و تأویل متشابهات از روی گمان و رأی و اخذ باتفاق آراء مردم و قوه گرفت این امر یعنی اعتقاد بجواز امور مذکوره در نزد آن طائفه از امامیه بواسطه چند امر:

یکی از آنها بود آنچه که دیدند و ملاحظه کردند از اختلاف در ظواهر آیات و اخباریکه با یکدیگر تطابق و توافق نمیکنند مگر ببرگردانیدن بعضی از آنها را بمعنائیکه راجع شود و باز گردد بسوی بعض دیگر و این نوعیست از اجتهاد که احتیاج میافتد در آن بوضع اصول و قاعده ها دویم آنچه که دیدند از کثرت وقایعیکه نصی در خصوص آنها نیست با کشیدن حاجت

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 12

بشناختن احکام آنها.

سوم آنچه که دیدند و ملاحظه نمودند از مشتبه بودن بعض احکام ببعضی و آنچه که در بعض احکام میباشد از ابهامی که منکشف و متعین نمیگردد مگر بتحصیل ظن در آن بواسطه ترجیح احد متعارضین و آن عین اجتهاد است پس تأویل کردند اخباریرا که وارد شده است در منع از اجتهاد و عمل برأی بتخصیص آن اخبار بقیاس و استحسان و امثال آنها از اصولیکه مختص است بعامه و تاویل کردند اخباریرا که وارد شده است در نهی از تأویل متشابهات و متابعه ظن بتخصیص آن اخبار باصول دین و تأویل کردند اخباریرا که وارد شده است در ذم اخذ باتفاق آراء که آنرا اجماع مینامند بتخصیص آن اخبار بآرائیکه خالیند از قول معصوم علیهم السلام از جهه آنکه ثابت بود در نزد ایشان که هیچ زمانی خالی نیست از امام معصومی پس گردید همه اینها که ذکر کردیم

سبب اختلاف در مسائل در میان ایشان و بهمین سبب افزوده شد و میشود بر اختلافات در میان ایشان شب و روز و وسیع گردید و و میگردد دایره آن مدتها و روزگارها تا رسید کار بجائیکه می بینی تو ایشانرا که اختلاف میکنند در یک مسئله بر بیست قول یا سی قول یا بیشتر بلکه هر گاه خواسته باشم که گویم که باقی نمانده است مسئله از مسائل فرعیه که اختلاف نکرده باشند در آن یا در بعض متعلقات آن هر آینه گفته ام و این از جهه آن است که رأیها نزدیک بموافقه یک دیگر نیستند و ظنها کم

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 13

است که با یکدیگر مطابقه کنند و فهم ها با هم اختلاف دارند و وجوه اجتهاد بر عکس همدیگر میافتند و نیز اجتهاد قابل تشکیک است و ضعف و غلط در آن راه میابد و بسا باشد که شبیه کند خود را بقوم کسیکه از جمله ایشان نیست و داخل میکند خود را در جمله ایشان کسی که از ایشان بکنار است پس مقلده همیشه در مستیهای آراء خود حیران و درمانده اند و در دریا های بی پایان گفتارهای بی پایه و مایه خود غرق گردیده اند مترجم گوید مطالب مذکوره در این فصل بسیار متین و از ضروریات مذهب مجتهدین است و محل ایراد و اعتراض و مجال انکار و اعراض نیست و تفاصیل آنها بر اهل علم معلوم و روشن است و بیان آنها تفصیلا و تکمیلا از برای عوام که از علم حظی نبرده و فیضی حاصل نکرده اند کمال تعسر بلکه تعذر را دارد و اگر ممکن باشد مستلزم ارتکاب اطناب و

اطاله و خروج از حد توسط و عدالت می باشد که مورث سئام و ملالت و صداع و کسالت خواهد بود و لکن در مقام اشاره بچند فقرۀ از آن مطالب که محل اهتمام شدید و از برای عوام نافع و مفید است اجمالا بر میآئیم.

فقرۀ اولی علم اصول الفقه عبارت است از قاعده های چندی که تمهید و تنظیم کرده اند آنها را از روی دلائل لغویه و عرفیه بافهام ضعیفه و دلائل عقلیه بعقول ناقصه سخیفه خود و از روی قواعد فلسفیه و کلامیه و ظواهر آیات قرآنیه و از روی بعض اخبار ضعیفه و مجعوله و ظواهر بعض اخبار دیگر و از روی اجتهادات خاطئه فاسده و اتفاق آراء کاسده که همه اینها الا قلیلا منها از جانب شرع و دین و فرمودۀ ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین ممنوع و منهی عنها است چنانکه بر اهل علم و فضل و ارباب سلم و عدل مشتبه و پوشیده نیست.

فقرۀ ثانیه ابتداء این ابتداع در میان طایفه امامیه واقع شد از محمد بن احمد بن جنید الاسکافی و حسن ابن علی بن ابی عقیل عماتی که در اوایل غیبت کبری بودند و کتابها در اصول الفقه تصنیف کردند و مجتهدین آنها را قدیمین خوانند و این لفظ کاشف است از آنکه پیش از آن ها کسی از طایفه امامیه متصدی این فن و مرتدی و مؤتزر برد او ازار اینعلم مؤدی ظن نبوده است و بعد از آنها تلمیذ آنها محمد بن محمد بن نعمان ملقب بمفید و تلامذۀ او سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر آن ها تقویت و ترویج اینعلم نمودند و بعد از

این جماعه بمدت مدیده و سنین کثیره جعفر بن حسن بن سعید حلی معروف بمحقق و تلمیذ او حسن بن یوسف بن مطهر موصوف بعلامه و سید احمد بن طاوس حسنی و غیر آنها بر تسدید و تأیید و تشهیر و تکثیر آن افزودند و اکثر اخبار صحیحه و معتمده شیعه را طرح و تضعیف کردند و پس

از ایشان بقرنی طویل و زمانی متمادی محدود و معدود بپانصد سال تقریبا که عمل باحادیث اهل بیت علیهم السلام در میان امامیه شهرت و قوه گرفته و عدد طائفه اخباریه کثرت یافته بود در مأه ثانیه عشر هجریه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی و تلامذه او بتجدید و مرمه این بنا پرداخته و این لوارا بعد از سقوط و سکون در میان اینطایفه افراخته و ساز این نوا را بعد از صمت و سکوت بر گوشهای اینفرقه نواخته و از نو بیشتر از پیشتر ابرام و احکام این علم و تشدید و تسدید این فن نمودند الی زماننا هذا که علم اصول الفقه در میان اینطایفه بمنزله اصول دین و عمل بآن از فرائض شریعه خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله الطاهرین گردیده و بلکه مردم چنان می پندارند که قواعد این فن از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده حتی شنیده میشود از السنه بعض مردم بلکه از طلاب و فضلاء ایشان که علم اصول از فرموده حضرت امام جعفر صادق (ع) است یا غفلتا از آنکه مخترع این فن و مبتدع عمل بظن ابو حنیفه و مالک و اصحاب ایشان می باشند چنانکه مجتهدین این طائفه خود اقرار و

اعتراف بآن دارند و در کتب قدیمه و جدیدهٔ ایشان محرر و مقرر است و در این زمان فرقه محقه اخباریه در نهایه قلت و ذله می باشند بلکه در کافه بلاد عراقین و شام و حجاز و حواشی آنها بسیار قلیل الوجودند و اگر هم نادرا احدی از ایشان در بلدی یافت شود در کمال اختفا و اتقاء خواهد بود و لکن مسموع و معلوم شد که در بحرین و توابع و حوالی آن این فرقه محقه قوتی و کثرتی دارند بلکه بنای کلیه آن بلاد بر عمل باحادیث مرویه از اهل بیت علیهم

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 15

السلام و نفی اجتهاد است هر چند که تفصیل احوال و اعمال ایشان از حیث تصفیه و تخلیط و از جهه ترقی و تنزل در مراتب علم و سلم بر ما معلوم و منکشف نیست وفقنا اللّه للقائهم و صحبتهم و استفاضه الفیض من عشرتهم و خدمتهم و عجل اللّه فرجنا و کشف اللّه ضیقنا و حرجنا بظهور امامنا و مولینا سلطان الحق و الولی المطلق صلوات اللّه الطیبات الطاهرات الزاکیات الباقیات المتوالیات ما دامت الارض و السموات العالیات علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین و اسلافه المعصومین المکرمین حتی یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین و یحق اللّه الحق و ببطل الباطل و لو کره المجرمون.

فقره ثالثه چنانکه مصنف علیه الرحمه ذکر کرد نیست مسئله از مسائل فرعیه مگر آنکه مجتهدین امامیه را در آن مسئله یا در بعض متعلقات آن اختلاف بسیار است بحسب اجتهادات و تاویلات و ترجیحات ظنه ایشان و همچنین بسیاری از فتاوی ایشانرا دلیلی از کتاب و سنه نیست

بلکه دلیل بر خلاف بعضی از آن هست بلکه آن فتاوی از روی رأی و قیاس و اخذ باتفاق آراء و اخذ بشهرت بین امثالهم میباشد بلکه فتاوی بعضی از ایشان از روی تقلید بعض دیگر باشد و ما از مسائلیکه مبتنی بر این اصول و مقید باین فصولست از فتاوی ایشان در این ترجمه بروجه ایجاز و اختصار مذکور میداریم تا رفع شبهه قاصرین از اخوان و اتمام حجه و الزام جرم و خیانت بر معاندین و خوان بشود و اللّه الموفق المعین از آنجمله چند مسئله از مسائل متعلقه بتقلید است

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 16

اول آنکه تجویز کرده اند بلکه در بعض فروض واجب دانسته اند تقلید مجتهد را که اجتهاد و فتوی او از روی رأی و ظن و اخذ باتفاق آراء و امثال آن ها باشد بلکه از هر طریق که قطع یا ظن بحکم شرعی بهمرساند و هر چند که از روی جفر یا رمل یا خوابدیدن و نحو آن ها باشد چنانکه صریح کلام بعضی از اعلام ایشانست و دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم نیست بلکه ادله تقلید که در کتاب و سنت وارد شده است دلالت قاطعه بر خلاف این دارند مانند فرمایش حضرت حجه علیه افضل الصلوه و التحیه و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله که حصر فرموده است در آن مفتی جایز الفتوی را بروات حدیث که باید فتوی از روی احادیث ایشان علیهم السلام باشد نه از غیر آن و کسی را نمی رسد که گوید که احادیث اهل البیت علیهم السلام وافی و کافی

نیست در جمیع وقایع و اتفاقات حادثه چون بسیاری از وقایع و امور را میبینم که نصی از آیات و روایات در خصوص آنها نیست زیرا که می گوئیم بلی راست است در بسیاری از وقایع و امور نص خاصی وارد نشده و لکن عمومات بسیار از نصوص داریم که در آنوقایع تمسک بآنها میتوان کرد مانند حدیث کل شیی ء مطلق حتی یرد فیه امر و نهی و حدیث الناس فی سعه مما لا یعلمون و حدیث رفع عن امتی تسعه و حدیث تثلیث و حدیث اخوک دینک فاحتط لدینک و سایر

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 17

اخبار احتیاط و امثال اینها پس معلوم شد که نیست واقعه از وقایع عالم مگر اینکه نصی از برای آن خصوصا یا عموما از احادیث اهل البیت علیهم السلام می باشد و دیگر مانند فرمایش حضرت صادق (ع) و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه یعنی هر که از فقهاء که نگاهدارد خود را از شرور و معاصی و نگاهدارد دین خود را از مفاسد نفسانیه و شیطانیه و از شبهات زلات و ضلالات و مخالفت کند هواها و خواهشهای نفس خود را و فرمان بردار باشد مولای خود را پس از برای عوام جایز است که تقلید او کند پس میگوئیم کسیکه عمل میکند برأی خود یا بتاویلات و ترجیحات عقل ناقص خود یا باتفاق آراء مردم و امثال اینها چگونه اطاعه امر مولای خود کرده و از کجا یقین میکند که نفس و دین خود را نگاهداشته و مخالفه هوای نفس نموده تا اینکه

تقلید او جایز باشد و مانند فرمایش آن حضرت (ع) انظر و اعلمکم عمن تاخذونه فان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن هذا الدین انتحال المبطلین و تحریف الغالین و تاویل الجاهلین پس این جماعت چگونه روا میدارند که مردم از ایشان اخذ علم دین خود کنند با این همه تاویلات ظنیه که در متشابهات آیات و اخبار از روی جهل مینمایند و امثال اینها از ادله داله بر عدم جواز تقلید کسیکه از غیر نصوص و ظواهر کتاب و سنه حکم میکند و فتوی میدهد بسیار است و شاید بعضی از آنها در فصول آتیه بیاید دوم- واجب دانسته اند کثیری از ایشان تقلید اعلم را پس میگوئیم اولا معرفه شخص اعلم از برای عامی ممکن نیست زیرا که تا کسی در امری استاد نباشد استاد آن امر

را نمی شناسد پس باید این کس خود فقیه باشد تا فقیه را بشناسد و بعد از آن اعلم فقها را تشخیص کند و اگر گفته شود که تشخیص اعلم بشهادت عدلین ممکن است گوئیم که اگر آن عدلین خود فقیهند نمی توانند که دیگریرا از خود افقه دانند زیرا که افقه دانستن ایشان دیگریرا موجب شک در فقاهه خود ایشان میشود و اگر ایشان غیر فقیه باشند شهادت ایشان با علمیت فقیهی از فقهاء در مکان قبول نیست چنانکه ذکر شد و ثانیا بر فرض اینکه اعلم معلوم باشد دلیلی از کتاب و سنه بر وجوب تقلید اعلم نیست بلکه ادله عموم و اطلاق دارند نسبت با علم و غیر اعلم مانند احادیث که در مسئله سابقه ذکر شد و عمده دلیل

ایشان بر این حکم آن است که قول اعلم اقرب باصابه واقعست و مکلف در حقیقه مکلف بواقع است پس تقلید اعلم مادامیکه ممکن باشد بر او واجب است و این عین اجتهاد است زیرا که در کتاب و سنت امر بمتابعه قول ائمه علیهم السلام وارد شده نه بموافقه واقع و تحصیل آن بلی چیزیکه در اینمقام هست حدیث ابن حنظله از حضرت صادق (ع) که در آن امر باختیار اعلم وافقه راویین عدلین فرموده اند و لکن سؤال در آن حدیث چنان است که دو نفر از شیعیان شما در سر دینی یا میراثی نزاع دارند پس رجوع می کنند بدو نفر از راویان حدیث شما که هر دو ثقه می باشند پس هر یک از ایشان بخلاف یکدیگر فتوی میدهد پس ایندو نفر متنازعین چکنند آن حضرت وجوه چندی از برای ترجیح احدهما بیان فرمود که از آن جمله اعلمیت وافقهیت است و شاید وجه این ترجیحات

آن باشد که چون مقام مقام تنازع و تخاصم است در سر مال و تخییر ممکن نیست زیرا که هیچ یک از متخاصمین نمیخواهد دست از مال بردارد فلا بد من ترجیح احد الحکمین و شکی نیست که اعلمیت و افقهیت مرجح است و اللّه اعلم بحقائق الامور و الاحکام مسئله سوم جمهور ایشان منع کرده اند از تقلید میت بلکه غیر واحد از ایشان نقل اجماع بر آن نموده و تمسک کرده اند در آن باجماع منقول و بشهرت در میان خودشان و ببعض آراء فاسده و اوهام و ظنون کاسده مثل آنکه گفته اند که چون انسان مرد دیگر صاحب رأی نیست و رأی

او نیز مرده است و گفته اند که مجتهد در اکثر احکام فرعیه ظان است و چون بمیرد علم بواقع بهمرساند در احکامیکه در حال حیوه ظن در آنها داشت پس علم او بعد از ممات بحکم هر واقعه یا موافق است با ظنی که در حال حیوه داشت و یا مخالف است بآن پس علی ای حال چون از درجه ظن ترقی بدرجه علم نموده و حقایق امور و احکام بر او منکشف شده فلذا بعد از ممات مجتهد نباشد زیرا که مجتهد باید ظان باشد و چون مجتهد نباشد تقلید او نشاید و از امثال این مزخرفات از کلمات واهیه مضحکه ثکلی بسیار گفته اند که قابل ذکر و ایراد نیست و چقدر غافل و لاهینداز قبح و شناعت این سخنها و مبغوضیت آنها در نزد خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام پس میگوئیم بایشان ایها الغفله الجهله اگر میگوئید که انسان بعد از موت موضوع او مستحیل و متبدل میشود و دیگر انسان نیست و آن شخصیکه در حال حیات بود بعد از ممات

آنشخص نیست پس بر شما لازم است که امامت ائمه ماضین علیهم السلام بلکه نبوت جمیع انبیاء علیهم السلام حتی نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را باطل و عاطل دانید و ایشانرا و اقوال ایشان را حجه ندانید و اعتبار و اعتنا باخبار و آثار ایشان ننمائید زیرا که ایشان مرده اند پس ایشان آن اشخاصی که در حال حیات بوده اند نیستند و اگر میگوئید که نبی و امام از خدا حکایت می کنند و قول ایشان قول خداست و ایشان

ناقل صرفند مانند عدل ثقه که حکم مسئله را از قول فقیه نقل کند از برای ما پس آن عدل ثقه بمیرد حکم آنفقیه باطل نمیشود از برای ما بمردن عدل ثقه پس همچنین انبیاء و ائمه علیهم السلام ناقل بودند از خدا و قول ایشان فی الحقیقه قول خدا است پس چون ایشان مردند و خدا حی لا یموت است پس قول او سبحانه مانند ذات مقدس او زنده و باقی است بخلاف فقیه که قول و رأی او از خود او می باشد و ناقل نیست پس بموت او عاطل و باطل می شود.

جواب میگوئیم که اگر فقیه از روی رأی و نظر خود حکم میکند چنانکه گفتید پس خارج میشود از عنوان روات حدیث و از سایر عناوین ادله تقلید و رجوع بعلماء و فقها مانند «من کان من الفقهاء» «و ان لنا عدولا ینفون» که در مسئله اولی ذکر شد و داخل میشود در عنوان حدیث «من افتی برأیه لعنته ملائکه السماء و ملائکه الارض» و امثال آن از آیات و اخباریکه منع و نهی میکنند از عمل برأی و ظن پس تقلید چنین فقیهی در حال حیوه چگونه جایز باشد و چه دلیل و حجه بر آن دارید فأتوا بها ان کنتم صادقین و اگر

فقیه از کتاب و سنه نقل میکند و راوی و حاکی از قول نبی و امام علیه و علیهم السلام است پس بمردن او حکم کتاب و سنت و قول معصوم علیهم السلام باطل نمیشود چنانکه بمردن عدل ناقل فتوی فقیه باطل نمیشود و دیگر میگوئیم که اگر قول میت باطل و

عاطلست پس چگونه است که شما در مقام تحصیل اجماع و تحصیل مشهور و قول جمهور از برای جبر خبر ضعیف یا از برای استدلال و غیر آنها اعتبار و اعتماد باقوال موتی مینمائید و چگونه است که خود شما میگوئید بعد از شیخ طوسی تلامذه او و من بعد هم تا مدت هشتاد سال یا بیشتر تقلید شیخ طوسی را میکردند بجهه حسن ظنیکه بشیخ داشتند پس اگر میگوئید که آنها از روی اجتهاد خود اعتقاد بجواز تقلید میت خصوصا در صورتیکه اعلم باشد از ایشان مانند شیخ حاصل کرده اند پس آن رد و نقض قول شما و مخرب اجماع منقول و موهن ادله و اصول شما خواهد بود و اگر میگوئید که ایشان خود مجتهد نبودند و احدی از احیاء را هم در زمان خود مجتهد نمی دانستند فلذا مضطر بودند بتقلید میت و تقلید میت در حال ضرورت که تقلید حی ممکن نباشد جایز است جواب میگوئیم که لازم افتاد این سخن شما را که جایز باشد خدایتعالی را که بکلی و بالمره منع لطف و فیض از مردم نماید زیرا که در زمان مذکور امام (ع) که غایب و محجوب بود و علماء و فقهاء که جایز است تقلید بآنها و واجب است رجوع بآنها منقرض گردیده بودند و اگر هم نادری از ایشان باقی بود مردم او را نمی شناختند و الا چرا تقلید شیخ

را میکردند و موتی از ایشان هم که بگفته خود شما قابل تقلید و رجوع نبودند تا اینکه حشاشه فیض و لطف بسبب ایشان باقی باشد زیرا که خود شما میگوئید

که انسان بسبب موت مستحیل و موضوع شخصی او متبدل میگردد و از حد اجتهاد خارج میشود پس قول او باطل خواهد بود البته و قابل تقلید نخواهد بود تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا پس چگونه شد که ثانیا برگشتید و قائل شدید بجواز تقلید میت و وجوب رجوع باو در حال اضطرار و چه دلیل بر آن آوردید مگر اجتهاد ظنی و رأی و قیاس عقلی و دائره اجتهاد را چنان وسعت داده اید که گماندارم که حکم میکنید و فتوی میدهید که اگر دست بفقیه شیعی نرسد تقلید مخالف واجبست بلکه اگر اخذ از فقیه مسلم ممکن نباشد اخذ و رجوع بقول فقیه ذمی جایز بلکه واجب و لازم است و اگر گوئید که از کجا این گمانرا در حق ما بردی گوئیم از همانجا که تقلید میت را بعد از منع تجویز کردید در حال ضروره من غیر حجه و دلیل و اللّه یحکم بالحق و هو یهدی السبیل و دیگر میگوئیم که اجماع و شهرتی که از مجتهدین بر منع تقلید میت ادعا میکنید در چه زمان واقع و منعقد گردیده و اصحاب آن اجماع و شهرت کیانند پس اگر میگوئید که این اجماع و شهرت از اصحاب ائمه علیهم السلام و تلامذه ایشان و در زمان حضور ایشان علیهم السلام واقع شده حاشا و کلا این کذب و فریه است بغیر مریه و الا روایتی یا

فتوائی از یکی از اصحاب ائمه علیهم السلام یا تلامذه ایشان موافق حکم مذکور بیاورید و اگر میگوئید که این اجماع و شهرت در زمان غیبت صغری بوده یا

اوایل غیبت کبری که فتح باب اجتهاد در میان امامیه نشده بود باز همان کلام سابق را بعینه اعاده میکنیم و میگوئیم که بیاورید فتوای فقهاء یکی از آن زمانرا بر منع تقلید میت و مطالعه کنید اوایل کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و مقنع و هدایه و رسالۀ علی ابن بابویه الی ولده و امثال آنها را تا بدانید که اعتقاد اهل آنزمان در تقلید میت از فقهاء شیعه و روات احادیث ائمه علیهم السلام و عمل بقول و اخذ بفتوای او چه بوده است و اگر میگوئید که این اجماع و شهرت از مجتهدین با معاصرین ایشان از اخباریه و محدثین است میگوئیم قول و فتوای یکی از اخباریه و محدثین را از متقدمین و متاخرین بیاورید و بر ما حجه گردانید و اگر می گوئید این اجماع و شهرت از مجتهدین واقع و متحقق شده است فقط می گوئیم که اگر در اول زمان طلوع کوکب اجتهاد واقع شده است مانند زمان قدیمین پس در آن زمان عدد مجتهدین امامیه نرسیده بود بحدیکه قابل اجماع و شهرت باشد و اگر در زمان کثرت عدد ایشان این اجماع و شهرت واقع شده است پس پیش از انعقاد اجماع بچه چیز تمسک میکردند در اینمسئله مگر متابعه ظنون و آراء خود و دیگران پس چون عدد قائلین این قول در زمان مدید و سنین کثیره بسر حد کثرت رسید و مردم عدد همگی را با همدیگر ملاحظه نمودند گمان کردند که اجماعی یا شهرتی بر این مسئله واقع شده است و با وجود

بردارند و ایشان تمسک باستصحاب

نموده اند و بعض دیگر از ایشانرا تجویز کرده اند بقاء بر تقلید میت و رجوع بحی را تخییرا حتی گفته اند که مکلف میتواند که در بعض احکام باقی بر تقلید میت باشد و در بعضی رجوع بحی کند و آنگروه بملاحظه تعارض اصلین و فقد مرجح اینحکم کرده اند غافل از آنکه تخییر در مقام تعارض دلیلین و فقد مرجح شأن فقیه است نه شأن مقلد و نیز غافل شده اند از مفسده دیگر و آن این است که اگر مکلف مخیر باشد در میان بقاء بر تقلید میت و رجوع بحی پس در موضعی که حکم آندو فقیه بر خلاف یکدیگر باشد مکلف خواهد بود باحد متخالفین یا متناقضین لا بعینه زیرا که مادامیکه اختیار نکرده است احد طرفین را ذمه بری و فارق از مأمور به نیست و مأمور به او هم که معین نیست پس او مکلف است بامر غیر معین و این خلاف مذهب عدل است کلام در اینمقام و گفتار در این مرام بسیار است و ما اقتصار باین اختصار نمودیم ان الدین عند اللّه الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم فمن یکفر بآیات اللّه فان اللّه سریع الحساب.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 27

فصل سوم اشاره است بجوابهای شبهه های قائلین باجتهاد و اجماع از طایفه امامیه و کاش میدانستم چگونه رفت از دست ایشان آنچه که گشوده میشود بآن عقدهای این مشکلات از دلهای ایشان یا چگونه پنهان شد از نظر ایشان بسبب آن ریشه های این شبهات از نهانهای ایشان آیا نشنیده اند حدیث تثلیث را که مشهور و مستفیض و متفق علیه ما

بین عامه و خاصه است و متضمن است اثبات ابهامرا در بعض احکام مترجم گوید یعنی آن حدیث دلالت میکند که خدا و رسول (ص) از روی صواب و حکمت و ملاحظه مصلحت خواسته اند که بعض امور بر مردم مبهم و حکم آنها پوشیده و مشتبه باشد و بر غالب ناس معلوم و روشن نباشد و شاید که وجه صلاح و حکمت در این آن باشد که چون آن احکام بر مردم مختفی و مشتبه باشد عمل کنند در آنها باحتیاط که طریق نجات است تا بسبب آن مستحق اجر عظیم و قرب خداوند کریم گردند پس از چه جهه و بچه سبب جماعت مجتهدین تسلیم این امر نکرده و باحتیاط در مقام جهل و اشتباه احکام قناعت ننمودند و گویا که جهل باحکام اللّه را ننگ و عار دانستند پس در مقام تفتیش و تفحص علم تفصیلی بر آمده و چون دست قابلیت خود را از ذیل علم تفصیلی کوتاه دیدند ظن و رأی را

قائم مقام علم گردانیده بلکه نام آن را نیز علم نهادند با اینکه علم در لغه و عرف بمعنی ظن استعمال نشده و گفته اند در تعریف فقه انه هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه با اینکه خود ایشان میگویند اکثر فقه ظنیات است و در کثیری از احکام که بسبب فقد اماره ظن نیز در آنها حاصل نمیشود و در ورطه شک و شبهه باقی میمانند اصولی و قواعدی از برای آنها جعل کردند که از روی آن اصول و قواعد تعیین حکم آن امور مینمایند مانند اصل برائه و استصحاب و

نحو ذلک و اگر گوئی که اصل برائه و استصحاب نصوص از کتاب و سنه بر آنها هست جواب گوئیم که بلی و لکن کثیری از ایشان این دو اصل را از احکام عقلیه می دانند و دلالت آیات و اخبار را بر آنها تضعیف و رد می کنند و موضع استصحاب را اعم از موضوعات مطلقا و از احکام می گردانند و حال اینکه مورد اخبار لا تنقض الیقین بالشک موضوعات خارجیه است و تعمیم آن از موضوعات شرعیه و از احکام دلیل میخواهد و دلیلی بر آن نداریم و قیاس باطل است حتی در مذهب ایشان نیز و بالجمله این اصول را نیز علم نامیده و داخل در عنوان علم باحکام نموده اند خلاصه کلام و حاصل مرام آنکه اعراض مجتهدین از ابهام خدا و رسول (ص) بعض امور و اخفاء ایشان بعض احکام را و تعدی آنها از حد تسلیم و عدم قناعت ایشان باحتیاط و تأسیس اجتهاد و تعیین و تشخیص احکام در قبال شرع محاده و محاجه و معارضه و مکابره با خدا و رسول (ص) میباشد زیرا که اگر صلاح در بیان آن احکام بود هر آینه رضای خدا و رسول در آن بودی و اگر

رضای ایشان در آن بودی هر آینه بیان میفرمودند پس چون بیان نفرمودند رضای ایشان در آن نبوده است پس محل صلاح بندگان نبوده است و در رد احتیاط بعض کلمات واهیه گفته شده است که ان شاء اللّه با اجوبه وافیه کافیه شافیه مذکور خواهد شد و اللّه المؤید المعین فرمود و در آنحدیث یعنی حدیث تثلیث است که امور بر

سه قسم است قسم اول امری است که روشن و آشکار است درستی و راستی آن و قسم دویم امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن و قسم سوم امری است که مشکل است رد کرده میشود حکم آن بسوی خدا و رسول (ص) مترجم گوید حدیث تثلیث حدیثی است که روایت شده است بطرق بسیار از خاصه و عامه از رسول و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوه و التحیه و از آن جمله در ضمن حدیث عمر بن حنظله که مشایخ محدثین بطرق متعدده روایت کرده اند در باب اختلاف حکمین حضرت صادق (ع) فرموده است که این است و جز این نیست که امور بر سه قسمند:

یکی امریست که روشن و آشکار است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و دیگر امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود از آن و دیگر امریست که مشکل است و حکم آن روشن نیست پس رد کرده میشود آن و

واگذاشته میشود حکم آن بخدا و رسول (ص) و فرمود رسول خدا (ص) که اشیاء بر سه قسم است حلال بین و حرام بین و شبهات ما بین آنها یعنی اموریکه مشتبه است بر مردم حلال بودن و حرام بودن آنها پس هر که ترک کند شبهات را یعنی بپرهیزد از آنها و احتیاط نماید در آنها نجات مییابد از حرامهای بسیار و کسیکه بگیرد شبهاترا یعنی نپرهیزد از آنها و احتیاط نکند در آنها مرتکب خواهد شد حرامهای بسیار را و هلاک خواهد شد از جهتی که خود

نمیداند و غافلست از آن یعنی بسبب ارتکاب آن محرمات نقص بسیار در کمالات نفسانیه و مراتب ایمانیه او بهم میرسد و حال آنکه خود او غافلست و آگاه نیست و در آخر حدیث حضرت صادق (ع) فرموده است بدرستیکه باز ایستادن در نزد شبهات بهتر است از افتادن در مهلکات و مقصود مصنف از اشاره باینحدیث است که اگر شبهه مجتهدین در تجویز اجتهاد برأی و ظن از این جهه است که میگویند که چون حکم بعضی از امور مبهم و مشتبه است و معلوم نیست و دست ما بدامن معصوم (ع) نمیرسد که تحصیل آن نمائیم پس چاره از اجتهاد ظنی نداریم جواب میگوئیم که اینحدیث که مستفیض و در نزد شما معتبر است صریح الدلاله است بر اینکه بعض امور

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 31

را خدا و رسول (ص) خواستند که مبهم بماند و حکم آنها بر غالب ناس معلوم و روشن نگردد و سکوت ورزیدند از بیان حکم و امر نمودند در آنها بتوقف و احتیاط پس شما از چه جهه و بچه سبب اطاعت و متابعه امر خدا و رسول (ص) نمیکنید و در آن امور توقف و احتیاط نمینمائید و راضی بسکوت خدا و رسول (ص) از بیان حکم آنها نمیشوید و چرا میگوئید که چاره از اجتهاد ظنی نداریم و حال اینکه هیچ چاره بهتر و نیکوتر از عمل باحتیاط نیست که طریق نجات و موجب علم قطعی و ادای تکلیف و رضای مکلف است و علاوه بر اینها در آیات و اخبار امر بسیار و توکید بیشمار از پروردگار جبار و رسول مختار و ائمه اطهار

علیه و علیهم صلوات اللّه العزیز الغفار بآن وارد است بلکه در رجحان و حسن آن شرعا و عقلا خود شما نیز شبهه ندارید و اشکالی نمیکنید الا آنکه در وجوب و لزوم آن ایراد بعض شبهات مانند استلزام تکرار و فوات قصد وجه و لزوم حرج و امثال اینها مینمائید و جوابهای کافی وافی از همه اینها در محال آنها از کتب مبسوطه داده شده است و شاید در ترجمه اینرساله هم اشاره از بعض آن جوابها بشود انشاء اللّه و الله المستعان علی ما تصفون.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 32

الفصل السادس ازاله شبهه فی هذا المقام ربما یخطر بالاوهام

فرمود و چرا تجویز نکردند و روا نداشتند که در ابهام بعضی از احکام حکمتها و مصلحتها باشد با اینکه بعضی از آن حکمتها ممکن است که دانسته و شناخته شود و شاید آنچه که دانسته و شناخته نمیشود از آن حکمتها بیشتر باشد از آنچه که دانسته و شناخته میشود علاوه بر اینکه اجتهاد کفایت نمیکند از ابهام آن بعض احکام یعنی رفع ابهام آنها را نمیکند بجهه آنکه باقی میماند شبهه بعد از اجتهاد نیز چنانکه پیش از آن بود اگر افزوده نشوند شبهات بسبب اجتهاد نه چنان است بلکه افزوده میشود و می افزاید مجتهد را بر جهل و حیرت آیا گمان کردند که ایشان خلاص شدند از آن شبهات بسبب اجتهادشان نه چنان است بلکه دورتر افتادند در آن شبهات بسبب افزودنشان بر جهل و حیرت و آیا گمان کردند که ایشان راه یافتند و هدایت کرده شدند بواسطه عمل بظن بسوی دو قسم گردیدن امور بین الرشد و بین الغی یا حلال بین یا حرام بین نه چنان

است بلکه امور بر سه قسم خود که در حدیث تثلیت ذکر شد هنوز باقی است و هیچ چیزی ایشانرا از آن نگاه نمی دارد و خلاص نمیگرداند و آیا تدبر نکردند قول خداوند عز و جل را فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 33

که ترجمه ظاهر آن این است که پس اما آن کسانیکه در دلهای ایشان است میل کردن و برگشتن از حق پس پیروی می کنند آنچه را که متشابهست از کتاب خدا بجهه طلب کردن فتنه در دین مردم و دیگر بجهه جستن تأویل باطنی آن آیات متشابهه و حال اینکه نمیداند احدی تأویل آنها را مگر خدایتعالی و کسانیکه ثابتند و فرو رفته اند در علم آیا آواز نداده در گوش ایشان که مراد براسخین در علم ائمه علیهم السلامند نه ایشان مترجم گوید ملخص مراد و ملخص مرام مصنف علیه الرحمه و الرضوان از این کلمات شافیات و عبارات پر اشارات آنستکه اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات و همیه آن است که اشتباه و ابهامرا از امور مشتبهه و احکام مبهمه بردارند و منحصر کنند امور را در دو قسم یکی جایز و حلال اعم از واجب و غیر واجب و دیگر حرام و غیر جایز پس بمقصود خود نخواهند رسید و از مقصود خدا و رسول (ص) باز خواهند ماند و بدور خواهند افتاد اما آنکه از مقصود خدا و رسول (ص) بازمانند و بدور افتند پس بجهه آن است که در ابهام بعض احکام

و سکوت خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام در بیان آنها حکمتها و مصلحتها است پس آنها چون راضی بابهام و سکوت ایشان نباشند و تسلیم ننمایند از آن حکمتها و مصلحتها بی بهره گردند و اما اینکه بمقصود خود نمیرسند پس بسبب آنستکه بواسطه اجتهادات ظنیه و

تاویلات وهمیه ایشان رفع اشتباه و ابهام از آن احکام نخواهد شد و چون بعد از اجتهاد حکم الهی را در آن امور از ایشان بپرسی خواهند گفت که ما حکم واقعی الهی را در آنها نمیدانیم بلکه حکم میکنیم و فتوی میدهیم در آنها بآنچه که رای و ظن ما از روی ادله اربعه بآن رسیده است بلکه بسبب این اجتهادات شکوک و شبهات ایشان در آن احکام بیش تر از پشتر میشود و بلکه در بعض احکام واضحه معلومه نیز از برای ایشان شکوک و شبهات بهم میرسد زیرا که چون تدقیق نظر در روایات میکنند البته تشکیکات و تشبیهات در اسانید و یا متون یا دلالات آنها از برای ایشان پیدا خواهد شد پس باقی نمیماند از برای ایشان علم باحکام از روی دلیل الا فی اقل من قلیل و اللّه علی ما نقول وکیل و هو یهدی السبیل فرمود آیا غافل شده اند از احادیث معصومیه علیهم السلام که متضمن است کیفیت طریق ترجیح میان روایاترا در نزد تعارض آنها و نیز متضمن است اثبات تخییر را در عمل پس بدرستیکه همه آن احادیث حق است و آیا نرسیده است بایشان و نرسیده است بتو که فرموده اند که بهر یک از دو روایات متعارضین که اخذ کنی و عمل

نمائی از باب تسلیم جایز است تو را.

مترجم گوید مراد از عبارت آنست که اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات وهمیه آنست که از تعارض روایات و اختلاف آنها تفصی جویند و رفع تعارض و اختلاف از آنها نمایند اولا بواسطه اجتهاد و تاویلات ایشان رفع تعارض و اختلاف از احادیث نمیشود

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 35

چنانکه در شرح عبارت سابقه بیان شد و ثانیا در رفع تعارض و اختلاف حاجت باجتهاد و اسباب دیگر نیست بلکه طریق ترجیح در متعارضات و جمع ما بین مختلفات از ائمه علیهم السلام در احادیث بسیار وارد شده است و در جائیکه ترجیح و جمع ممکن نباشد در احادیث ایشان علیهم السلام وارد شده است که بهر یک که اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم جایز و صحیح است هر چند که موافق حکم واقعی اولی خداوند عز و جل نباشد و اگر گوئی که احادیث ترجیح خود نیز تعارض و اختلاف دارند پس عمل بآنها نیز نشاید گوئیم سلمنا لکن احادیث تخییر عند فقد الترجیح در دست هست عمل بآنها میکنیم بلکه بعضی از محدثین مانند ثقه الاسلام کلینی و غیر او رضوان اللّه علیهم بر آنند که امر به ترجیح از باب استحباب است نه وجوب و لزوم و در جمیع متعارضات تخییر جایز است پس بنا بر قول ایشان تعارض و اختلاف در نفس اخبار ترجیح مضر و مخل نخواهد بود و اختیار قول ایشان خالی از وجه نیست خصوصا در وقتیکه جهات ترجیح از دست رفته باشد و علم بآنها حاصل نشود مانند زمان ما که در اکثر متعارضات

اطلاع در فتاوی عامه که مخالفه آنها مرجح است حاصل نمیشود و همچنین در اکثر آنها مجمع علیه بین الاصحاب معلوم نیست و هکذا سایر جهات ترجیح پس تخییر معین خواهد بود فکیف ما کان میگوئیم که اگر تخییر در متعارضین و اخذ بهر یک از باب تسلیم جایز نباشد با اینکه دلیل از احادیث بر آن قائم است پس اجتهاد ظنی و وهمی شما که هیچ دلیلی از کتاب و سنه بر آن نیست بلکه ادله بسیار بر منع آن ناهض است چگونه آن را جایز بلکه واجب میدانید فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ و إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بهذا و أَمْ عَلَی اللّٰهِ تَفْتَرُونَ

الفصل السابع ذکر بعض الآیات و الاخبار الداله علی انحصار الادله الشرعیه فی السماع عن المعصوم علیه السلام

فرمود آیا پنهان شده است بر ایشان که قول معصوم علیهم السلام اینست و جز این نیست که شناخته میشود بحدیثی که شنیده شده باشد از خود معصوم علیهم السلام در زمان حضور ایشان و بحدیثی که حفظ کرده باشند آنرا ثقات در سینه های خود یا نوشته باشند در دفترهای خود نسبت بزمان غیبت امام علیهم السلام و ضم آراء مردم را دخلی در قول معصوم نیست خواه آراء متفق باشند و خواه مختلف باشند بیک دیگر بلی گاهی میشود که حدیثی را اتفاق کرده باشند طائفه محقه بر عمل بمضمون آن بطوریکه احدی از ایشان مخالفه نکرده باشد و چنین حدیثی را امام علیه السلام نامیده است بمجمع علیه بین اصحابک پس فرموده است بدرستیکه آنچه که اجماع بر آن واقع شده باشد محل شک و ریب نیست و این است معنی اجماع صحیح که مشتمل است بر قول معصوم در نزد قدماء

شیعه نه غیر این مترجم گوید که مراد مصنف از عبارت آنست که اجماع بآن معنی که ذکر کردیم جواز اخذ و عمل بآن محل کلام و اشکال نیست بلکه از ائمه علیهم السلام امر بأخذ و عمل بآن وارد شده است چنانکه در حدیث عمر بن حنظله بلکه در آن حدیث حضرت صادق علیه السلام فرموده است که اگر یکی از دو روایت متعارضتین در میان اصحاب مشهور باشد یعنی جمع کثیری بآن عمل کرده باشند و دیگری شاذ باشد مثل آنکه یک نفر بآن عمل کرده باشد مثلا پس بگیر و عمل کن بآن روایتی که اجماع بر آن واقع شده است در میان اصحاب تو و واگذار آن روایتیرا که شاذ و نادر است پس بدرستیکه آنچه اجماع بر آن وارد شده است محل شک و ریب نیست تا اینجا ترجمه آن چیزیست که محل حاجت است از حدیث مذکور پس اما اتفاق آراء ناس من غیر نص من الکتاب و السنه که نام آنرا اجماع نهاده اند و آنرا حجت

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 37

گردانیده اند بادعای اینکه قول معصوم داخل است در آن آراء یا موافق است با آنها و یا اتفاق آراء بر حکمی کاشف است از رضای معصوم بآن حکم دلیلی از کتاب و سنه بر آن نیست اگر بر خلاف آن نباشد و همهٔ این سخنها محض ادعا و ادعای محض است و در مقام استدلال بر مطلب خود سخنهای واهیه بسیار گفته اند و جواب از همه آنها بوجوه بسیار داده شده است که این ترجمه محل گنجایش آنها نیست و حاصل محصل همه سخنهای ایشان آنست که

میگویند که چون اتفاق کنند علماء شیعه امامیه در یک عصر بر حکمیکه نصی در آن از کتاب و سنت نباشد اتفاق ایشان حجه است بدان جهه که داخل است در ایشان امام علیه السلام بلکه رأس و رئیس ایشان است پس داخل است در قول ایشان قول امام علیه السلام و ما در جواب ایشان میگوئیم که هم صغرای شما خراب است و هم کبری و اما صغری پس بدان جهه که هرگز متحقق نمیشود از برای احدی چنین صورتی که مطلع شود در امری بر فتوای جمیع علماء شیعه که در اطراف و اکناف عالم می باشند حتی امام علیه السلام و حال اینکه نصی از کتاب و سنه در آن نباشد پس اگر میگوئید که چنین امری متحقق است پس آنرا بیان کنید که چه چیز است تا ما هم بدانیم و اگر میگوئید که فرض میکنیم که امری باشد خالی از نص که فتوی جمیع علماء امامیه حتی خود امام علیه السلام در آن متفق و متحد باشد و فرض محال محال نیست میگوئیم که بلی فرض ممکن است و لکن محض فرض بلکه محض امکان در صغری قیاس کافی نیست بلکه ثبوت و تحقق لازم است و اما کلامی که در کبری است آن است که میگوئیم که بر فرض اینکه چنین قضیه متحقق

شد مثلا ملکی از ملائکه بشما گفت که فتوای جمیع علماء امامیه در فلان قضیه خالی از نص چنین یا چنان است پس در اینصورت اعتبار بقول خود امام علیه السلام است نه سایرین و این مانند آن است که کسی بگوید

که جمیع کواکب حتی شمس با هم روز را روشن کرده اند چقدر کلام او قبیح و فضیح است پس اینصورت اگر متحقق باشد داخل در سنه خواهد بود اجماع چه معنی دارد و اینکه بعضی از مجتهدین بجهه تصحیح اینسخن و فرار از قبح آن میگویند که فرق است میان علم تفصیلی بقول معصوم و میان علم اجمالی بقول او در ضمن عموم علم بقول علماء امامیه سخنی است خالی از وجه و محصلی ندارد مگر تصحیح کلام سقیم خود و بر عاقل عادل معلوم و واضح است که این سخنرا وضع نکرده اند مگر از برای آنکه رتبهٔ از شرکت با امام (ع) در حکم از برای خود ثابت کرده باشند و چون بعضی از ایشان ملتفت این معایب از کلام خود شدند اجماع را بر وجه دیگر تقریر کرده اند پس گفته اند که چون علماء عصری اتفاق کنند بر حکمی در امری که خالی باشد از کتاب و سنه این اتفاق ایشان کاشف است از رضای معصوم علیهم السلام بحکم ایشان در آن امر زیرا که از روی قاعدهٔ لطف جایز نیست امام (ع) را که واگذارد جمیع علماء عصر را در حکمی بر خطا و خلاف پس واجب است بر آن حضرت که همیشه ایشانرا یا بعض ایشانرا از آن حکم خطئی ردع و منع نماید پس چون به بینیم که در حکمی ایشانرا ردع و منع نکرده و القاء خلاف در میان ایشان ننموده میدانیم که بحکم ایشان راضی و قول ایشان ممضی بوده است لا محاله و جواب ایشان در صغرای قیاس چنان است که در صغرای تقریر سابق گفتیم.

و اما در

کبری پس میگوئیم اولا لطف تا اینحد و اینمقدار بر خدا و حجه خدا

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 39

بچه دلیل و بکدام برهان واجب است پس چرا فرق بسیاریرا که از شیعه امامیه طریق ضلاله و راه باطل گرفته اند مانند فلاسفه و متصوفه و بابیه و ذهبه و امثال اینها ردع و منع نفرمودند و حال آنکه ردع و منع ایشان اهم و الزم است از ردع و منع فقهاء عصری در حکمی از احکام فرعیه که ضرری باصول دین و مذهب نمیزند و ثانیا چگونه است که ردع و منع نسبت بهمه فقهاء یک عصر واجب است و نسبت ببعض ایشان در مسائل خلافیه واجب نیست و حال اینکه جماعات کثیره تا ظهور امام (ع) تقلید و متابعه میکنند آن بعضی را که در مسئله خلافیه خطا کرده اند و چون جمیع مسائل خلافیه را در اینباب ملاحظه میکنیم که نصف طائفه شیعه از علماء و عوام اگر اکثر ایشان نباشند بر خلاف حق عمل کرده اند و رفتار و گفتار نموده اند و اگر میگوئید که مجتهد مخطی و مقلدین او معذور و مأجورند میگوئیم که معذوریت و مأجوریت چه اختصاص دارد بصورت بعض پس در صورت اتفاق کل نیز باید معذور و مأجور باشند پس کشف اتفاق ایشان از رضای معصوم چه معنی دارد و ملخص کلام آنکه چون هر یک از مجتهدین جایز الخطا و معذور و مأجور باشد در حکم و فتوی و لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع او پس چون همه فقهاء عصر اتفاق کرده باشند در حکمی و همگی بر خطا رفته باشند هر یک از

ایشان معذور و مأجور خواهند بود پس لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع ایشان و ثالثا چگونه است که قاعده لطف را در اتفاق آراء مجتهدین عصری در یک حکم فرعی جاری میسازید و ردع و منع ایشانرا از خطاء در آن حکم بر امام (ع) واجب و لازم میگردانید و لکن در عصمت و صیانت احادیث و اخبار اهل البیت علیهم

السلام که پایه و مایه شریعه است و زاد و ذخیره شیعه و مخلفه امام (ع) از برای امت لطف را واجب نمیدانید و این همه تضعیفات و تزییفات و تعلیلات و تسقیمات را در آنها معمول میدارید بعضی را از جهه سند و بعضی را از جهه متن و بعضی را از جهت هر دو تا بحدیکه بسیار کم است حدیثی که آنرا از روی قطع حکم کنید که از معصومین علیهم السلام است بلکه کثیریرا حکم میکنید که مجعول و موضوع است و کثیریرا که موافق با عقول ناقصه و اصول واهیه خود نمی بینید اطراح و اعراض مینمائید با اینکه معلوم و مسلم است که احادیث و اخباریکه در دست شیعه موجود است ثقات ایشان از ثقات اخذ کرده اند صدورا عن صدور او مسطورا عن مسطور هکذا تا امام (ع) بلکه هر یک از ایشان آنچه را که اخذ کرده است از طرق متعدده اخذ کرده نه از طریق واحد اخذ کرده تا آنطریق در نزد او قطعی نبوده و صحت آنرا در نزد اعیان ثقات و محققین محدثین احراز ننموده البته از آنطریق اخذ و ضبط نکرده و همچنین اگر در بین طریق

عامی یا غیر امامی و امثال آنها بوده یا چنان است که او را در مذهب خود امین و ثقه می دانستند و یا رخصتی از ائمه علیهم السلام بر اخذ بروایات و از برای ایشان حاصل شده است و یا همان حدیث را لفظا یا معنی از طریق دیگر نیز که صحیح و سلیم بوده است بدست آورده اند الی غیر ذلک من صحه الحدیث و همه اینها در کتب رجالیه مقرر و معلوم است پس میگوئیم که اگر همه اینها درست نباشد و امام (ع) هم از باب لطف عصمت و صیانت روایات و روات را از دس و غش و خلط و خبط و خطا و خیانت نفرموده باشد پس احتمال ضعف و اختلال و اعتلال در همه آنها یا اکثر آنها بتوانیم

داد چنانکه شما می گوئید پس دیگر از حبل متین دین مبین و عروۀ وثقی شریعت خاتم النبیین (ص) چه چیز در دست ما باقی مانده است که تمسک و توصل بآن نمائیم و کدام عقل سلیم است که حکم میکند باینکه واجب نیست بر امام (ع) حفظ و صیانه احادیث آل عصمت علیهم افضل الصلوه و التحیه از دس و نمش و خطا و خیانت و تغییر و تبدیل و واجبست بر آن حضرت منع و ردع مجتهدین یک عصر از اتفاق آراء ایشان بر یک حکم فرعی از روی خطا و اگر میگویند که عصمت اخبار بر امام (ع) واجب نیست بجهه آنکه عمل بظن از برای ما کافیست و ظن قائم مقام علم است پس چون ظن باحکام از روی اخباریکه در دست داریم

هر چه هست بهر حال که هست و ظواهر کتاب و فتاوی سلف و احکام عقلیه حاصل میشود و از برای ما کفایت میکند پس محتاج بعلم نیستیم پس عصمت اخبار بر امام (ع) واجب و لازم نیست جواب میگوئیم که اولا همین کلام در کشف اتفاق آراء از رضای معصوم نیز جاری و ساریست و ثانیا کدام دلیل و برهان عقلی یا نقلی قائمست بر قیام ظن در مقام علم از برای مکلف و جواز عمل بآن مگر آیه کریمه إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً و این مسئله مهمه در محل خود از این ترجمه تشریح و توضیح و بادلۀ بسیار از آیات و اخبار تزیین و توشیح خواهد یافت بحول اللّه تعالی و قوته و توفیقه و مشیته و رابعا میگوئیم که شما بسیار است که نقض قاعده خود میکنید باینکه خروج یک نفر یا دو نفر بلکه بیشتر را که جماعتی معدوده و معروفه بالاسامی و الاشخاص باشند از دایرۀ اجماع اهل یک عصر مضر و قادح باجماع نمی دانید و اکثر مسائل اجماعیه شما از این قبیل است و حال اینکه در قاعده لطف کافی میدانید از امام (ع) القاء خلاف را در میان فقهاء

عصر که قول حق در میان ایشان فی الجمله بوده باشد و منقرض نشده باشد پس چگونه است که وجود مخالفه یکنفر را بلکه بیشتر را کالعدم می پندارید و شاید که بنا بر قاعده خودتان قول حق بر آن یکنفر باشد و القاء اینخلاف را در میان آن یک نفر و سایرین امام (ع) کرده باشد پس معلوم شد که

مقصود شما از حجیه اجماع نیست مگر حجیه شهرت و وجه حجیه آن در نظر تدقیق نمی باشد مگر غلبه و کثرت و حال اینکه اکثر شما معترفید باینکه نه شهرت حجه است و نه غلبه و کثرت دلیل فنعوذ باللّه من ضلال السبیل.

و بدانکه فضیح و شنیع تر از قول بحجیه اجماع قول بحجیه شهرت است که قلیلی از ایشان قائل بآنند پس اینقول از کثرت وقاحت و شدت قباحت محتاج بتقریر و رد نیست و از اینجهه است که اکثر از خود ایشان نیز از آن اعراض کرده اند و باقی ماند ما را با قائلین باجماع کلامیکه خالی از فائده و عائده نیست و آن اینست که میگوئیم یا قوم این اجماعیرا که شما حجه میدانید و تمسک بآن مینمائید و عبارت میگردانید از اتفاق علماء امامیه در عصر واحد بر حکم فرعی واحد پس اگر مراد شما از علماء مجتهدین و ارباب آرائند خاصه دون علماء الحدیث الذین سیتموه الاخباریه پس بچه جهه و بکدام دلیل و حجه اختصاص یافت این امر بمجتهدین و ارباب آراء و بنا بر این باید پیش از نصب رایت اجتهاد و غرس شجره تظنی و ترئی در میان طایفهٔ امامیه اجماعی بر حکمی از ایشان متحقق نشده باشد زیرا که فرض این است که اجماع عبارت باشد از اتفاق مجتهدین خاصه و حال اینکه ما می بینیم اوایل مجتهدین مانند مفید و مرتضی و امثال ایشان که در مسائل کثیره ادعای اجماع می کنند پس این اجماعی که ایشان ادعا میکنند کی متحقق شد پیش از ایشان که مجتهد در میان

امامیه نبود و در

آن زمان که بسیار قلیل بودند و معذلک غالب میل ایشان بعمل باخبار بود و اجتهاد بظن و رای کمتر میکردند و معذلک کله می بینیم که اهل همان زمان از مجتهدین در همان مسئله که ادعای اجماع در آن شده است اختلاف دارند پس اجماع از ایشان چگونه متحقق میشود و اگر مراد شما از علماء اعم است از مجتهدین و اخباریین و قول علماء حدیث را نیز در اجماع اخذ و اعتبار میکنید پس معلوم و قطعی بلکه بدیهی است که علماء حدیث مبتنی است قول و عمل ایشان بر احادیث سمعیه معصومیه علیهم السلام پس چنین حکمی داخل در سنه است بلکه از افراد جلیه علیه آن میباشد و تسمیهٔ آن باجماع و مقابله آن با کتاب و سنه هیچ معنائی و مؤدائی ندارد مگر تجدید اساس و امتیاز از عموم ناس و عمل بمضمون خالف تعرف هذا سؤالنا فعلیکم الجواب و اللّٰه عنده حسن الثواب پس بدان ایدک اللّٰه تعالی که لفظ اجماع گاهی در کلمات ائمه طاهرین علیهم السلام و اصحاب راشدین ایشان رضی اللّٰه عنهم اجمعین یافت میشود پس چنان نباشد که از ذکر آن لفظ فریب خوری یا کسی تو را بایراد آن لفظ در احادیث فریب دهد و گول زند بلکه باید دانست که مراد ایشان از اجماع یکی از دو معنی است یکی اتفاق علماء حدیث یا اکثر ایشان بر قول و عمل بیکی از روایتین متعارضتین و طرح دیگری چنانکه در حدیث عمر بن حنظله که در اول این تذییل مذکور شد اشاره بآن فرموده اند دوم اجماع بآن معنی است که مخالفان بآن قائل و عاملند

پس اجماع باینمعنی را استعمال نمیکردند و نمی کنند مگر در مقام محاجه با مخالفین یا جواب محاجه ایشان چون قول ایشان بر خود ایشان حجه ملزمه است مثل اینکه بایشان میگوئیم که اجماع امت قائم است بر اینکه علی علیه

السلام اعلم و اقضی و اقوی و اتقی و اسخی و اشجع و ارفع در نسب و امنع در حسب و اسبق در اسلام و اقرب بحضرت خیر الانام صلّی اللّه علیه و آله الکرام بود از همه صحابه بلکه از همه امت پس تقدیم شما خلفاء ثلاثه را بر آن حضرت در خلافت نیست مگر تفضیل مفضول بر فاضل و ترجیح مرجوح بر راجح و آن قبیح است عقلا بلکه قبح آن از ضروریات عقل و عقلا است و مثل اینکه میگوئیم که اجماع امت قائم است بر نزول آیهٔ ولایت در شأن علی علیه السلام یا اجماع قائمست بر صحه حدیث غدیر خم و قول رسول صلّی اللّه علیه و آله در آن موطن من کنت مولاه فهذا علی مولاه الی آخر کلامه صلّی اللّه علیه و آله و قول عمر در آن روز بآن حضرت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و امثال اینها از موارد اجماع فریقین یا اجماع عامه بخصوصهم از مطالب حقه که بر خود ایشان حجه میتوان کرد این ملخص کلام بود در معنی اجماع و حجیت آن در نزد قائلین بآن و رد بر ایشان و جواب از سخنهای ایشان بر وجه ایجاز و اجمال فبحول اللّه تعالی و قوته فاحفظ فحافظ فافتهم فاغتنم

فاعتبر فاصطبر و کن مِن الَّذِینَ قٰالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِیمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فرمود پس اگر که ایشان وا می گذاشتند متشابهات آیات و روایات را بر حال خود و هیچ تصرفی در آنها نمی کردند و ساکت میبودند از آن چه که خداوند عز و جل از آن سکوت ورزیده و بیان نفرموده و آنچه را که خدایتعالی مبهم داشته ایشان نیز بابهام خود وامیگذاشتند و میگرداندند احکامرا بر سه گونه حلال بین و حرام بین و مشتبه در میانه و در مشتبهات عمل باحتیاط مینمودند و رجوع میکردند علم آنرا بخدا و رسول صلّی

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 45

اللّه علیه و آله و در متعارض قائل بتخییر میشدند و در متناقض حکم بتوسعه مینمودند چنانکه وارد شده است در همه اینها نصوص بسیار از خاصان مجلس قرب پروردگار یعنی رسول مختار و ائمهٔ اطهار علیهم صلوات اللّه العزیز الغفار پس اگر بان ثصوص عمل میکردند و امور مذکوره را اتفاذ مینمودند هر آینه مجتمع می شد اقوال ایشان و متفق میگردید کلمه ایشان و گفتار ایشان و می بودند فقهائیکه متفق باشند با یکدیگر در فتوی و حکم و نقل کننده باشند احادیث ائمه خود را علیهم السلام نه آنکه فقهائی باشند که همگی همه گاه با یکدیگر خصومت و نزاع داشته باشند و از نصوص اهل بیت علیهم السلام ناکل و رو گردان باشند و دیگر هر آینه چنان بود که هر گاه می آمد از ایشان جماعتی بعد از جماعتی دعای خیر می کردند از برای گذشتگان خود و چنان نبود که هر گاه

بیاید گروهی از ایشان لعن و نفرین کنند در حق برادران گذشته خود بسبب خود پسندیها و ادعاهای بیجای ایشان و تکلمات ایشان بسخنهای ناخوش و دیگر هر آینه میبود هر کسی بقرآن و حدیث بسیار دانا و سخنگو و از رأیهای مردم بی نیاز و خاموش و اگر چنانچه ایشان عمل میکردند و بجای می آوردند آنچه را که پند داده میشوند بآن هر آینه بهتر بود از برای ایشان و محکم تر بود ایشانرا در ثابت قدم داشتن در راه حق و کاش میدانستم من که چه چیز واداشت ایشانرا اینکه واگذارند راهی را که نموده بودند بایشان آنرا ائمه هدی علیهم السلام و باز گیرند راههای مختلف چندیرا و پیروی کنند رأیها و خواهشهای مردم را هر یک از ایشان میخواند مردمرا بطریقه خود و باز میدارد از طریقه دیگر پس کاش میدانستم که چه چیز بر آنداشت مقلدین ایشانرا که تقلید ایشان کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقه که راست ترین

و درست ترین طریقهاست پس نیست طریقهٔ ایشان مگر طریقه ناقصه و مناسب است در شأن ایشان ذکر این آیه شریفه ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکٰاءُ مُتَشٰاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیٰانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لٰا یَعْلَمُونَ که ترجمه ظاهریه اش این است که خدایتعالی مثل زده است مردیرا که بنده جماعتی باشد که در او شریک باشند و در سر او با یکدیگر نزاع کنند یکی گوید که باید از پی انفاذ فلان امر برود و یکی گوید که بفلان سفر برود و دیگری گوید نباید بسفر برود

و هر یک خواهند که آن بنده فرمان او را برد و مراد او را معمول دارد نه دیگرانرا و مرد دیگریرا که بنده خاص خالص از آن مردی است یعنی مولای او یکنفر است و بس آیا صفه این دو مرد بنده و حال ایشان مانند یکدیگر است ستایش و سپاس مر خدایراست و بس نه آنست که حق از باطل روشن و واضح نیست و بیکدیگر مشتبهند بلکه اکثر مردم نمیدانند مترجم گوید بیان سه مطلب را از کلام مصنف بجهه مزید توضیح و توشیح متعرض میشویم اول آنکه ملخص مراد مصنف از اینکلمات آنست که اگر مجتهدین این امور مذکوره را مرعی و معمول میداشتند و احکام مشتبه را بخدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله وامیگذاشتند و در آنها باحتیاط عمل میکردند و در متعارضات حکم بتخییر و توسعه مینمودند هر آینه محتاج و مبتلی باجتهادات و تاویلات و تکلفات و متابعه مخالفین و تشبه بایشان در طریقه اجتهاد و در اقوال و الفاظ و اصطلاحات در تظنی و ترئی و توحش از احادیث اهل البیت علیهم السلام نمیگردیدند فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به و لا تزال تطلع علی خائنه منهم

مطلب دوم بدانکه تقلید در لغه بمعنی قلاده بگردن انداختن است و در عرف عام عبارت است از منابعه انسان غیر خود را در قول یا فعل مطلقا خواه مقلد حجتی و دلیلی از برای مقلد در آن قول یا فعل او بداند یا نه و باین معنی تقلید از رعیت

نسبت بائمه علیهم السلام صحیح است و در اخبار کثیر الاستعمال است مانند حدیث مروی از حضرت رضا علیه السلام که فرمود این التقلید الذی کانوا یقلدون جعفرا و ابا جعفر و در اصطلاح مجتهدین از عامه و خاصه عبارتست از اخذ بقول غیر من غیر حجه یعنی گرفتن قول غیر و عمل کردن در حالتیکه حجه آن قائلرا بر آن قول ندانی که چیست یا اینکه تو حجتی بر اخذ بقول او نداشته باشی و هر دو معنی را احتمال داده اند پس تقلید اصطلاحی ایشان بهر یک از ایندو معنی که باشد نسبت آن از رعیت بامام علیهم السلام صحیح و جایز نیست زیرا که رعیت هم حجه قاطعه بر اخذ بقول امام علیهم السلام دارند و هم حجه امام علیهم السلام را بر قول خود میدانند که چیست پس از اینجهه است که مجتهدین گفته اند که شرط است در تقلید که مقلد بفتح مجتهد باشد و فتوی بدهد از روی رای و ظن یا علمی که او را از اجتهاد حاصل شود پس تقلید معصوم و عمل بحدیث و اجماع تقلید نیست اینملخص کلام ایشان است و گفته ایشان درست و متین است زیرا که تقلید بآن معنی که ایشان اراده کرده اند نسبت بمعصوم علیهم السلام نشاید چنانکه ذکر شد و نیز مشاحه در اصطلاح نیست و لکن کلامیکه در اینمقام هست این است که بایشان میگوئیم که شما از چه جهه و بچه سبب در استعمال لفظ تقلید عدول کردید از عرف عام و از عرف احادیث اهل البیت علیهم السلام و تبعا لاهل الخلاف استعمال گردید آنرا در معنائیکه اصطلاح

سفینه النجاه

کردند بر آن اصحاب اصول از اهل خلاف و فضول پس چون دانستی و مطلع شدی بر آنچه که در اینمطلب ذکر شد پس خواهی دانست مقصود مصنف را از کلام او که ترجمه آن این بود پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقه که راست ترین و درست ترین طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه مطلب سوم بدانکه تنزیل آیه کریمه مذکوره ضرب الله مثلا رجلا در شأن مشرکین و مسلمین است پس مثل مشرک مانند مردیست که بنده جمعی باشد که ایشان در سر آن بنده با یکدیگر نزاع داشته باشند و هر یک از ایشان خواهد که برأی و میل خود فرمانی باو دهد و خدمتی او را رجوع نماید بر خلاف میل و رأی دیگران پس همچنین مشرک که چند مبعود دارد جایدارد که اگر ممکن باشد هر یک از آن معبودین خدمتی و عبادتی بر آن عابد فرض و واجب کند بر خلاف مراد و مطلوب و معبود آندیگر پس آن عابد چگونه تواند که عبادت و خدمت همه معبودین خود کرده و همگی را از خود خوشنود گردانیده باشد و مثل مسلم مانند مردی است که بنده خالص یک مرد باشد پس هر چرا که آن مولا خواهد و امر نماید آن عبد اطاعه و انفاذ کند همچنین مسلم عبادت میکند خدای یکتای بیهمتا را بیگانگی و تزاحمی در بندگی او نخواهد بود و تاویل آیه مبارکه در شأن امیر المؤمنین (ع) و

ابی بکر زندیق

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 49

علیه اللعنه است چنانکه در احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است پس مراد از مردیکه بنده چند نفر است که در او شر بکند و در کار او با یکدیگر نزاع میکنند ابو بکر است که مردم او را خلیفه کرده اند و او دست نشان مردم است پس هر یک از آن مردمیکه او را خلیفه کرده اند خواهش دارد که آن خلیفه بمیل و رأی و هوای او رفتار کند و حوائج او را بر آورد بر خلاف دیگران چنانکه از احادیث و تواریخ نیز مستفاد میشود که چون در زمان ابا بکر یا سایر خلفا امری از برای مسلمین حادث می شد آن خلیفه رؤسای مسلمین را جمع میکرد و بر ایشان عرض مینمود و با ایشان مشاوره میفرمود پس هر یک از ایشان برأی و میل خود در آن امر اشاره میکرد تا اینکه امر بقیل و قال و نزاع و جدال منتهی میگردید پس آن خلیفه با هر یک از ایشان که موافقه و مرافقه میکرد او را خوش میآمد و از خلیفه خوشنود میگردید و با هر یک که مخالفه مینمود او از خلیفه اعراض کرده زبان طعن و لعن و منت و دست اذیت بر او می گشود چنانکه در آخر کار با عمر مکار و عثمان غدار کردند پس ابو بکر بیچاره یا خلیفه دیگر چکند و چگونه رفتار کند با مردمیکه تاسیس اساس خلافه او کرده اند تا همگی از او راضی و خشنود باشند و در ربقهٔ ارادت و اطاعه او باقی مانند و همچنین اصحاب ابی بکر و

هر یک از خلفای دیگر در امور دینیه و مطالب علمیه نیز بر حسب آراء و اهواء خود تنازعات و اختلافات بسیار داشته اند که بعضی موافق بود با رأی خلیفه و سایرین مخالف بودند و مراد بمردیکه بندۀ خالص یکمرد است امیر المؤمنین علیه السلام است که در ظاهر و باطن در جمیع امور دینیه و دنیویه و مطالب علمیه و سلمیه و در جمیع اخلاق

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 50

و افعال و اقوال و خصال مطیع و متبع و مقتدی رسول خدا (ص) و در هیچ امری آنی و نفسی و طرفه العینی از حکم و فرمان آن حضرت تعدی و تخطی ننمود و همچنین هر یک از ائمه احد عشر از فرزندان آن برگزیده بشر علیهم صلوات اللّه الی یوم المحشر پس بدانکه مراد مصنف علیه الرحمه از ذکر این آیه کریمه آنست که مثل مقلدین مجتهدین برأی و ظن نیز مانند آنمردی است که بنده جمعی است که در او شریکند و در سر کار او تنازع و تناقض مینمایند زیرا که از برای مقلد نیز بسا میشود که چند مجتهد مقلد باشد که همه در رأی و فتوی و حکم مخالف یکدیگر باشند پس اینمقلد بیچاره چگونه در دین خود و دنیای خود بفتوی و حکم همگی عمل کند و قول کدام یک از ایشانرا قول خدا و رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوه بداند مثل آنکه امروز مثلا زید را از مجتهدین اعلم میداند و تقلید او میکند و فردا معلوم میشود بر او که عمرو اعلم است پس مقلد او میگردد و چند روز دیگر ثابت میشود

بر او که بکر اعلم است پس تقلید او مینماید و رأی هر یک مخالف و مناقض رأی دیگران است پس چون این بیچاره سرگردان رجوع بتقلید لا حق نمود تکلیف او در احکام گذشته که تقلید سابقرا نموده چه خواهد بود مثلا کسیکه پنجاه سال تقلید مجتهدی کرده است که قائل بطهاره غساله بوده است فعلیهذا از غساله متنجس اجتناب نکرده است پس بعد از آن رجوع میکند بمجتهدیکه غساله را نجس میداند پس لازم میآید برای او که تمام عبادات این پنجاه سالرا مثلا که مشروطند بطهارت مانند نماز و روزه و غسل و وضوء همه را اعاده نماید و مانند مسئله اعلمیت است در عدول مسئله موت مجتهد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 51

پس بسا میشود که مقلد در عمر خود بسبب موت مجتهدین تقلید چند مجتهد کند که مختلف باشند در رأی و فتوی و حکم و دیگر بسا میشود که یک مجتهد کرارا تجدد رأی بهمرساند پس مقلد بیچاره او چکند و بسا میشود که اختلاف و تردد در اعلمیت فیما بین مجتهدین بهمرسد بعضی زید را اعلم دانند و برخی عمرو را و پاره ای بکر را و گروهی خالد را و هر یک از ایشانهم خود را اعلم خواند پس عوام بیچاره آواره که وظیفه ایشان تقلید است چه کنند و چه خاکی بر سر نمایند کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرٰانَ لَهُ أَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنٰا و مثل مقلدین ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین و آخذین باحادیث ایشان و عاملین بروایات ثقات شیعه از قول اهل عصمت علیهم السلام مانند مردیست که بندهٔ خالص مردی باشد

و بس چنانکه معلوم و روشن است و محتاج به بیان نیست لکن از برای صاحب قلب سلیم و مهتدی بطریق مستقیم ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ فصل چهارم اشاره است بحقیقه استبعاد مخالفه مشهور و بدفع توهم دور در عمل بمأثور یعنی اخبار مرویه از ائمه هادیه مهدیه علیهم افضل الصلوه و التحیه

و شاید که تو گوئی بدرستی که تو ایمصنف ادعا کردی امر عجیبی را و آوردی چیز منکر غریبی را و مخالفه کردی طایفهٔ از مشاهیر فقهاء را پس بدرستی که تو ایمصنف رد کردی ظن را بظن و باطل کردی اجتهاد را باجتهاد و ثابت کردی عمل بخبر را بخبر و ایندور صریح است و ما نمیفهمیم بسیاری از آنچه را که تو میگوئی پس آیا تو را بر آنچه که ادعا کردی دلیلی هست بجز آنچه را که ذکر کردی و آیا ما را بسوی علم آن راهی خواهد بود بجز آنچه که مسطور داشتی پس بیاور از برای ما حجه روشنی اگر راست میگوئی پس در جواب تو ایقائل سائل میگوئیم ما بتوفیق الهی اما قول تو که گفتی که من امر عجیبی را ادعا کردم و شیی ء منکر غریبی آوردم پس وجه و علة در آن این است که طبع تو بمشهورات انس و عادت گرفته است و از پی مسلمات رفته است پس سخت شده است بر او تدقیق نظر در برهان و تحصیل ایمان از روی ایقان و خصوصا چون مؤدی شود تحصیل برهان و یقین بمخالفه آنچه که ثبوت و رسوخ در

آن حاصل شده است بطول زمان و اگر چنانچه تو بیرون آوری گردن خود را از بند متابعه عادت و قلاده تقلید و فرمانبرداری مردمرا از گردن خود بگشائی هر آینه آنچه که منکر یافتی از گفتارها در نزد تو معروف خواهد گردید و آنچه را که سخت شمردی از امر ما سهل و آسان خواهی دید و فی المثل شاعر گفته است:

فمن یک ذا فم مر مریض یجد مرا به الماء الزلالا

یعنی کسی که دهان او بسبب مرضی تلخ باشد البته تلخ می یابد در دهان خود آب زلال شیرینرا و بعد از این سخنها پس بدرستیکه من خبر دادم تو را که اینرساله نیست ما سمعنا و یا انا وجدنا در مکانی و بدرستی که عذر مقطوع است کسی را که بیم داده شده باشد.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 53

مترجم گوید مراد از «ما سمعنا» قول خدایتعالی است که از گفتار کفار حکایت فرموده است که چون انبیاء علیهم السلام ایشانرا موعظه و ارشاد میکردند و امر بتوحید الهی و ترک شرک و معاصی و مناهی مینمودند ایشان در جواب میگفتند مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی آبٰائِنَا الْأَوَّلِینَ یعنی نشنیده ایم این را که شما میگویید که در میان پدران ما که گذشته اند معروف و معمول باشد پس ما چگونه مخالفت پدران خود کنیم و البته نخواهیم کرد و همچنین انا وجدنا که حقتعالی حکایت میفرماید از کفار مکه که در جواب رسالات و مقالات حضرت مصطفوی صلّی اللّه علیه و آله می گفتند إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلیٰ أُمَّهٍ وَ إِنّٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ مُقْتَدُونَ یعنی بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را بر پیروی پیشوایانی و

بدرستی که ما هم بر اثر پدران خود پیروان خواهیم بود و دست از متابعه و موافقت پدران خود نخواهیم برداشت و عبارت مصنف اشاره است بکلام او در خطبه خود در اول رساله که ملخص ترجمه آن این است که اینرساله بسوی کسانیست که اهل انصاف باشند نه اصحاب اعتساف و رجال را بواسطه حق بشناسند نه حق را باعتبار رجال و در مقام شناختن حق و تصدیق صدق زنک حمیت را که موجب تقلید جمهور است از دل بزدایند و سنک عصبیت را که باعث متابعه مشهور است از دامن بیندازند و سخن «مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِی آبٰائِنَا» نسرایند و زبان اعتذار «وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا» نگشانید پس مراد مصنف از این اشاره در اینعبارت آنست که ای کسیکه میگوئی بمن که تو امر عجیبی را ادعا کردی و شیی ء منکریرا آوردی سخن تو شبیه است بسخن کفار که در جواب انبیاء خصوصا حضرت مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله ما سمعنا بهذا فی آبائنا می گفتند و انا وجدنا آبائنا می سرودند و مراد از کلمه «و قد اعذر من انذر» که در مثل استعمال می کنند و ترجمه شد باینکه پذیرفته میشود عذر کسیکه بیم داده شده باشد آن است که بعد از

آنکه خداوند عز و جل توبیخ و ملامت و تعییر و مذمت فرموده است کسانیرا که در جواب امر و ارشاد بحق «ما سمعنا و انا وجدنا» گفته اند دیگر چگونه میتوان که از روی حمیت و عصبیت تقلید جمهور و متابعه مشهور نمود و مخالفه جمهور و مشهور را عجیب و غریب و منکر شمرد و اینکلام

در مثل از قبیل المأمور معذور است پس باید که متابعه حق و صدق را کرد هر چند که مخالف جمهور و مشهور باشد و خصوصا که لم یزل و لا یزال که حق بافئه قلیله بوده و میباشد نه باجماعه کثیره كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصّابِرِينَ وَ لٰا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شٰاكِرِينَ وَ مٰا أَكْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لٰا يَعْلَمُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ لٰا يَعْقِلُونَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلّا عِبٰادَکَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِينَ فرمود و اما قول تو که من که مصنفم مخالفه کرده ام طایفه از مشاهیر فقها را پس در آن کلامی هست و آن اینست که اول کسیکه اینکار را کرده است یعنی مخالفه مشهور نموده است خود آن طایفه میباشند پس بدرستی که ایشان مخالفه کردند طریقه قدما را که همگی اخباری بودند و تغییر دادند سنه بزرگان فقها را که معتبر بودند در اقوال و اعمال و عدول کردند از اخبار باصول و اقوال فضول و سخنهای بیفایده و بیهوده را مرتکب گردیدند و ما میخواهیم که احیا کنیم آن طریقه را و تجدید نمائیم آن سنه قدیمه را زیرا که آن سنت و طریقه حق است و محل شک و ریب نیست و متیقن است که شبهه عارض نمی تواند شد و حق سزاوارتر است باینکه پیروی کرده شود و طلب کرده شود علاوه بر اینها آنکه قدماء و پیشینیان بزرگترند در شأن و بلندترند در مکان و نزدیک ترند با ائمه علیهم السلام در زمان از پسینیان و اعتماد ایشان پیشتر و برهان ایشان روشن تر

(فیض)، ص: 55

است و زود است که در اینرساله خواهی شنید در حق ایشان از احادیث معصومین علیهم السلام آنچه را که بشناسی بواسطه ایشان قدر ایشان را و رجحان ایشانرا بر کسیکه مخالف ایشانست ان شاء اللّه تعالی و اما قول تو که من که مصنفم رد کرده ام ظن را بظن و باطل کردم اجتهاد را باجتهاد و اثبات کرده ام خبر را بخبر من تبری و تنزه میجویم از آنکه مخالفه کنم با شما بسوی آنچه که نهی میکنم شما را از آن یعنی از آنکه نهی کنم شما را از چیزی و خود مرتکب آن چیز شوم نمیخواهم مگر اصلاح را هر قدر که بتوانم و نیست توفیق من مگر بیاری خدایتعالی بر او توکل دارم و بسوی او انابه و بازگشت میکنم بلکه این است و جز این نیست که رد کردم من ظن را بیقین و باطل کردم اجتهاد را بنص مبین و حال اینکه چنک در زده ام بعروۀ وثقی و حبل متین و آورده ام تو را از شهر سبا خبری از روی یقین و اعراض کرده ام و رو گردانیده ام از آنچه منع کرده شده است از آن بسوی آنچه که رغبت کرده میشود در آن و از آنچه که باعث شک و ریب است بسوی آنچه که هیچ شکی و ریبی عارض آن نمیگردد پس میگوئیم بدرستیکه تو اگر چنانچه ایمان نیاوردۀ بائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین یا بحدیث ثقلین که منقول است از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله الطاهرین و امثال آنحدیث پس ما را با تو سخنی نیست پس تو از این راه برو،

و ما از این راه و اگر چنانچه ایمان بهمه اینها آوردۀ و لکن گمان کردۀ که علم باخبار رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوه و التحیه نیست چارۀ از اینکه بوده باشد مانند علم بوجود ایشان صلوات اللّه علیهم در وضوح و روشنی و قوه یا تواتر آن اخبار مانند تواتر وجود ایشان علیهم السلام و الا چنانچه بسر حد وضوح و روشنی و قوه باینمقدار نرسد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 56

یا بحد تواتر محدود نگردد پس آن اخبار آحادی خواهد بود که فایده نبخشد مگر ظن را اگر گمان تو این است که ذکر شد پس نمی بینم من تو را مگر اینکه نشناخته هنوز که یقین مانند ظن از برای او مراتب بسیار است قوۀ در او و ضعف و اینکه در احکام شرعیه اکتفا میشود باقل مراتب یقین با وجود اینکه اکثر اخبار احکامیه در قوت کمتر نیست از اخبار امامت از جهه متن و چه از جهت سند پس میگویم بدرستی که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهر خبریکه روایت کرده میشود بلکه عمل کنید بآنچه که اطمینان و سکون بآن نفسهای شما از آن روایات دارد و روایتی که نفس شما اطمینان و سکون حاصل نمیکند پس واگذارید آن را و بگذارید او را در سنبل خود چنانکه واگذاشته است و سر داده است آنها را خدایتعالی در سنبل خود یعنی ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین پس علم آن واگذاشته میشود بخدا و در عمل توسعه داده شده است بر ما و بعد از همه این سخنها پس میگوئیم بدرستیکه عمل باخبار متفق علیه است

در میان همه امامیه و تو را گمان ندارم که توانی که رد نمائی عمل باخبار را و رد نمائی عمل همه کتب حدیثرا تماما از اول تا آخر و خصوصا آن چهار اصل را که بر آنهاست مدار در همه اعصار یعنی کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و این است و جز این نیست که خلاف میان ما و تو در عمل باصول فقهیه است خاصه نه غیر آن پس جماعه اصولیین متفقند با اخباریین در عمل باخبار مخالف نیست با ایشان در آن مگر شاذی از اصولیین مانند سید مرتضی و اتباع او بلکه و ایشانهم مخالف نیستند در عمل باخبار زیرا که ایشان رد نمیکنند اخبار غیر متواتره را بالتمام و این است و جز این نیست که رد میکنند نوعی از آنها را که مینامند آنرا خبر واحدیکه نه موجب علم است و نه عمل و اصطلاح ایشان در خبر واحد موافق نیست با اصطلاح کسانیکه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 57

متاخرند از ایشان یعنی مراد سید و اتباعش بخبر واحد غیر مراد متاخرین است پس بدرستی که متأخرین هر خبریرا که متواتر نباشد آحاد مینامند پس خبر واحد در اصطلاح ایشان اعم است از خبر واحد در اصطلاح متقدمین بر ایشان و بآنچه که ذکر کردیم مندفع میشود تدافع در میان کلام سید مرتضی و کلام علامه در باب خبر واحد از جهه رد سید آن را و از جهه قبول علامه آنرا و مندفع میشود نیز دعوی ایشان اتفاق قومرا بر هر دو طرف نقیض یعنی دعوی سید اتفاقرا بر رد خبر

واحد و دعوی علامه اتفاقرا بر قبول آن و ما باید ذکر نمائیم کلام سید و علامه را و همچنین کلام کسانیرا که متاخرند از ایشان تا اینکه معلوم و روشن شود از برای تو حق در باب عمل بخبر واحد و معنی آن ان شاء اللّه تعالی مترجم گوید بیان مطالب مهمه اینفصل در چند بینه میشود بنیه اولی بدانکه حاصل اینفصل و محصول این اصل دو سخن است که اصولیه بر اخباریه ایراد کرده اند و جواب آنها است بر وجه وافی شافی سخن اول آنکه میگویند که شما مخالفت کرده اید طایفهٔ عظیمه کثیره مشاهیر از فقهاء شیعه را و بر خلاف قول مشهور در ما بین فقهاء امامیه و علماء اثنا عشریه علی اثنی عشرهم افضل الصلوه و التحیه مقول و معمول میدارید و این در دین و آئین امریست عجیب و شیئی است منکر و غریب و جواب ایشان اجمالا آن است که اولا بکدام دلیل و حجه از کتاب و سنه بلکه از اجماع و عقل که شما حجه کرده اید متابعه و موافقه مشهور و مشاهیر واجب و لازم است قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ بلکه میتوانیم گفت که نصوص ادله از

کتاب و سنه بلکه از اجماع و عقل نیز بر منع متابعه و موافقه مشهور و مشاهیر از جهه بودن آن قول مشهور یا قول مشاهیر بسیار است و ثانیا مادر این امر مخالفت با فقهاء نکرده ایم بلکه موافقت کرده ایم با ایشان بلکه تقلید ایشان نموده ایم از آنجهه که اول مخالفه مشهور و مخالفت مشهور اول آن بود که ایشان کردند زیرا که

مشهور بلکه متفق علیه در میان مسلمین از بد و امر اسلام و بعثت حضرت خیر الانام صلّی اللّه علیه و آله الکرام عمل باخبار و روایات ثقات بود و تعدی و تخطی از نصوصرا جایز نمیدانستند و روا نمیداشتند تا اینکه ابلیس لعین ظن خود را بر اکثر مردم راست کرد و ایشانرا از ابواب مدینه علم و خزینه حلم و سلّم برگردانید و از در خانه وحی و تنزیل و علم و تفسیر و تاویل و منظر رب جلیل و منزل جبرئیل برانید و پرتانید و ایشان از سرچشمه علم تشنه کام بر گشته و حیران و سر گشته بوادی ضلالت و بوادی حیرت و عمی و جهالت افتادند و دست ایشان از عروۀ وثقی و حبل متین کوتاه و بر گردن بسته و پای قابلیتشان از سیر و سلوک صراط مستقیم و طریق مستبین لنگ و شکسته گردید پس خود را از علم کتاب عاطل و زایل و در سنه عامی و جاهل دیدند و بطالت و جهالت را بالطبع و بالتبع للناس بر خود نپسندیدند پس طلبا للریاسه و السیاسه و ابتغاء العلو الشأن و سمو المکان و الاشتهار بین الناس و اختلاف العوام من الناس و حبا لمدح المادحین و حمد الحامدین و تقرب الامراء و السلاطین لا بد و لا علاج از باب «الغریق یتشبث بکل حشیش» فتح باب اجتهاد و تظنی و ترئی کردند و تمهید قواعد اصولیه نمودند تا اینکه بالمره از روایات و نصوص اهل عصمت و خصوص اعراض و اغماض کردند و کسانی هم در قرون بعد از ایشان آمدند باب حمیت را گشودند و

راه عصبیت را پیمودند و تقلید و متابعه سلف را نمودند.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 59

و لکن فرقۀ محقه امامیه چون سالک طریقه مثلی و مستمسک بعروۀ وثقی و متقلد بقلاده ولایت و مهدی بنجوم هدایت و مقتدی بائمه دین و مقتفی بعترت طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین بودند همگی ایشان بالتمام از خواص و عوام در هر زمان و هر مکان که بودند از اعصار و امصار و براری و بحار بر همان شیمه قدیمه و عادت سابقه مستقیمه اعنی عمل باخبار و روایات عدول و ثقات از ائمه هداه علیهم افضل الصلوه باقی و ثابت و برقرار بودند و هرگز نامی از اصول الفقه و کلامی از اجتهاد و عمل بنظر در میان ایشان معروف و مذکور نبود بلکه اگر کسی را اتفاقا می شنیدند که در مسئله واحده مایل باینطریق و مماثل آن فریق گردیده است از او تبری و تجنب میکردند بیش از تبری و تجنب ایشان از مخالفین و ایشانرا مستمرا حال بدینمنوال بود تا اوایل غیبت کبری غره غرای و قره باصره زهرا و امام وری و سرور دو سرا فعلیه الف الف التحیه و الثناء پس از آنزمان شد آنچه که رسید چنانکه مفصلا در فصل اول و فصل دویم رساله ذکر یافته است و ما نیز مکملا بترجمه آن پرداختیم و چیزی از اینمطالب قابل انکار و محل شک و ریب و اشکال نیست پس معلوم شد از آنچه که مذکور گردید که اینطایفه از فقهای امامیه مخالفه مشهور بلکه مجمع علیه فرقه محقه امامیه بلکه کافه اسلامیه را کرده اند و کاش میدانستم و آگاه می شدم که

اگر همچنانکه فرقه محقه شیعه از بد و تاسیس اساس شریعه صلّی اللّه علی شارعها و آله تا اوایل زمان غیبت کبری آن مخدوم اهل ارض و سما و ما تحت الثری که همگی قولا واحدا بنای قول و عمل ایشان بر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم صلوات اللّه العزیز الجبار مأخوذه از ثقات و اخیار بود اگر بعد از آن زمان هم ابد الدهر و الاوان این امر مستمر و این بناء مستقر میبود و فقهاء اینطایفه متابعه و موافقه می کردند با مشایخ و اساتید و کبراء خود و بکلمات

واهیه و اقاویل باطله متکلمین و متکلفین از معاندین و مخالفین گول نمیخوردند و مغرور و مغدور نمیگردیدند و در اقوال و اعمال و اخلاق و افعال متابعه و مشابهه با آن طایفه ضاله مضله نمینمودند چه می شد و کدام عیب و نقص ایشانرا لازم میآمد یا کدام سخن بر ایشان وارد میگردید چنانکه طایفه اخباریه استمرارا و اتصالا خلفا عن سلف قولا و عملا بر همان طریقه ثابت و باقی و همین عقیده را حافظ و واقی می باشند هر چند که در بعض ازمنه در عدد و مدد ایشان ضعفی و فتوری و قصوری حاصل شد بحدیکه بتفرق و تواری و اختفاء و اتقاء مؤدی گردید و عله و سبب آن در فصل دوم رساله مذکور و بترجمه منصور شد الا آنکه بعضی از سعداء و صاحبان نور در اثانی ازمنه و دهور بتوفیق و لطف پروردگار غفور شکور از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار گردیدند و مضمون هدایت مشحون وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا

را رعایت و متابعه کردند پس بثمرۀ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا برخوردار و سودمند شدند پس بهدایت نور ولایت بشاهراه حق و حقیقه مهتدی گشتند و بعد از استکمال و استعمال علوم باطله و فنون بلا طائله از اصول الفقه و کلام و فلسفه و نحو ذلک و از همه آنها اعراض و احتراز نموده و همگی را باهالی آنها واگذار کرده سیر و سلوک طریقه مثلی اخباریه را پیشنهاد و توشه معاد خود ساختند مانند مصنف رساله و امین الاسلام استرابادی و سید سعید میرزا محمد شهید و امثال ایشان روح اللّه ارواحهم بروح و ریحان فی غرف الجنان و درجات الرضوان پس در مقام تجدید مذهب قدیم و تسدید قول سدید سلیم و احیاء طریق مستقیم بر آمدند پس کی و کجا خلاف مشهور و مخالفه مشاهیر کرده اند تا محل طعن و ملامت و عیب و مذمت واقع شوند.

و اگر تو بما گوئی که غایه الامر آن است که دو قول مشهور از دو قوم مشاهیر در

نزد شما ثابت و متحقق شد یکی قول بجواز عمل باصول و اجتهاد ظنی و اخذ باتفاق آراء که اجماع مینامند و دیگری قول بعدم جواز اینها و انحصار ادله در کتاب و سنه و اصحاب قول اول اکثرند در عدد و اجمعند در علوم، و فنون و افضل و اطولند در تحقیق و تدقیق در نظریات و مشکلات و اقربند بشما در زمان بلکه شما در عین زمان ایشان واقع شده اید پس چه افتاد شما را و چه چیز داعی و باعث شد که اصحاب قول اول را که دارای اینصفه مرجحه

می باشند واگذاشتید و متابعه و مشایعه نمودید اصحاب قول ثانی را که متصف باین صفات نیستند پس ترجیح مرجوح بر راجح و تفضیل مفضول بر فاضل نموده اید جواب میگوئیم که اولا مسلم نمیداریم که متقدمین دارای صفات مذکوره نبوده باشند بلکه میگوئیم که ایشان بمراتب اکمل بودند از متاخرین در اینصفات و سایر صفات کمالیه مگر اتصال زمان متاخرین بزمان ما از حیث اشخاص که مختص بآن طایفه است و آنهم البته مرجح و مفضل نیست و اما نوع ما پس متصلیم در زمان و سلسله بمتقدمین و ثانیا سلمنا و لکن قدماء از علماء و فقهای ما دارای صفات و خصالی بودند که اولی است بترجیح و تفضیل بلا اشکال مانند اقرب بودن ایشان بزمان ائمه صلوات اللّه علیهم و کبار اصحاب ایشان علیهم السلام و مشایخ کبار مانند نواب اربعه و سایر نواب آن حضرت و نواب و بواب سایر ائمه علیهم السلام و ممدوحین و موثقین ایشان علیهم السلام بلکه زمان همگی زمان واحد و عنوان همگی عنوان واحد و قول همگی قول واحد است و از آن جمله اعلمیت متقدمین است در علم قرآن و در علم حدیث از حیث اسانید و متون و دلالات و قرائن معتبره در دلالات و ایندو علم پایه و مایه شریعتند و اعلمیت ایشان است بعرفیات و اصطلاحات اهل زمان معصومین علیهم السلام و از آن جمله بودن ایشان است اعبد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 62

و ازهد و اتقی و احفظ در طاعات و حسنات و ترک محرمات و مکروهات و احوط در شبهات و مبهمات چنانکه همه اینها در نزد فریقین و اهل

طریقین مسلم و معلوم است و مشتبه و مخفی نیست پس کسیکه دارای اینصفات جمیله و خصال حمیده باشد اقرب و احق است بتوفیق و نصرت پروردگار و نظر لطف و عنایت رسول مختار و ائمۀ اطهار علیه و علیهم صلوات اللّٰه العزیز الغفار در تحصیل علوم دینیه و تکمیل اخلاق حمیده ظاهریه و باطنیه و تزکیه نفس از صفات و خصال رذیله دنیه پس بدلیل قاطع و برهان ساطع و حجه قامع و نور لامع ثابت و واضح شد که متابعه و مشایعه قدماء از فقهاء و علماء اولی و اقدم بلکه معین و متحتم و ملتزم است و در مخالفه ایشان مخافه شمول این آیه کریمه است وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ صلّی اللّٰه علیه و آله وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً و لکن شبهه نرود بر تو که ما متابعه قدماء علماء میکنیم از جهه آنکه ایشان علماء یا قدماء می باشند حاشا و کلا بلکه متابعه و مشایعه ایشان از جهه امر و ارجاع ائمه هدی علیهم السلام است ببعضی از ایشان خصوصا و بدیگران عموما و از جهه آن است که ایشان ورثه و خزان و امناء احادیث و اخبار اهلبیت اخیار علیهم السلام و اعلم و اخبر بآنها میباشند چه از جهه اسانید و چه متون و چه دلالات آنها و قرائن صحت و سقم اخبار بر ایشان واضح تر و روشن تر از دیگران بود و همچنین ایشان داناتر بودند بعرفیات و اصطلاحات ازمنه معصومین علیهم السلام چنانکه همگی ایشان در نقل حدیث ثقه و صدوق بودند و همه اینها مسلم است و

قابل انکار و اشکال نیست پس متابعه ایشانرا از اینجهه واجب و لازم میدانیم که واسطه و وسیله اتباع و اطاعه رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوه و السلام و اخذ و عمل باحادیث ایشان است

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 63

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار لذی الجدار

ملخص کلام آنکه شرذمه اخباریه باحدی از آحاد بجز معصومین علیهم السلام معتنی و معتمد نیستند و قول هیچ قائلی را بجز قول ایشان علیهم السلام سامع و تابع نخواهند بود.

مپنداری تو صید دام خود را که گردد صید صد شاهین صد باز سران با من سر تسلیم دارند که سردارم بپایت ای سرافراز

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلٰامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخٰاسِرِینَ.

بینه دوم سخن دوم که اصولیه بر اخباریه ایراد مینمایند که میگویند بدرستی که شما رد میکنید ظن را بظن و باطل می کنید اجتهاد را باجتهاد و اثبات می کنید حجیه اخبار را باخبار و ایندور صریح است و باطل است جدا بلا انکار پس اما اینکه رد میکنید ظن را بظن پس از جهه آن است که عمل میکنید در ابطال عمل بظن بآیات و روایاتیکه ظنیه الدلاله اند یا ظنیه السند یا از هر دو جهه ظنیت دارند و اما اینکه باطل میکنید اجتهاد را باجتهاد و اثبات میکنید حجیه اخبار را باخبار پس آن واضح و روشن است و محتاج ببیان نیست اینمجمل کلام مورد است و ما جواب میگوئیم بحول اللّٰه تعالی و قوته که بلی اگر سخن شما راست باشد یا جزئی از آن راست باشد و چنین باشد که گفته اید

چنان است که میگوئید دور صریح

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 64

است و باطل است و لکن حاشا فحاشا و کلا ثم کلا که چنین و چنان باشد بلکه ما رد میکنیم و باطل میگردانیم عمل بظن را بعلم یقین و نور مبین از ادله و براهین از قرآن کریم و سنه رسول امین و ائمه معصومین صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین اگر تو آیات قرآنیه و احادیث معصومیه علیهم السلامرا ظنیات میدانی از جهه دلالت یا سند پس بر تو بأسی نیست و ما را با هم بر تو بحثی نباشد زیرا که تو احولی و چشم احول یک را دو می بیند و علی ابصارهم غشاوه و الا هر یک از آیات و اخبار وارده در این باب از برای انسان فهیم و صاحب قلب سلیم و نظر مستقیم افاده تطع و یقین میکنند.

اما آیات پس در قطعیت سند آن کلامی و اشکالی نیست و در دلاله آنها بالصراحه و الوضوح بر منع و نهی از عمل بظن نیز جای شبهه و إنکار نیست و از آن جمله مثلا از آیه کریمه أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثٰاقُ الْکِتٰابِ أَنْ لٰا یَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ إِلَّا الْحَقَّ که ترجمه آن اینست که آیا گرفته نشد بر مردم پیمان در کتاب خدا که نگویند بر خدا مگر آنچه را که حق است با آیه مبارکه إِنَّ الظَّنَّ لٰا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً که در دو موضع از قرآن مجید مذکور است و ترجمه آن این است که بدرستی که ظن کفایت نمی کند از حق چیزیرا چگونه از برای صاحب عقل و عدل قطع و یقین

ببطلان عمل بظن حاصل نمیشود و بر این نهج است سایر آیات نازله در این باب و اما اخبار وارده در اینباب پس آن بر چند صنف است که هر صنفی بحد تواتر بآن معنی که اصولیه میگویند میرسد و اگر تنزل کنیم و گوئیم که هر صنفی از آن بما هو بحد تواتر بمعنای مذکور نمی رسد میگوئیم که بحد استفاضه و تظافر میرسد پس بتظاهر یکدیگر و بانضمام قرائن و باعتضاد شواهد و دلائل دیگر مفید قطع و یقین خواهند بود پس چه رسد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 65

باینکه تمام اصناف این اخبار را بالاجتماع با هم ملاحظه کنیم که بلا شبهه عدد آنها از حد تواتر میگذرد و خصوصا که این اخبار را با آیات مذکوره ضم نمائیم و علاوه بر اینها دلیل عقلی نیز بر بطلان عمل بظن از چند جهه قائم است یکی آنکه ادای تکلیف حاصل نمیشود مگر با علم بمکلف به پس با ظن بمکلف به امتثال و ادای تکلیف نخواهد شد پس عمل بظن مسقط تکلیف نیست و هر چه که مسقط تکلیف نیست در مقام ادای تکلیف لغو و بیهوده است پس عمل بظن لغو و بیهوده است و هر لغوی باطلست پس عمل بظن باطلست و دیگر آنکه اشتغال یقینی مقتضی برائه یقینیه است و عمل بظن محصل برائه یقینیه نیست و هر چه که محصل برائه یقینیه نیست رافع اشتغال یقینی نیست پس عمل بظن رافع اشتغال یقینی نیست و هر چه که رافع اشتغال یقینی نباشد مسقط تکلیف نخواهد بود پس عمل بظن مسقط تکلیف نخواهد بود و هر چه که مسقط تکلیف

نباشد در مقام ادای تکلیف لغو و بیهوده خواهد بود پس عمل بظن در مقام ادای تکلیف لغو و بیهوده است و هر لغوی باطل است پس عمل بظن باطلست و غیر اینها از دلائل عقلیه که مجال و سعه ذکر آنها در اینعجاله نیست و اینها که ذکر کردیم و آنها که ذکر نکردیم همگی راجع بیکدیگر و در معنی متحد و نتیجه همه واحد است پس بعد از ملاحظه همه اینمطالب دیگر چگونه میتوان گفت یا احتمال داد که قطع و یقین ببطلان عمل بظن حاصل نمیشود و تو از چه رو و از چه راه گفتی که شما رد میکنید ظن را بظن و اما ابطال اجتهاد باجتهاد که نسبت بما دادید پس قبح و فساد آن واضح تر از قضیه سابقه است زیرا که بالبدیهه معلوم است که اجتهاد باصطلاح شما که بمعنی تظنی

و ترئی است ما هرگز نکرده ایم و نمیکنیم و اگر کرده ایم بیان کنید که کی و در کجا و کدام و اما اجتهاد بمعنی لغوی که کوشش کردن است و در کتاب و سنت که اعلی و اجلی افراد مراد به وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا است پس آنرا البته معمول داشته و میداریم و از خدایتعالی توفیق بآن میطلبیم بلکه بهمان اجتهاد باطل کردیم اجتهاد شما را و لکن از آن دور لازم نمیآید زیرا که اجتهاد هر چند لفظا متحد است و لکن معنی اعم و اخص مطلقند پس اجتهاد ما و اجتهاد شما نوعین متباینین اند و اما اثبات حجیه اخبار را باخبار پس آن همچنان است بدرستی که ما ثابت کرده

ایم حجیه اخبار را باخبار و لکن نه بر آنوجهی که مستلزم دور و محل ایراد و اعتراض شما است بلکه باینمعنی که اثبات کرده ایم حجیه اخبار غیر متواتره را باخبار متواتره و نیز میگوئیم که منحصر نیست دلیل ما بر حجیه اخبار باخبار بلکه ادلۀ قرآنیه و آیات فرقانیه نیز بر آن برهان و حجتند بلکه اجماع امامیه بلکه ضرورت مذهب ایشانرا بسر آن ادعا میتوان کرد بر این نهج که میگوئیم شکی و شبهۀ نیست در اینکه در زمان حضور و ظهور ائمه هدی علیهم السلام و همچنین در غیبت صغری حجه خدا علیه افضل الصلوه و التحیه و الثناء و ارواحنا له الفداء و برهۀ از غیبت کبرای آنحضرت بنای فرقه محقه شیعه در قول و عمل بر اخبار و روایات معصومیه بود که از ثقات شیعه اخذ میکردند چون یکی از ایشان اعتماد و وثوق بکسی داشت چون آنشخص موثق حکم یا فتوائی یا امری از امور را از معصوم علیهم السلام نقل میکرد آن کسیکه بآن وثوق داشت از او اخذ مینمود و بدون تأمل و تعلل در جهتی از جهات بنای قول و عمل بر آن خبر مینهاد و ائمه علیهم السلام ردع و منع از آن نمیفرمودند و اگر فرموده باشند باید بما رسیده باشد و حال اینکه روایت

ضعیفه شاذه هم بر ردع و منع ایشان علیهم السلام وارد نشده است و علاوه بر این لفظا و کتبا نیز امر بسیار و وصایای بیشمار از ائمه اطهار علیهم السلام ایشانرا باخذ اخبار و روایات ثقات وارد شده بود و نیز معلوم و

مسلم است که علماء و صلحاء شیعه عمل میکردند بکتب و اصول ثقات و عدول اینطایفه بعد از آنکه صاحب آن اصل یا کتاب حکم بصحت آن یا اجازه بروایت آن یا عمل بآن نموده بود و دیگر تأملی و تعللی در اسانید آن اصل یا کتاب یا متون آن نمیکردند و خصوصا کتب اربعه که مدار علم و عمل بر آنها بود و تاکنون نیز مدار بر آنها است و لکن تا قریب بسنهٔ سبعماه که شیخ حسن بن یوسف ابن مطهر معروف بعلامه و استاد او سید احمد بن موسی بن طاوس متصدی تقسیم و تفریق اخبار نشده بودند بنای علماء و فقهاء شیعه در کلیه اخبار کتب اربعه بلکه سایر کتب کلینی و صدوق و شیخ طوسی و برقی و امثال آنها بر صحه و اعتبار بود و همه اخبار متداوله در ایدی شیعه را صحیح میدانستند الا آنکه در مقام تعارض چون روایتی را ترجیح میدادند پس آن روایت مرجوحه را تضعیف و تزیف مینمودند و الا همه را قول معصوم علیهم السلام میدانستند و بصحه و اعتبار و وثوق و اعتماد محکم میداشتند و هیچ یک از مطالب مذکوره قابل انکار و اشکال نیست و نیز میگوئیم که برهان عقلی نیز بر حجیه اخبار معصومیه متداوله در ایدی شیعه قائم و قاطع است چنانکه در محل خود مذکور شود ان شاء اللّه پس معلوم و متبین گردید از آنچه که تقریر و تحریر نمودیم بطلان و فساد آنچه که توهم گردمد و ایراد نمودید بر ما از دور و اللّه تعالی هو الفاصل بین العدل و الجور بینه سوم بدانکه

طایفه اخباریه عمل نمیکنند بهر خبری و روایتی هر چند که نقل آن از معصوم (ع) شده باشد زیرا که حجتی بر جواز عمل بمطلق خبر منقول از معصوم (ع)

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 68

ندارند و امری و رخصتی در آن از ائمه علیهم السلام بایشان نرسیده است بلکه ایشان عمل میکنند بهر خبریکه نقل کرده باشد آن را ثقه از معصوم علیهم السلام و لو بوسایط کثیره و خواه آن وسائط همه ایشان یا بعض ایشان صحیح باشند یا ضعیف بشرط آنکه خود آن ثقه ناقل تصحیح آنروایت و اجازه عمل بآن کرده باشد لفظا یا کتبا چنانکه کلینی و صدوق رضی اللّه عنهما در خطبه کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه معمول داشته اند یا حالا باینمعنی که از حال آن ثقه ناقل معلوم و متیقن شده باشد که روایت نمیکنند هیچ خبریرا مگر بعد از آنکه معلوم و متحقق شده باشد بر او صحه و اعتبار آن خبر و بودن او از قول معصوم علیهم السلام پس چنین کسی چون روایت کند خبریرا حال او شهادت میدهد بتصحیح او آن خبر را و اجازه او عمل بآن را پس اگر ثقه عادلی نقل کند خبریرا از امام علیهم السلام بوسایط بسیاری که همه ایشان از نواصب باشند که شر کفارند و خود آن ثقه عادل حکم کند بصحه خبر و جواز عمل بآن، اخباریه عمل میکنند بآن خبر و همچنین اگر ثقه عادلی روایت کند خبریرا از امام علیهم السلام بواسطه ثقات و عدول و خود آن ثقه عادل ناقل تصحیح و اجازه آن نکرده باشند اخباریه عمل نمیکنند بآن

خبر و حجه ایشان در آنچه که ذکر شد اخبار معتبره بسیار است که بعضی از آنها بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد بلکه برخی از آنها در تضاعیف فصول سابقه و تذییلات ترجمه آنها سمت ذکر یافته است و همچنین عمل می کنند طایفه اخباریه بروایت هر کسی که ثابت شده باشد امری یا رخصتی از ائمه علیهم السلام در عمل بروایت او هر چند که خود او فاسد العقیده و ضال الطریقه باشد مانند عمار ساباطی و بنی فضال و امثال ایشان و بغیر دو صنف مذکور از روایات و اخبار عمل نمیکنند و اعتماد نمی نمایند و مراد مصنف از آنکه گفت که عمل کنید بآنچه که اطمینان و سکون دارد بآن نفسهای شما از روایات ایندو صنف مذکور است و عمل بغیر ایند و صنف از اخبار

را حجتی و دلیلی نیست و از قبیل صنف اول است اخبار کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و دیگر معنی خبر متواتر و خبر واحد با اختلافی که در معنی آنها کرده اند و حکم هر یک از آنها در دو طریقه بتفصیل عنقریب بیان میشود ان شاء اللّه تعالی فصل پنجم نقل کلام اعلام است بجهه تحقیق مرام یعنی توضیح و بیان خبر متواتر و واحد و حکم آنها سید مرتضی گفته است بدرستی که علم ضروری حاصلست از برای هر کسیکه مخالف باشد با طایفه امامیه یا موافق باشد با ایشان باینکه ایشان عمل نمیکنند در شریعه بخبریکه موجب علم نگردد و بدرستیکه این امر شعاری گردیده است از برای ایشان که معروف میباشند

بآن چنانکه نفی قیاس در شریعه از شعار ایشان است که میداند آنرا از ایشان هر کسیکه مخالط و آشناست با ایشان و علامه در نهایه گفته است اما طایفه امامیه پس اخباریان از ایشان اعتماد نکرده اند در اصول و فروع دین مگر بر اخبار آحاد مرویه از ائمه علیهم السلام و اصولیان از ایشان مانند شیخ ابو جعفر طوسی و غیر او موافقه کرده اند با اخباریه در قبول خبر واحد و انکار نکرده است حجیه آنرا سوای سید مرتضی و اتباع او بجهه شبهه که از برای ایشان حاصل شده است میگویم من که مصنفم بتحقیق شناختی که سید و اتباع او نیز انکار نکرده اند خبر واحد را رأسا یعنی چنان نیست که هر خبر واحدیرا انکار کرده باشند و چیزی از آنرا قبول ننموده باشند و همچنین غیر ایشان از علماء قبول نکرده اند خبر واحد را عموما یعنی چنان نیست که هر خبر واحدیرا قبول کرده باشند و چیزی از آنرا رد و انکار ننموده

باشند و اینطریق که طریق وسط است حق است و محل شک و ریب نیست محقق در معتبر گفته است که افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعه حشویه در عمل بخبر واحد تا اینکه متابعه کرده اند و قبول نموده اند هر خبریرا و در نیافتند آنچه را که در تحت آنست از تناقض و دیگر اینکه از جمله اخبار قول نبی (ص) است که فرمود زود است که بسیار میشود بعد از من دروغ گویان بر من و قول حضرت صادق (ع) است که فرمود از برای هر مردی از ما مردی

هست که دروغ می بندد بر او و اقتصار کرده اند بعضی از حشویه از این افراط یعنی افراط را کمتر کرده است پس گفته است هر خبریکه سلیم السند باشد عمل کرده میشود بآن و غیر سلیم السند بآن عمل نمیشود و این بعض ندانسته است که کاذب و فاسق گاهی راست میگویند و تصدیق کرده میشوند و متنبه نشده است که این قول طعنی است در علماء شیعه و قدح است در مذهب زیرا که هیچ مصنفی نیست مگر اینکه او گاهی عمل میکند بخبر راوی مجروح همچنانکه عمل میکند بخبر راوی معدل و نیز افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعه دیگری در طرف رد خبر تا اینکه محال دانسته اند عمل کردن بخبر را عقلا و نقلا و جمع دیگری اقتصار کرده اند از این افراط پس گفته اند که عقل مانع نیست از عمل کردن بخبر و لکن شرع اذن نداده است در عمل بآن و همه این اقوال چهارگانه منحرفند از طریقه اهل حق و تحقیق و توسط و میانه روی درست تر و نیکوتر از همه است پس هر خبریرا که اصحاب قبول کرده اند یا دلالت میکند قرائن بر صحه آن عمل بآن میشود و آن خبریکه اصحاب اعراض کرده اند از آن یا خبری که شاذ است واجب است اطراح آن خبر و عمل بآن نشاید و گفته است در همان کتاب در بیان منع عمل بمطلق خبر واحد گفته نشود که طایفه امامیه عمل میکنند باخبار و عمل ایشان حجه است زیرا که ما منع میکنیم آنرا یعنی میگوئیم

که ایشان عمل نمیکنند بمطلق اخبار پس بدرستیکه

اکثر ایشان رد میکنند خبر را باینکه او خبر واحد است یا خبر شاذ است پس اگر نمی بود تدقیق و غور نظر ایشان باخبار بر وجهی که اقتضا کند عمل بآن را هر آینه می بود عمل ایشان از پیش خود بدون دلیلی و حجتی و این البته گمان برده نمیشود بفرقه ناجیه شیعه و گفته است محقق در کتاب اصول خود که رفته است شیخ ما ابو جعفر رضی اللّه عنه بسوی عمل بخبر عدل از رواه اصحاب ما لکن لفظ او هر چند که مطلق است پس بعد از تحقیق روشن میشود که او یعنی شیخ طوسی عمل نمیکند بخبر مطلقا یعنی عمل نمیکند بهر خبری بلکه عمل میکند باین اخباریکه روایت شده است از ائمه علیهم السلام و تدوین کرده اند آن را اصحاب یعنی در کتابهای خود نوشته اند نه اینکه هر خبریکه روایت کند آنرا امامی مذهب واجب است عمل بآن این آن چیزی است معلوم و روشن شده است مرا از کلام شیخ و ادعا میکند شیخ ابو جعفر اجماع اصحابرا بر عمل باین اخبار حتی اگر چنانچه روایت کرده باشد آن را غیر امامی مذهب و بوده باشد آن خبر سلیم از معارض یعنی معارض نداشته باشد و مشهور باشد نقل آن در این کتبیکه در میان اصحاب دایر است عمل کرده میشود بآن و شهید در ذکری گفته است در باب خبر واحد آنچه را که ترجمه آن این است و انکار کرده اند آنرا یعنی خبر واحد را بزرگان اصحاب گویا که ایشان آنچه را که در دست ایشان است از اخبار متواتره میدانند و مضمون آنرا مجمع علیه میشمارند

و هر چند که در حد خبر آحاد باشد و در معالم استدلال کرده است بر حجیه خبر واحد باتفاق قدماء اصحاب که معاصر بوده اند با ائمه علیهم السلام و اخذ مینمودند از ایشان علیهم السلام و آنها که نزدیک بودند بعصر ائمه علیهم السلام و اتفاق ایشان بر روایت اخبار آحاد و تدوین

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 72

آن یعنی نوشتن آن در کتاب و اعتناء بحال راویان آنها و تفحص از خبر مقبول و خبر مردود و بحث از ثقه و ضعیف و اشتهار همه اینها در میان ایشان در هر عصری از آن اعصار و در زمان هر امامی بعد از امامی و نقل نشده است از احدی از ایشان انکار آنچه که ذکر شد یا رفتن بسوی خلاف آن و نیز روایت نشده است از ائمه علیهم السلام حدیثی که مضاده کند با آنچه که ذکر شد با بسیاری روایات از ایشان در همه فنون احکام پس بعد از این عبارت ذکر کرده است صاحب معالم آنچه را که نقل کردیم ما از علامه در نهایه پس گفته است و بتحقیق حکایت کرده است محقق از شیخ طوسی سلوک اینطریقه را در مقام احتجاج از برای عمل باخبار ما که روایت شده است از ائمه علیهم السلام در حالتی که اقتصار کننده است محقق در حکایت از شیخ بر آنچه که ذکر شد پس ادعا کرده است محقق اجماع را بر عمل بخبر واحد و ذکر کرده است که پیشینیان اصحاب و پسینیان ایشان چون مطالبه حجت میشد از ایشان در آنچه که فتوی داده بود بآن فتوی دهندهٔ از ایشان

اعتماد مینمودند بر آنچه که در اصول کتب مدونه معتمده ایشان نقل شده بود پس تسلیم می کرد از ایشان خصم ایشان آن دعوی را در آن فتوی و این بود عادت ایشان از زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله تا زمان ائمه علیهم السلام پس اگر نه این بود که عمل باین اخبار جایز بود هر آینه انکار میکردند دلیل خصم را و تبری مینمودند از عمل بآن و کسانیکه موافقند با ما در جواز عمل باخبار آحاد از مخالفان نیز احتجاج کرده اند بمثل اینطریقه که بیان شد پس گفته اند بدرستیکه صحابه و تابعین اجماع کرده اند بر آن یعنی بر عمل بخبر واحد بدلیل آنچه که نقل شده است از ایشان از استدلال بخبر واحد و عمل ایشان بخبر واحد در وقایع مختلفه بسیار بلکه بیشمار و بتحقیق مکرر شده است ذکر آن بارها در میان ایشان یعنی ذکر عمل بخبر واحد

و استدلال بآن در میان صحابه و تابعین کرارا و مرارا واقع شده است و انکار نکرده است آن را از ایشان احدی و الا چنانچه انکار میکرد آنرا کسی بر ایشان هر آینه نقل می شد و این عدم انکار موجب علم عادیست باتفاق ایشان مانند قول صریح تمام شد کلام صاحب معالم.

و بعضی از متأخرین از صاحب معالم گفته است بدرستیکه سنت متواتره دلالت میکند بر قبول خبر واحد پس بدرستی که رسولخدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) میفرستادند فرستاده ها بسوی قبیله ها و شهرها و قریه ها بجهت تعلیم احکام با اینکه هر یکی از آن فرستاده ها بحد تواتر نمیرسیدند و با علم باینکه کسانیکه فرستاده شده

بود بسوی ایشان مکلف بودند بعملکردن بمقتضای قول آنفرستاده و آنچه تتبع کرده ایم از آثار گذشتگان آنستکه نمی آموختند احکامرا مگر بخبر دادن بآنچه که شنیده بودند از پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و نمی باشد قول برأی و اجتهاد مگر محدث یعنی تازه ساخته شده و عادت پیشینیان ما تخطئه مخالفین بود بواسطه قول ایشان برأی و اجتهاد بلکه اگر چنانچه از طایفه امامیه نیز قول شاذی برأی و اجتهاد حاصل میشد هر آینه او را تخطئه میکردند و انکار شدید بر او مینمودند و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام بر تخطئه و انکار قائلین برأی و اجتهاد متظافر است.

و بعضی از فضلاء گفته اند آنچه را که ملخص آن این است که ما قطع عادی داریم که جمع کثیری از ثقات اصحاب ائمه ما علیهم السلام که از جمله ایشان آن جماعتند که اتفاق کرده اند طایفه شیعه بر اینکه آن جماعت نقل نکرده اند مگر آنچه را که صحیح باصطلاح قدما است یعنی آنچه که معلوم شده باشد صدور آن از معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه

قرائن معلوم شده باشد آن جمع کثیر صرف کرده اند عمرهای خود را در مدت پیش تر از سیصد سال در اخذ احکام از ائمه علیهم السلام و جمع کردن و نوشتن آنچه که از ایشان (ع) می شنیدند و عرض مؤلفات دیگران بر ایشان (ع) پس تابعان ایشان پیروی کردند ایشانرا در طریقه ایشان و این معنی مستمر بود همیشه تا زمان سه نفر ائمه حدیث یعنی ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی رضوان اللّه علیهم و علی اشباههم و اشیاخهم

و اشیاعهم و بر آن اخبار بود اعتماد ایشان در عقاید و اعمالشان و علم عادی داریم باینکه ممکن بود از برای ایشان یاد گرفتن احکام از خود ائمه علیهم السلام بمشافهه یعنی بدون واسطه راوی و معذلک با وجود آن اعتماد میکردند بر اخباریکه ضبط شده بود از زمان امیر المؤمنین (ع) چنانکه وارد شده است در روایات بسیار و ائمه ما علیهم السلام امیر میفرمودند ایشانرا یعنی اصحاب خود را بجمع کردن و نوشتن و نشر و ضبط آن اخبار از برای آنکه عمل کنند شیعیان ایشان در زمان غیبت و حال اینکه خود ایشان علیهم السلام خبر داده بودند بوقوع این غیبت بی ریبت پر مصیبت و نیز میگوئیم که شفقت پروردگار و معصومین اطهار علیهم صلوات اللّٰه الملک الجبار اقتضا میکند که ضایع و هلاک نشوند کسانیکه در اصلاب مردان بودند از شیعیان ایشان پس واجب باشد که تمهید کرده باشند از برای ایشان اصولیرا که اعتماد بآن توان کرد تا عمل کنند بآن.

و نیز میگوئیم بدرستیکه اکثر احادیث ما موجود است در اصلهای آن جماعتی که اتفاق کرده اند طایفه امامیه بر تصحیح آنچه که صحیح باشد از ایشان یعنی بنقل صحیح از ایشان منقول باشد زیرا که ما از روی قرائن قطع حاصل کرده ایم باینکه طرق این احادیث طرقی است بسوی اصولی که اخذ شده است اصول آن جماعت مذکوره از آن

اصول چنانکه اشعار دارد بآن تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه و نیز میگوئیم بدرستیکه بسیار است که شیخ طوسی علیه الرحمه اعتماد میکند بر طرق ضعیفه با اینکه ممکن است از برای

او طرق دیگر که صحیح باشند و بسیار است که اطراح مینماید اخباریرا که صحیح است باصطلاح متاخرین یعنی اخباریکه همه روات آنها ثقات و امامی مذهب اند و عمل میکند باخبار ضعیفه بهمین اصطلاح و این نیز اقتضا میکند آنچه را که ذکر کردیم یعنی نقل از اصلی از اصول مذکوره و نیز میگوئیم بدرستیکه شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده و در اول استبصار تصریح کرده است باینکه هر حدیثی که خود عمل کرده است بآن در کتابهای خود مأخوذ است از اصولیکه اجماع بر صحه نقل آنها واقع شده است و او بغیر این نحو از حدیث عمل نکرده است و اینست و جز این نیست که طرح کرده است بعضی از همین نحو از حدیثرا بجهه آنکه حدیثی که معارض آنست اقوی است از خود آن بعله اعتضاد آن حدیث معارض باخبار دیگر و باجماع طائفه بر عمل بمضمون آن و بغیر اینها و صدوق علیه الرحمه نیز ذکر کرده است مانند کلام شیخ طوسی را بلکه اقوی از آنرا ذکر کرده است در اول کتاب من لا یحضره الفقیه و همچنین ثقه الاسلام در اول کتاب کافی با اینکه ایشان یعنی شیخ طوسی و صدوق و ثقه الاسلام بسیار است که ذکر می کنند در اول اسانید کسی را که ثقه نیست و نیز میگوئیم بدرستیکه بعض روایات قوه میگیرد ببعض دیگر و بعض اجزاء حدیث مناسبت دارد با بعض دیگر و قرینه جواب یا سؤال دلالت میکند بر صدق مضمون حدیث الی غیر ذلک و نیز می گوئیم بدرستی که ما قطع عادی داریم در حق اکثر روات احادیثی که در

میان ماست بقرینه آنچه که رسیده است بما از احوال ایشان باینکه ایشان راضی نمیشدند بدروغ گفتن و دروغ بستن

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 76

در روایت حدیث و کسیکه قطع حاصل نشده باشد در حق او بآنچه که گفتیم بسیار است که بوده باشد از برای ناقل از دو طریقی بسوی اصل ثقه که اخذ کرده است حدیثرا از آن پس اگر بگوئی تو که ایشان چون روایت کنند از اصل پس چرا ذکر میکنند واسطه را میگوئیم محتمل است که بوده باشد ذکر واسطه بجهه تبرک باتصال سلسله سند و بجهه دفع طعن عامه باینکه میگفتند که احادیث شما معنعن نیست بلکه مأخوذه است از کتب پیشینیانتان میگویم من که مصنفم و نیز بدرستی که آنچه که ذکر کردند آنرا علماء رجال در شأن بعضی از رجال که فلان راوی قبول کرده میشود حدیث او گاهی و گاهی رد کرده میشود و در شأن دیگری ذکر کرده اند که جایز نیست نقل حدیث او یا که جایز نیست عمل بروایت او یا که اعتماد بر او نتوان کرد یا غیر اینها از مذکورات در شئون رجال حدیث و دلالت میکند بر اینکه ثقه چون روایت کند از کسی پس البته روایت نمیکند از او مگر وقتی که ظاهر و معلوم شود در نزد او دلیلی بر صحت آن کس یا صحت حدیث او یا دیده باشد آن حدیث را در آن اصلی که آن کس روایت میکند از آن یا شنیده باشد آنحدیث را از ثقه که روایت میکند آن اصل را و همچنین حرص رواه و علماء حدیث بر ضبط خصوصیات و جزئیات

از الفاظ و غیر الفاظ دلیل است بر اعتماد نکردن ایشان مگر بر آنچه که قطع بصحه آن حاصل نموده باشند و اینوجوهی که ذکر شد هر چند که هر یک از آنها بتنهائی ممکن است خدش در آن الا آنکه از مجموع آنها با هم ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحه این اخباریکه روایت کرده اند آن را ثقات و هر چند که ضعفی در وسط سند بوده باشد خصوصا آن احادیثی که بطرق متعدده روایت شده است و خصوصا آنچه که در کتب اربعه است که آنها نسبت بمؤلفینشان متواترند و در نزد ایشان مقطوع بها بوده اند

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 77

چنانکه صدوق ره در اول کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که قصد نکردم در تصنیف اینکتاب قصد مصنفین را در ایراد همه آنچه را که روایت کرده اند بلکه قصد کردم ایراد آنچه را که فتوی میدهم بآن و حکم میکنم بصحه آن و اعتقاد دارم که آن حجه است در میان من و پروردگارم تقدس ذکره و جمیع آنچه که در اینکتاب است مستخرج است از کتب مشهوره که بر آنهاست اعتماد و بآنهاست رجوع و بازگشت و ثقه الاسلام در اول کافی در جواب آن کسیکه خواهش کرده بود از او تصنیف کتابی را فرموده است و گفته بودی که تو خود دوست میداری که بوده باشد در نزد تو کتابی کفایت کننده که جامع باشد در جمیع فنون علم دین آن قدریرا که متعلم اکتفاء بآن تواند کرد و مسترشد بآن رجوع تواند نمود و کسیکه طالب علم و دین و عمل بآثار صادقین علیهم السلام و

سنن قائمه که بر آنهاست عمل و بآنها ادا میشود فرض خداوند عز و جل و سنه پیغمبر (ص) بوده باشد اخذ نماید از آن تا آنجا که فرموده است و بتحقیق میسر گردانید خداوند و له الحمد جمع کردن و نوشتن آنچه را که خواهش کرده بودی و امیدوارم که بوده باشد آن کتاب بطوریکه خواسته بودی و قصد نموده بودی تمام شد کلام ثقه الاسلام یعنی موضع حاجت از آن و از همین جهه است که رفته اند جماعتی از علماء باکتفا نمودن در باب تصحیح اخبار و قدح آنها در آنچه که ذکر کردند آنرا اصحاب ما و نوشته اند آنرا در کتب خود از تصحیح بعض اخبار و قدح بعضی و خصوصا آنچه که ذکر کرده اند و نوشته اند پیشینیان از ایشان بعضی از محققین گفته است پس باقی نمانده است از برای احدی از متاخرین از ایشان چیزی در بحث و تفتیش مگر اطلاع یافتن بر آنچه که تقریر کرده اند آنرا پیشینیان و فکر در آنچه جمع کرده اند و نوشته اند آنرا ایشان

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 78

شهید رحمه اللّه در ذکری گفته است که اجتهاد در اینزمان آسانتر است از اجتهاد در زمانهای پیش از این بعلت آنکه پیشینیان بتحقیق کفایت کرده اند ما را در زحمت اجتهاد بواسطه شدت طلب و کوشش ایشان در اینکار و جمع کردن ایشان سنه و اخبار را و جرح ایشان و تعدیل ایشان رواتر و غیر اینها از آلات اجتهاد مترجم گوید در تشریح و توضیح اینکلمات و عبائر کلام طویل و اطالۀ خارقه عادت و خارجه از حد عدالت است و اطاله موجب کساله و

کساله مورث بطاله خواهد بود بلکه اگر خواهیم که در مقام شرح و بسط مفردات و جمل آنها و ایراد و رد و اشکالات و نقوض و ابرامات و منازعات و مناقشات واقعه و ممکنه در آنها برائیم پس تحقیقات و تدقیقات نظریه عقلیه و تبیینات و تصدیقات سمعیه نقلیه را اضافه بآنها نمائیم البته شرح این عبائر خاصه قطع نظر از باقی رساله کتابی گردد مستقل و آن بر خلاف مراد و مرام است فلهذا بنا نهادیم بر اقتصار به بیان حاصل این عبائر بر وجه اختصار بلکه اعلی مراتب ممکنه اختصار و آن منطویست در چند برهان و اللّه المستعان برهان اول بدانکه حدیث مروی از نبی و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوه و التحیه یا متواتر است و یا غیر متواتر پس متواتر در اصطلاح مشهور هر خبریست که عدد مخبرین آن در کثره باندازۀ باشد که همان از جهه عدد مفید علم باشد از برای کسیکه مدرکه او در حد اعتدال باشد و در هر طبقۀ از طبقات اینچنین عدد متحقق باشد تا منتهی شود بمعصوم علیهم السلام پس اگر همه مخبرین در لفظ متفق باشند آنرا متواتر لفظی گویند و اگر

در لفظ مختلف باشند و لکن معنی الفاظ ایشان متحد باشد آنرا متواتر بالمعنی نامند و تواتر را اقسام دیگر نیز هست و عمده همه ایندو قسم است که ذکر شد و از مصادیق حدیث متواتر حدیث معراج و حدیث غدیر خم و حدیث ثقلین است و بعضی از محدثین را مانند صدوق در تواتر اصطلاح دیگر است که ذکر آن در اینجا

محل حاجت نیست و مراد بمتواتر در اینرساله و همچنین در این ترجمه هر جا که مذکور شود همان معنی است که ذکر نمودیم.

و حدیث غیر متواتر نیز برد و قسمت یا موجب علم است بسبب احتفاف آن بقرائن مفیده علم و قطع و یا موجب علم نیست پس حدیثی که موجب علم بسبب مذکور نباشد نامیده شده است در نزد قوم بخبر واحد و مجموع آن باخبار آحاد و محل کلام و نزاع قوم در حجیت و عدم حجیت اخبار آحاد است.

برهان دوم اخبار آحاد مرویه از معصومین امجاد علیهم السلام بروایات ثقات و عدول از فرقه محقه قول حق محقق بر حجیت آنها است و ادله و براهین بر حجیت آنها از آیات و اخبار و کلمات اعلام و اخیار و دلائل عقلیه بسیار بلکه پیشمار است و بعضی از آنها سابقا در این رساله و در این ترجمه سمت ذکر و استطار یافت و از جمله آنها چند دلیل قاطع است که از عبائر و کلمات اعلام فریقین منقوله در اینفصل مستفاد میشود.

دلیل اول شهرت عظیمه قریبه باجماع است بر حجیت خبر واحد که از عبارات منقوله از اعلام قوم مستفاد شد بلکه این شهرت در نزد احدی محل کلام نیست و لکن

دلیلیت آن مختص است از حیث من یحتج علیه بکسیکه قائلست بحجیه شهرت مانند شهید و امثال او.

دلیل دوم اجماعات منقوله است بر حجیه خبر واحد مانند اجماع منقول شیخ طوسی و محقق و علامه و غیر ایشان و لکن و این دلیلیت اجماع مختص است از حیث من یحتج علیه بجماعه اصولیه کافه

که قائلند بحجیت اجماع و اگر کسی گوید این دلیل درست نیست زیرا که این اجماع منقولست و جماعه اصولیه متفق نیستند بر حجیه اجماع منقول جواب میگوئیم که اولا بعضی از ایشان بلکه کثیری از ایشان قائلند بحجیت اجماع منقول پس احتجاج باجماع منقول بر آن بعض صحیح است و ثانیا اجماع منقول چون محفوف باشد بقرائن علمیه حجیت آن محل اتفاق قوم است و از جمله قرائن استفاضه نقل و کثره ناقلین است و دیگر وثاقه و متانت و جلاله ناقل است و این هر دو قرینه در اینمقام متحقق و موجود است چنانکه پوشیده نیست.

دلیل سوم شهادت ثقات و اعلام است بسجیه و عادت اصحاب رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اهل زمان ایشان از ارباب دیانت بر اخذ و عمل بخبر واحد و تدوین و ضبط ایشان اخبار آحاد را در کتب و اصول خود و نقل و روایات ایشان آن اخبار را از برای دیگران خصوصا آنجماعتی که واقع شده است عصابه بر اینکه ایشان نقل نمیکنند مگر قول معصومرا که آن جماعه نیز در ضبط و نقل اخبار آحاد بیشتر و بالاتر از دیگران بودند چنانکه بر خبیر متتبع پوشیده نیست پس میگوئیم که اگر قول و عمل آنمردم بر خطاء و خلاف بود هر آینه واجب و لازم باشد که رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام ایشانرا نهی شدید و منع اکید فرموده باشند چنانکه در فلسفه و کلام و تصوف و اجتهادات باطله و امثال آنها فرمودند و اگر

نهی و منع فرموده

باشند هر آینه لازم است عاده که اخبار بسیار در نهی و منع از قول و عمل باخبار آحاد از ایشان علیهم السلام وارد شده باشد و اگر وارد شده باشد باید بما رسیده باشد و حال اینکه ما اطلاع نیافته ایم بر خبر ضعیفی در منع و نهی از قول و عمل باخبار آحاد چه رسد بخبر قوی پس چه رسد باخبار بسیار پس معلوم شد عدم نهی و منع ایشان علیهم السلام از آن و این مستلزم تقریر ایشان است بر آن و تقریر ایشان علیهم السلام حجه است باتفاق بلکه ضروره فریقین و این دلیل بسیار متین و مکین بلکه برهان مبین است بر هر کسیکه مدعی منع قول و عمل بحجیه اخبار آحاد است و خصم را در آن بهیچوجهی مجال انکار و اشکال نیست دلیل چهارم سنه متواتره وارده از رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام است بر جواز بلکه وجوب قول و عمل باخبار آحاد مرویه از ایشان علیهم السلام بروایت و نقل ثقات و عدول از شیعیان ایشان بلکه از غیر شیعیان ایشان نیز از کسانی که خود ایشان علیهم السلام امر فرمودند یا اذن و رخصت داده اند در عمل باخبار ایشان مانند بعض فتحیه و واقفیه و امثال ایشان چنانکه بر مجتهد متتبع مخفی نیست و سنه مذکوره از ایشان علیهم السلام یا بقول است مانند احادیث کثیره بلکه متواتره که بعضی از آنها در سابق ذکر شد و جمله از آن بعد از این مذکور خواهد گردید ان شاء اللّه و یا بتقریر است چنانکه در دلیل سابق تقریر نمودیم و یا بفعل

است چنانکه معلوم و مسلم است و محل انکار احدی نیست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام بلکه سایر ائمه علیهم السلام نواب و قوام بجهه بیان عقاید و احکام ببلاد و قراء بعیده و قریبه میفرستادند و مردم آن امکنه بنقل و روایات ایشان از معصومین علیهم السلام اعتماد مینمودند در قول و عمل و

احکام شرعیه خود را از ایشان اخذ میکردند بلکه این فعل از ایشان علیهم السلام متضمن هر سه امر است از فعل و قول و تقریر دلیل پنجم سیره مستمره جمیع عقلاء از ارباب دیانات و غیر ایشان از پیشینیان و پسینیان بر اخذ و عمل بخبر واحد هر چند که خالی از قرائن صدق باشد و همانقدر که وثوقی و اطمینانی بقول مخبر داشته باشند بلکه همانقدر که او را متهم بکذب ندانند اکتفا می نمایند چنانکه می بینیم که مخبری باینوصف از سفری میآید و میگوید که فلان شخص مرد پس اهل آنشخص با کمال علقه و محبت که با آنشخص دارند و هرگز نمیخواهند که چنین خبری نسبت باو راست باشد خبر اینمخبر را تصدیق میکنند و ترتیب آثار موت آنشخصرا بر آن میدهند از صیاح و نیاح و صراخ و اقامۀ ماتم و قسمت مال و غیر ذلک و هرگز دیده و شنیده نشده است که موقوف دارند بر تواتر خبر و همچنین چون مخبری بوصف مذکور خبر میدهد باهل تجارت که فلان متاع در فلان محل بفلانمقدار از ترقی یا تنزل دارد ایشان بلا تامل بار بسته بآنمحل میروند متاعیرا که خبر ترقی

آنرا شنیدند بار کرده می برند و متاعیرا که تنزل آنرا شنیدند خریده میآورند و موقوف بر تواتر نمیدارند و همچنین بسیار است که مخبری بوصف مزبور بمریضی خبر میدهد یا از بلد بعیدی مینویسد که من از فلان طبیب شنیدم که از برای مرض تو فلان دوا یا فلان غذا یا فلان عمل یا ترک فلان عمل نافع است یا مضر است پس آن مریض یا ولی او تصدیق آن مخبر و متابعت خبر میکنند با آنکه پای جان در میانست و مخافه تلف نفس است و موقوف بر تواتر یا بر اعتضاد بقرائن نمیدارند و امثال این امثله بسیار بلکه بیشمار است و فرق نیست در این امثله و

امثال آن میان اینکه مخبر بلا واسطه خبر از واقع بدهد یا بواسطه ثقه یا بوسایط ثقاتی اخبار از آن نماید چنانکه بر اهل بصیره و خبرت پوشیده نیست و از این باب است آنچه که متداولست از قبول خبر مخبر ثقه که متهم بکذب نباشد بوجود بلاد بعیده غیر مسموعه و خلقتهای عجیبه و حکایات غریبه و می بینیم که مردمانی که بسیار متقی و متورع و با احتیاطند از کذب و سایر معاصی چون چنین خبری از چنین مخبری میشنوند اعتقاد میکنند و در مجالس و محافل آنرا نقل مینمایند و بسیار است که بدون اسناد بقول دیگری نقلرا مذکور میدارند و از این بابست آنچه که معتقد و معتمد اغلب ناس است از روی کتب تواریخ از احوال سلاطین و اقالیم و امم حالیه و قرون ماضیه و غیر ذلک و حال اینکه اگر خوب ملاحظه کنی در

باب هر مطلبی از آن مطالب غالبا یک کتاب یا دو کتاب از تواریخ معتمده بیشتر در دست مردم نیست یا اگر بیشتر هم باشد از روی آنها نوشته شده است و بالجمله هیچ تاریخی بحد تواتر نرسیده است لا اقل من قبیل مثلا اعتقاد ما هم بوجود فریدون و منوچهر و جمشید و کیقباد و امثال آنها و بوجود عوج بن عناق و بوجود بقراط و سقراط و جالینوس و بطلیموس و امثال ایشان و غیر اینها از روی کدام تواتر یا از کدام کتاب و سنت یا اجماع یا عقل می باشد بلکه همه اینها و امثال اینها و اشباه اینها حاصل می شوند از اخبار آحادیکه مخبرین آنها اگر معروف باشند چندان بصدق و وثوق موصوف نیستند بلکه همان قدر است که بکذب نیز متهم نیستند و اینهم در طبقه اخیره است که بما اتصال دارند.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 84

و اما طبقاتی که پیش از این طبقه بوده اند نه بوجهی در نزد غالب معروفند و نه بصدق و وثوق موصوف پس هر طبقه که پیش تر است جهالت و خفاء آن بیشتر است الا آنکه اعتماد مردم همان بر طبقه اخیره است که ایشان اهل تتبع و تثبت و ارباب تفحص و تصفح میباشند پس بمجرد همین اکتفا نمودند با اینکه اگر در این ابواب تفحص تام و تأمل کامل نشود البته ضرری و خرابی بدین و مذهب و موجب عذاب و عقاب اخروی نمیگردد و همچنین در امثله سابقه نیز چنین است فسبحان اللّه چگونه جایز است شک و توقف در خبر واحدیکه روایت کرده باشد آنرا یکی از ثقات شیعه

بلا واسطه یا بواسطه ثقه یا بوسایط ثقات از معصوم علیهم السلام با شدت تورعات و تحفظات و کثره تتبعات و تصفحات که از علماء احادیث امامیه معلوم و متحقق شده است و با اینکه این امر را در دین و مذهب دخل تمام و اثر تام بلا کلام است و بالجمله معلوم شد اخذ و عمل جمیع عقلا قدیما و حدیثا بخبر واحد ثقه که متهم بکذب نباشد و شکی نیست که اتفاق عقلا بر امری کاشف است از حکم عقل بآن پس ایندلیل یکی از ادله عقلیه بر حجیت خبر واحد خواهد بود و اعجب عجایب آنکه می بینیم که بسیار است که مردم اعتماد میکنند بر خبر مخبری پس عنقریب خلاف آن خبر ظاهر و معلوم میگردد بلکه از برای کسانیکه اعتماد بآن کرده بودند ضرر و ندامت حاصل میشود و با وجود اینها نمی بینیم و نمی شنویم احدیرا که ترک کند اخذ و عمل بخبر واحد را و موقوف دارد اعمال و امور خود را بر متواتر یا محفوف بقرائن علمیه و از جمله آنچه که ذکر شد قصه ولید بن عتبه است که رسول (ص) او را ببنی المصطلق

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 85

فرستاد که زکوه ایشانرا بگیرد و نزد آن حضرت بیاورد و در میان او و ایشان کینه دیرینه بود چون او بر ایشان وارد شد ایشان او را بصلاح و کرامت استقبال کردند او رو از ایشان برگردانیده بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ایشان زکوه ندادند و با من قتال کردند چون آن فاسق کذاب از وقتیکه اظهار اسلام کرده بود هنوز کذب و فسق او بکمال

ظهور نرسیده بود آن حضرت بحسب خلق عظیم و دیدن رسالت قول او را قبول نموده و قصد قتال آنطایفه فرمود پس این آیه مبارکه نازل شد یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جٰاءَکُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا الی آخر الایه و در اینمقام کسی نگوید که این آیه کریمه ناسخ جواز عمل بخبر فاسق است و چنان مینماید که پیش از نزول آیه عمل بخبر فاسق جایز بوده است حتی آنکه رسول (ص) عمل بآن مینموده است زیرا که میگوئیم حاشا و کلا در هیچ زمانی هیچ عاقلی و لو از کفار و زنادقه اخذ و عمل بقول کسیکه مامون از کذب نبود نمیکرد چه رسد بنبی خاتم (ص) که اکمل و اکرم اهل عالمست پس آن حضرت چگونه میتوان گفت که اخذ و عمل میکرد بقول کسی که مامون از کذب و خیانت نبود پس حل مسئله آنست که چون کسانیکه اسلام ایشان از روی کره و ناخوشی بود خوفا و طمعا اظهار اسلام کرده بودند و از جمله ایشان همین ولید بود بجهه آنکه آنحضرت از اسلام ایشان مطمئن و خاطر جمع شود و احکام مسلمین را بر ایشان جاری فرماید و از احتمال نفاق و خدیعه ایشان منصرف گردد کمال تقدس و تزهد و تعبد را در خدمت آنحضرت اظهار میداشتند و از هر چه که می دانستند که آن حضرترا بد می آید که اعظم آنها کذب است پروا و پرهیز مینمودند و آن

حضرت نیز مأمور بود از پروردگار جل ذکره که با ایشان معامله مسلمین نماید و ظاهر حال ایشانرا اعتبار فرماید پس لازم میافتاد که بخبر

ایشان نیز اخذ و عمل کند در امور عادیه و اگر ولید در آنزمان ظاهر الفسق و متهم بکذب بود در نزد آنحضرت پس چرا آن حضرت او را باخذ زکوه بنی المصطلق مامور میفرمود پس آیهٔ شریفه منبأ از فسق ولید است نه ناهیه از عمل بخبر فاسق فتبصر فافتهم و اغتنم بعون اللّه تعالی و قوته دلیل ششم نفی عسر و حرج در دین و سهلیت و سمحیت شریعه سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله الطاهرین است باین تقریر که میگوئیم اگر خبر واحد ثقه حجه نباشد و موقوف باشد صحت و جواز هر امری از امور عادیه یا عبادیه یا اعتقادیه بر تواتر یا اقتران بقرائن علمیه نسبت بهر مکلفی در هر حالی و هر زمانی و هر مکانی هر آینه عسر و حرج شدید لازم آید تالی منتفی است پس مقدم نیز چنین باشد باینمعنی که عسر و حرج در ایندین مبین و شرع متین برداشته شده است زیرا که خداوند اکرم در محکم کتاب خود میفرماید یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لٰا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ و رسول خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حدیث معروف مسلم فرموده است بعثت علی شریعه سمحه سهله و امثال اینها نیز از آیات و روایات بسیار است پس چون عسر و حرج در دین نباشد اخذ و عمل بخبر واحد ثقه جایز باشد و ایندلیل و دلیل سابق هر چند که ذکر آنها در عبارات مذکوره و منقوله رساله نیست و لکن چون کمال متانت در آنها بود در ترجمه ذکر کردیم.

سفینه

و بدانکه ادلۀ حجیت خبر واحد منحصر در این شش نیست بلکه بسیار است و بعضی از آنها در فصول سابقه ذکر شد و بعض دیگر در فصول لاحقه ذکر خواهد یافت و بلکه بعضی از آن عنقریب در همین تذییل مذکور خواهد گردید و شاید بعضی از ادلۀ حجیت خبر واحد هیچ در اینرساله و این ترجمه مذکور نگردد پس در محال قابله از کتب مطوله باید جست و لا قوه الا باللّه.

برهان سوم احادیث معصومیه متداوله در ایدی شیعه مدونه در کتب معروفه در ما بین ایشان اعم است از اخبار آحاد زیرا که قلیلی از آنها متواتر است بتواتر لفظی و کثیری متواتر است بتواتر معنوی و اکثر ما بقی محفوف و مقرون است بقرائن علمیه که ظهور قرائن در بعضی از آنها هنوز باقی است و در بعضی مختفی گردیده است و قلیلی از آن اخبار آحاد است که نه متواترند و نه محفوفند بقرینه مفیده علمیکه ظاهر باشد بر ما و هر چند که ممکن است که در نزد قدماء قرائنی بر آنها موجود و ظاهر بوده باشد و بعد از آن مختفی شده باشد بلکه از کلام سید مرتضی که مذکور شد لایح میشود که در عصر او تمام اخبار متداوله در ابدی شیعه محفوف بقرائن علمیه و معلوم الصدور از معصومین علیهم السلام بوده است و این منافاه ندارد با آنچه که گفتیم از بودن قلیلی از اخبار ما اخبار آحاد زیرا

که آن اخبار از مرویات کسانیست که بعد از سید آمده اند مانند بعض کتب شیخ طوسی

قدس سره و معاصرین او و من بعد ایشان و شاید که آن اخبار نیز در نزد خود آن راویان محفوف بقرائن علمیه و معلوم الصدور عن اهل العصمه علیهم السلام بوده است چنانکه ذکر شد و بالجمله در علمیت و قطعیت اخبار کتب اربعه شکی و ریبی و شبهه و عیبی نیست و همچنین سایر کتب ثقه الاسلام و صدوقین و حمیری و برقی و امثال آنها از ثقات و اعیان علماء حدیث و امناء اخبار اهل البیت علیهم السلام از متقدمین بر جماعه مذکوره و معاصرین ایشان و بعض متاخرین از ایشان چنانکه جمع و ضبط اسامی ایشان در محل خود خواهد شد رضی اللّه عنهم و ارضاهم الا آن بقیه قلیله که اخبار آحاد است پس هر چه را که از آن ها ثقات و عدول شیعه روایت کرده باشند پس تصحیح نموده باشند یا فتوی بمضمون آن داده باشند آن صحیح است و قول و عمل بآن واجب خواهد بود و هر چه از آن که متصف باینصفه نیست و راوی آن ضعیف یا مجهولست و مراد آن راویست که حدیث را ما از او یا از کتاب او اخذ مینمائیم پس قول و عمل بآن نشاید مگر آنکه موافق احتیاط باشد یا یکی از ثقات علماء بمضمون آن فتوی داده باشد که آن نیز فی الحقیقه یکی از قرائن علمیه است پس منحصر شد ممنوع العمل از اخبار شیعه در قلیلی از قلیل از بعض کتب احادیث متاخرین ایشان برهان چهارم اقوی شبهه که در مقام بنظر میرسد و موجب اغترار و لغزش بعضی از مردم گردیده آنست که کثیری از

اخبار معتبره و احادیث کتب معتمده را علماء و امناء حدیث حتی خود

مؤلفین آن کتب تضعیف و تسقیم کرده اند مانند تضعیفات شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و غیر ذلک و این در ظاهر منافاه و مناقضه دارد با علمیت و قطعیت اخبار که مدعی طایفهٔ اخباریه است و جواب از این شبهه آن است که مراد ایشان از این تضعیف و تسقیم نه آنست که این اخبار از اهل عصمت علیهم السلام غیر معلوم الصدورند یا معلوم است عدم صدور آنها از ایشان علیهم السلام بلکه مراد ایشان ترجیح معارضات آنها است باینمعنی که چون دو حدیث مثلا تعارض کردند و یکی از آنها از جهه واحده یا متعدده رجحان بر دیگری داشته باشد بمضمون راجح فتوی میدهند و مرجوح را میگویند ضعیف است بسبب فلان راوی که عامی یا غالی یا واقفی و امثال آن است پس هر دو حدیث را صادر از معصوم می دانند و لکن بحسب عوارض یکی راجح و یکی مرجوح است پس راجح را قوی و مرجوح را ضعیف می نامند هر چند که بحسب سند هر دو قوی می باشند و بعباره اخری صحیح در اینمقام عبارت است از جایز العمل و ضعیف عبارت است از غیر جایز العمل هر چند که هر دو را خود ما بلا واسطه از معصوم علیهم السلام شنیده باشیم لا محاله واجب است عمل بیکی از آنها و عمل بهر دو نشاید پس مراعاه مرجحات مهما امکن لازم یا راجح باشد چنانکه خود ایشان علیهم السلام امر بآن فرموده اند پس لا محاله مرجوح بالنسبه براجح ضعیف و

سقیم خواهد بود و شاهد بر آنچه که ذکر کردیم آن است که شیخ طوسی در اول دو کتاب مذکور حکم بصحه همه اخبار آنها کرده و علاوه بر این خصوص اخباریکه در مقام تعارض تضعیف کرده در مواضع دیگر از ایندو کتاب و در کتب دیگر خود تصحیح نموده و بمضامین آنها فتوی داده پس مطلب متضح و شبهه مندفع گردید و اللّه العالم المبین و المؤید المعین

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 90

فصل ششم در ازاله شبهه ایست در اینمقام که گاهی میگذرد از وهمها و آن اینست که شاید که تو بگوئی گیرم که اخبار معتبره جایز است اعتماد بر آنها و عمل بآنها آیا نه آن است که مضامین آنها بیرون نرفته است از حیز مظنونات و نرسیده است باندازه افاده علم قطعی و ظنونی هم که بیرون آورده میشود باجتهاد کمتر نیست از ظنونیکه از اخبار حاصل میگردد بلکه گاهی باشد که ظنون اجتهادیه اقوی از ظنون حاصله از اخبار باشد پس بنابر این باید عمل باجتهاد جایز باشد چنانکه عمل باخبار جایز است پس اگر چنین سخن بگوئی جواب دهیم تو را بچند وجه اول آنکه قیاس ضروری البطلانست در نزد طایفهٔ امامیه دویم آنکه فرق است میان ایندو ظن پس بدرستیکه آنها دو نوعند که در حقیقه اختلاف دارند با یکدیگر یکی از آنها در او تسلیم و انقیاد و فرمانبرداریست و آن دیگری در او بکار بردن فکر و نظر و تصرف طبیعه است و هر دو از یک قبیل نیستند سوم آنکه اخبار هر چند که تسلیم کنیم که طریق آن ظنی است و لکن دلیل

جواز بناء عمل بر آن قطعی است و بعد از آن دلالت اخبار قطعی است بجهه آنچه که دانستی پیش از این که ما اعتماد نمیکنیم مگر بر محکمات اخبار نه بر متشابهات آن و اما اجتهاد پس طریق او ظنی است و دلیل جواز عمل بر او ظنی است و اصولیکه بنا نهاده میشود بر او احکام آن نیز ظنی است و قطعی نیست در چیزی از اجتهاد اصلا

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 91

مترجم گوید در بحث الفاظ متقرر است که کلام از حیث دلالت و افادۀ معنی بر سه گونه است صریح و ظاهر و مجمل صریح آن است که روشن باشد دلالت او در مفهوم سامع بطوریکه قابل احتمال معنی دیگر نباشد ظاهر آن است که قابل احتمال مفهوم معنای دیگر باشد و لکن در مفهوم اول روشن تر و آشکارتر باشد بطوریکه نفسرا سکونی و سکوتی بآن باشد که جای توقف و سؤال نباشد چنانکه اغلب کلمات و الفاظ در محاورات بین الناس از این قبیل است و مجمل آن است که دو احتمال یا بیشتر که همه مساوی باشند با یکدیگر در معنی آن برود که در هیچ یک از آنها آشکارتر و روشن تر نباشد و فهم معنی ظاهر باید که از روی قرائن معتاده مقرره در علم بیان باشد و اما اگر از روی اصول و امارات اجتهادیه ظنی حاصل شود بمعنی از برای لفظ داخل در ظاهر نخواهد بود و بر اجمال خود باقی است پس بدانکه مراد از محکمات اخبار در عبارت صراح و ظواهر از آن است اما صراح پس آن معلوم است و محتاج به

بیان نیست و اما ظواهر پس بدرستیکه از آنها نیز علم عادی که تعبیر از آن باطمینان میشود حاصل میگردد چنانکه غالبا مردمرا می بینیم که مبنی عقاید و اعمال ایشان بر ظواهر است و بس و مراد بمتشابهات اخبار مجملات آنهاست و البته ببدیهه معلوم است که مجمل قابل علم و عمل نیست زیرا که مراد متکلم یکی از معانی محتمله در آن است نه همگی پس چون نصب قرینه داله بر مراد نکرده باشد پس علم بآن حاصل نشود پس عمل بآن نیز نشاید و اگر نصب قرینه کرده

باشد پس آن داخل در صریح یا ظاهر خواهد بود و از این جهت است که در مجملات امر بتوقف و احتیاط فرموده اند پس مراد مصنف رحمه اللّه از عدم اعتماد بمتشابهات اخبار نه آنست که آنها را قول معصوم علیهم السلام نداند بلکه مراد آن است که چون فهم ما از معانی و مرادات معصوم علیهم السلام بآن احادیث قاصر است و علم بمضامین و مقاصد آنها از برای ما حاصل نیست پس ما راه و چاره ای نداریم بر آنها بجز توقف و عمل باحتیاط و رد کردن آن احادیث بخود ایشان علیهم السلام فان اهل البیت ادری بما فی البیت فرمود وجه چهارم از وجوه جواب از شبهه آنکه عمل باخبار را اذن در آن داده اند بلکه امر بآن فرموده اند و عمل باجتهاد را اذن در آن نداده اند بلکه نهی از آن فرموده اند و هر یک از این امر و نهی که ذکر شد بتحقیق ثابت شده است بکتاب و سنت متواتره و اجماع معتبر چنانکه

زود است که بیان میکنیم آنرا ان شاء اللّه تعالی پنجم آنکه اکثر احکام از آنچه که وارد شده است در آن روایات متعدده مستفیضه بالاتر میباشد از افاده ظن یعنی افاده علم میکند و کم است که اتفاق افتد حکمی که وارد نشده باشد بر او مگر یک خبر یا دو خبر باین پنج وجه جواب میدهیم از شبهه با اینکه ما ذکر کردیم آنچه را که اینوجوه را قوه میدهد از امارات علاوه بر اینکه ما قائل نیستیم بوجوب عمل بهر خبری یا بهر خبریکه افاده ظن کند بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد یعنی افاده یقین کند پس اگر یافت نشود چنین خبری پس ما مخیریم در عمل مترجم گوید مراد آن است که اگر در قضیهٔ اقوال مختلفه باشد و خبر مفید علمی که تعیین یکی از آن اقوال کند یافت نشود مخیریم ما در عمل بهر یک از آن اقوال که خواهیم

بلکه اگر خبر مفید ظنی هم که تعیین احد اقوال نماید یافت شود عمل بآن واجب نباشد و گویا مصنف علیه الرحمه در قضیه تخییر مذکوره اقتدا کرده است بسید مرتضی رحمه اللّه در آنچه که ذکر خواهد کرد از کلام او و الا در سوابق شنیدی که کرارا و مرارا توکیدا و تشدیدا فرمود که در جائیکه حکم علمی از کتاب و سنه بما نرسیده باشد ماموریم بتوقف و احتیاط پس مقتضای آن اینست که در قضیه که اقوال مختلفه در آن باشد و دلیل علمی بر تعیین یکی از آنها نباشد احوط آن اقوال معین

باشد از برای عمل مگر آنکه گوئیم که مراد مصنف رحمه اللّه آن صورتی است که احتیاط ممکن نباشد و عمل بهیچیک از اقوال در آن قضیه ابراء ذمه ننماید مانند آنکه قول منحصر باشد در وجوب و حرمه و مانند آن پس در اینصورت البته تخییر معین است و اللّه الخبیر بالسرائر و الاسرار فرمود و بدرستیکه ایراد کرده است سید مرتضی بر خودش سؤالیرا که لفظ آن اینست که پس اگر گفته شود که چون مسدود نمودید طریق عمل باخبار را پس بر چه چیز اعتماد میکنید در همه فقه و خود سید جواب داده است از این ایراد بآنچه که حاصل او این است که معظم فقه دانسته میشود بضروره و دانسته میشود مذاهب ائمه ما علیهم السلام در فقه باخبار متواتره و آنچه که متحقق نباشد در او ضروره و اخبار متواتره و شاید که آن کمتر باشد اعتماد مینمائیم در آن بر اجماع طایفه امامیه و ذکر کرده است سید بیان طویلی را در باب آنچه که واقع شود در آن اختلاف در میان طایفه امامیه و حاصل بیان او این است که چون ممکن باشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از طرقیکه ذکر کردیم متعین

است بنای عمل بر آن قول و اگر ممکن نباشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از آن طرق مخیر خواهیم بود در عمل میان اقوال مختلفه بجهه نیافتن دلیل تعیین مترجم گوید که تا اینجا اینحاصل بیان سید بود و باز مصنف رضوان اللّه علیه بر گشت بر سر کلام خود پس فرمود و سزاوار است که

اراده کرده شود باجماع اجماع معتبر یعنی اجماعیرا که ما اعتبار کرده ایم قصد میکنم من بآن حدیثی را که متفق علیه باشد مترجم گوید مراد بحدیث متفق علیه آن خبریست که اکثر روات و امناء احادیث اهل البیت یا همه ایشان از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق کرده باشند بر روایت آن حدیث و قول و عمل بمضمون آن چنانکه در حدیث ابن حنظله معروف امر باخذ آن فرموده اند و در فصول سابقه نیز مصنف علیه الرحمه تصریح کرد بعدم اعتبار و اعتماد باجماع بهیچ یک از معانی متداوله بین المتفقهه مگر حدیث مجمع علیه بین الاصحاب پس فائده تجدید ذکر اینکلام در اینجا گذشته از تاکید و تذکیر اعتراضی است تعریضا بر سید و اعراض لطیفی است از قول او زیرا که او اجماعی را که حجه کرده است و معتبر گردانیده تعبیر نموده است مانند سایرین از اصحاب خود بهمان عباره معروفه در میان ایشان که در فصل سوم مذکور شد و آن مجملا اتفاق علماء امامیه است بر حکمی از احکام شرعیه و ما در تذییل آن فصل ضعف و سخافه قول ایشانرا بحجیت اجماع باینمعنی تفصیلا و تکمیلا بیان نمودیم و حاجتی باعاده نیست پس چون سید در کلام خود که مصنف در اینجا ذکر کرد

تقریر نمود که اگر در احکام شرعیه ضروره یا اخبار متواتره متحقق نباشد اعتماد می نمائیم بر اجماع امامیه و مرادش از اجماع همین معنی است که ذکر شد پس مصنف علیه الرحمه نخواست که امضاء و تقریر اینکلام کرده باشد و در سکوت مخافه حمل بر اصابه و

امضاء بود پس از اینجهه فرمود که سزاوار است که مراد باجماع آن اجماعی باشد که در نزد ما معتبر است و آن حدیثی است که متفق علیه باشد و در اینموضع از کلام نکتهٔ ملحوظ است که مؤید قول حق است و آن این است که از کلام سید ظاهر شد که در زمان او در نزد علماء آن عصر کافه یا در نزد خود سید هر چند که احتمال اول نیز ظهوری و قوتی دارد اکثر و اغلب احادیث و اخبار و فتاوی متداوله در ایدی شیعه از ضروریات یا از متواترات مذهب امامیه بوده است چنانکه همین معنی از کلام سید که در فصل سابق ذکر شد نیز مستفاد گردید پس بدانکه تهذیب و استبصار و سایر کتب شیخ طوسی و کتب معاصرین او از ثقات محدثین همگی داخلند در اخبار متداوله در ایدی شیعه در عصر سید مرتضی زیرا که شیخ و معاصرین او معاصر بودند با سید و دیگر اخباریرا که در کتب خود روایت کرده اند از کتب اخبار سابقین بر خود روایت کرده اند که یا معاصر بوده اند با سید و یا مقدم بودند بر او در عصر و اللّه العالم المؤید بالنصر چون کلام مصنف اصلا در عمل باخبار معتمده مفید. علم بود باز بر سر سخن خود آمده فرمود پس اگر تو بگوئی که پس آیا از برای خبریکه اعتماد کرده میشود بر او

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 96

قاعدهٔ کلیه هست که رجوع کرده شود بآن تا فرق داده شود از خبریکه اعتماد بر آن نشاید یا آیا از برای ظنی که حاصل می شود از خبر حدی

هست که بکمتر از آن اکتفا کرده نمیشود جواب گویم من که نه نیست از برای خبر معتمد قاعدۀ کلیۀ و نه از برای ظن حاصل از خبر حدی و این است و جز این نیست که ساختن قاعدها و حدها اختلاف انداخت در میان اصولیین و اگر چنانچه ایشان نظر میکردند در هر مسئله هر آینه اختلاف نمیکردند در آنچه که اختلاف کرده اند در آن و آن قاعدۀ که حکایت کردیم ما از محقق در باب اخبار معتمد علیها آن قاعده کلیه نیست و سر در آن اختلاف حکم است در مثل آن قاعده بسبب اختلاف خصوصیات محال آن و از اینجهه است که می چینند قاعده های کلیه را پس وفا نمیکنند باعمال آنها در جمیع جزئیات خود بلکه اینست و جز این نیست که استعمال میکنند آنها را در بعضی از جزئیات خود و در بعضی استعمال نمی نمایند و همچنین است کلام در آنچه که بنا نهاده میشود بر آنها از احکام فرعیه پس بدرستیکه آن احکام امور جزئیه مختلفه اند که فرا نمیگیرد همه آنها را یک امر عقلی و امور جزئیه مختلفه حکم کرده نمیشود بر آنها باحکام کلیه مضبوطه بلکه راهی نیست بسوی علم بآنها مگر بواسطه نظر کردن بسوی فرد فرد آنها و آن در احکام فرعیه شرعیه موقوف است بر شنیدن یعنی از اهل آن زیرا که عقلرا راهی نیست بشرایع و بدرستی که واقع شده است

تنبیه بر آنچه که ذکر کردیم در بسیاری از اخبار و شاید که تو بزودی بشنوی بعضی از آنها را ان شاء اللّٰه تعالی و باید بگردانیم عنان

قلم را بسوی ذکر جمله از آیات و اخبار وارده در تحریص و ترغیب بر رجوع باحادیث و بیان منحصر بودن طریق در آن پس اثبات تشابه یعنی در آیات و اخبار و بیان حکم آن پس ذکر آنچه که وارد شده است در ذم اجتهاد و متابعه رأیها پس ذکر مفاسد ایندو امر که اجتهاد و متابعه رأیهاست و از خداست تایید مترجم گوید در جواب مصنف رحمه اللّه از سؤالیکه تقدیر کرد در این عباره چند بحث است: اول آنکه ذکر کرد که از برای اخبار معتمد علیها ضابطه ای نیست که رجوع کرده شود بآن شاید مراد آن باشد که از شرع حد جامع مانع واضحی از برای آن نرسیده است و الا در سوابق کرارا ذکر کرد آنچه را که مؤدی آنست که هر خبریکه مفید علم و اطمینان باشد حجه است و اعتماد بر او میشود مثل اینکه در فصل چهارم گفت آنچه را که معنی آن این است که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهر خبری که روایت میشود بلکه مکلف میدانم شما را بهر خبریکه اطمینان پذیرد بآن نفسهای شما و در فصل پنجم بعد از ذکر کلام بعض فضلا گفت که اینوجوه هر چند که ممکن است خدشه در هر یک از آنها الا آنکه از مجموع آنها ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحه این اخباریکه روایت کرده اند آنرا ثقات و هر چند که ضعیف باشد سند آن در وسط خصوصا آنچه که روایت شده است بچند طریق و خصوصا آنچه که در کتب اربعه است و در فصل ششم گفت

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)،

که ما قائل نیستیم بوجوب عمل بهر چیزی یا بهر خبریکه افاده ظن کند بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد و در غیر اینمواضع نیز اشاره باینمعنی کرده است پس ظاهر آن است که مراد او از این عبائر و امثال آنها آن باشد که چون خبری از برای شخصی موجب اطمینان یا علم شود باطمینان و علم شخصی آن خبر از برای آنشخص حجه خواهد بود و از این کلام که در جواب سؤال مفروض گفت که از برای خبر معتمد علیه ضابطه نیست که رجوع شود بآن مستفاد میشود که علم یا اطمینان نوعی را اعتبار نکرده است و این از مصنف قدس سره بسیار عجب است زیرا که مستفاد از ادله و قول اعاظم و اجله آن است که هر حدیثی را که عدل ثقه روایت کرد از اهل بیت علیهم السلام مسندا یا مرسلا و حکم بصحه آن کرد یا فتوی بمضمون آن داد قول و عمل بمضمون آن واجب است بلکه عمل بفتوای عدل ثقه از شیعه واجب است هر چند که در ظاهر نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام نداده باشد و از جمله ادله بر این مدعا حدیث ابن حنظله و حدیث ارجعوا الی رواه حدیثنا و احادیث عدول ینفون و امثال آنهاست.

فبالجمله حق و صواب در نزد حقیر وفاقا لجمع کثیر و جم کبیر آنست که روایت عدل ثقه از فرقه محقه که حکم بصحه آن کرده باشند لفظا یا کتبا یا از حال او معلوم شده باشد که روایت نمیکند مگر آنچه را که صحیح دانسته باشد حجه است و

واجب است قول و عمل بآن چه نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام داده باشد یا نداده باشد مثل آنکه بصوره

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 99

فتوی ذکر کرده باشد یا از اصحاب ائمه (ع) یا غیر ایشان روایت کرده باشند و لکن از حال او معلوم و محقق باشد که نقل نمیکند و ذکر نمی نماید مگر آنچه را که صادر از اهل بیت علیهم السلام داند مانند آن هیجده نفر که اجتماع عصابه بر تصحیح ما یصح عنهم شده است و مانند ثقه الاسلام و صدوقین و برقی و امثال ایشان نور اللّه ضرایحهم و ابقی اللّه فی الدهور آثارهم و مدایحهم و اما ضابطهٔ که از محقق حکایت کرد و آن این است که گفت توسط نیکوتر است پس هر خبریکه قبول کردند آنرا اصحاب یا دلالت میکند قرائن بر صحه آن عمل کرده میشود بآن و هر خبریکه اعراض کرده اند از آن اصحاب یا شاذ باشد واجب است اطراح آن تا اینجا محکی از محققست تفضیل چه در موضع عمل و چه در موضع اطراح بر وجه منع خلو است فقط باینمعنی که کفایت میکند در موضع عمل هر یک از خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن صحت و اجتماع هر دو نیز در یک ماده تواند شد و همچنین کفایت میکند در موضع اطراح هر یک از خبر معرض عنه و خبر شاذ و اجتماع هر دو نیز در یک ماده می شاید بلکه نسبت میان خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن علمیه عموم من وجه و خصوص من وجه است و نسبت میان خبر معرض عنه و خبر شاذ تساوی است چنانکه

ظاهر است و در سخن او سخن میرود از چند وجه اول آنکه مراد باصحاب اگر مجتهد نیستند خاصه چه دلیلی بر اعتبار قول ایشان هست و اگر محدثین اند خاصه یا مجموع ایشان و مجتهدین این سخن درست و متین است و لکن در موضع قبول عموم اصحاب معتبر نیست در نزد احدی قطعا و الا بایستی که هر خبر معمول به مقبول جمیع اصحاب باشد و حال اینکه بسیار شاذ و نادر است خبر معمول به که مقبول جمیع محدثین یا جمیع مجتهدین یا مجموع طائفتین باشد و اما در موضع اطراح بعید نیست اعتبار عموم اصحاب باینمعنی که گوئیم هر خبریکه اعراض کرده باشند از آن

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 100

جمیع ثقات محدثین و عدول نافین عمل بآن نشاید و اطراح آن باید سخن دویم آنکه اینضابطه چه در موضع قبول و چه در موضع اطراح در مقام اختلاف و تعارض اخبار مستقیم و روشن است و اما در غیر این مقام پس چه دلیلی بر اعتبار حدین مذکورین هست بلکه لازم میآید بر او از این اعتبار چیزیکه قائل نیست بآن او و نه غیر او و آن اینست که گوئیم مثلا هر گاه زراره و مانند او حدیثی از امام علیه السلام از برای ما روایت کرد لازم است بر ما که تفحص و تبین نمائیم تا بدانیم که آیا اصحاب ما از محدثین که در آن زمان هستند بآن حدیث عمل کرده اند یا نه و بنون تبین و استعلام این امر عمل بآنحدیث جایز نیست حاشا و کلا احدی از اهل علم این اعتبار و اشتراط را نکرده است

و اگر گوئی که زراره و امثال او اجتماع عصابه بر وجوب عمل باخبار ایشان شده است پس شرط مذکور در اخبار ایشان لا محاله موجود باشد جواب گوئیم که ما ذکر زراره را از باب مثل کردیم و مراد مطلق ثقه است هر چند که از جمله هیجده نفر نباشد و ثانیا اجتماع عصابه بر قبول روایت و فتوای آن هیجده نفر نیست مگر از جهه کمال عدالت و وثاقت ایشان چنانکه محل انکار نیست پس جاری میشود اینحکم در هر ثقه که وثاقه و عداله و امانه او در جمع و ضبط و حدیث و فهم آن و نقل آن بحد کمال رسیده باشد پس مبرهن شد که هر حدیثی که چنین ثقه روایت کرده باشد یا هر چه که فتوی بآن دهد واجب است عمل کردن بآن بدون تفحص و استعلام از عمل سایر اصحاب نسبت بآن حدیث و فتوی مگر در صوره وجود معارض که حکم آن پیش گذشت سخن سوم کسیکه اعتبار میکند در خبر معمول به عمل جمیع اصحاب را و عمل بعض ایشانرا کافی و مجزی نمیداند چه جراب میگوید از احادیث متکثره اگر نگوئیم متواتره

که دلالت میکنند بر جواز عمل بلکه وجوب آن بخبر شخص واحد عدل ثقه و فتوای او و هم چنین از سایر ادله عمل بخبر واحد عدل ثقه و اگر مراد او باصحاب در اینموضع بعض ایشان باشد خلاف ظاهر لفظ است پس اگر مراد بعض کثیری باشد یا عددی که اقل جمع بآن متحقق شود چنانکه ظاهر صیغه جمع است پس میگوئیم چه دلیلی و کدام

حجه بر این اعتبار قائم و ناهض گردیده و اگر مراد جنس اصحاب باشد که وجود آن بیک نفر از ایشان متحقق شود پس آن عین مدعای ما و مقتضای ادله است چنانکه ذکر شد مگر در مقام اختلاف و تعارض چنانکه گذشت.

سخن چهارم قرائن صحت خبر در نزد محقق بنابر آنچه که در کتاب معارج ذکر کرده است منحصر در چهار است موافقه دلیل عقل و موافقه کتاب و موافقه سنه مقطوع بها و موافقه اجماع و گفته است که انضمام یکی از این قرائن بخبر دلالت میکند بر صدق مضمون آنخبر هر چند که دلالت نکند بر صدق خود خبر و حاصل این سخن چون نیک تامل کنی آن است که اخبار محفوفه باین قرائن فی حد انفسها فایده و ثمرۀ از دلالت و حجیت و طریقیه ندارند بلکه فی حد ذواتها مهمل و غیر معتبرند و معمول به فی الحقیقه خود این چهار اصلند و مثلی میزنم تا مطلب خوب واضح گردد از جمله چون خبری موافق اجماع باشد لازم سخن او این است که گوید مضمون اینخبر مجمع علیه است و دلیل بر آن اجماع است ولی صدور لفظ خبر از معصوم معلوم نیست پس بودن این خبر و نبودن آن یکسانند و هکذا با سه اصل دیگر پس لازم افتاد او را که بجز عقل و کتاب و سنه متواتره و اجماع قائل بحجیت چیزی نباشد و در اخباری هم که مقبول اصحاب باشد فی الحقیقه قول اصحابرا حجه داند و این حجه خامسه باشد از برای او پس اکثر اخبار بلکه جمیع آن الا ماشذ و ندر در نزد

او

سفينه النجاه - ترجمه (فيض)، ص: 102

مهمل و غیر معتبر باشند و من از فساد این عقیده و این سخن چگویم و چگونه تقریر نمایم که بر شخص مهتدی خبیر بصیر خفی و پوشیده نیست پس میگوئیم که صحه موافقه اجماع و عقل و ظاهر کتاب موقوف است بر حجیت آنها و کلام در آنها بعضی از آن گذشته و بعضی از آن خواهد آمد و اما مراد ما بقرائن منضمه باخبار هر جا که ذکر کردیم یا ذکر خواهیم کرد قرائن صحه صدور اعیان و ذوات آنها است از معصوم علیهم السلام مانند وثاقت روات و مبالغات و اجتهادات ایشان در تصحیح و تحقیق اخبار و عمل نکردن ایشان بضعاف اخبار و تبری ایشان از عاملین باخبار ضعاف و اخبار صحیحه مقبوله وارده در وثاقت و جلالت بسیاری از ایشان که متضمن یا مستلزم رخصه در عمل بروایه ایشان است و امثال ذلک بلی ما نیز عمل اصحاب را که اجلهٔ روات و محدثینند بمضمون خبر قرینه صحت خبر میگردانیم و لکن قرینهٔ صدور عین خبر از معصوم علیهم السلام نمیدانیم و از اینجهه است که اخبار کتب اربعه و امثال آنها را از احادیث مدونه در کتب معتمده قدماء محدثین باعیانها و ذواتها کلام معصومین کرام علیهم افضل الصلوه و السلام میشماریم و شکی و شبهه در آن نداریم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر سخن پنجم اینقاعده که در باب عمل بخبر واحد از محقق نقل شد که در کتاب معتبر ذکر کرده است و در آنجا محل بحث و گفتگوی ماست مخالف است با آنچه که در کتاب

سفینه النجاه

معارج ذکر کرده است در باب حجیت خبر زیرا که قاعده منقوله از معتبر بضمیمه حصر قرائن در موافقه چهار اصل که از معارج نقل کردیم افاده آن میکند که هر خبری که محل قبول اصحاب یا موافق یکی از این چهار اصل نباشد واجب است اطراح آن و عمل بآن نشاید و در معارج بعد از ذکر قرائن و حصر آن گفته است که چون مجرد باشد از قرائنی که دلالت کنند بر صدق او و یافت نشود چیزی که دلالت کند بر خلاف مضمون او محتاج است عمل کردن بآن خبر باعتبار چند شرط و بعد از آن آن شروط را با تطویل کلام در چند فصل ذکر کرده است و مجمل آن اینست که شروط پنج است اول ایمان راوی که امامی اثنا عشری باشد دویم عدالت او و طریق عدالت را اشتهار در ما بین اهل نقل گردانیده است سوم ضبط راوی که سهو و نسیان از او حاصل نشود مگر نادرا چهارم آنکه چون راوی روایت کند از کسی اعلام بعدم قطع خود بشنیدن از آن کس یا اخذ از کتاب او مثلا نکرده باشد پنجم موافقه خبر با نص کتاب عموما یا خصوصا پس هر خبریکه مستجمع این پنج شرط باشد تجویز کرده است در این کتاب عمل بآن را و این ضابطه فرا میگیرد بسیاری از اخبار را که قاعده منقوله از معتبر شامل نبود آنها را هر چند که در اعتبار این شروط خمسه نیز ما را نظری و بحثی هست که از ما تقدم و ما تأخر معلوم میشود و اللّه المستعان

علی ذلک کله بحث دوم بدانکه مقتضای ادله منع عمل بظن از عقلیه و نقلیه آن است که

همچنانکه لازم است در اخبار علم بصدور آنها از معصوم علیهم السلام همچنین لازم است علم بدلالت آنها بر مفهوم هم و ظن بدلاله کافی و مجزی نیست و توضیح بیان آن است که چون انسان خواهد عمل کند بخبری که از برای او حجه و معلوم الصدور باشد باید که از برای او علم بمدلول آن خبر حاصل شود و مفهوم ظنی هر چند که از روی اصول مختلقه مختلفه باشد البته کفایت نمی کند پس لازم است بر او که اجتهاد کند در علوم عربیت و مفردات لغه عرب و در عرفیات و اصطلاحات رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اصحاب ایشان و اهل ازمنه و امکنه ایشان و در قرائن داخله و خارجه که متعلق بمتون اخبار بوده اند و معذلک کله استمداد و استعانه بفیض و رحمت پروردگار و توسل و توجه باهل بیت اخیار علیهم صلوات اللّه الملک الجبار نماید تا اینکه کشف غطا از قلب و قوای او بشود و علم یقین از برای او حاصل گردد و لکن کفایت می کند در اینمقام علم عادی که گاهی تعبیر میکنند از آن باطمینان و خاطر جمعی و سکون نفس که مدار تفاهمات و اعمال عقلاء قدیما و حدیثا بر آن بوده و هست حتی چنان است که می بینیم که چون از کسی خطابی بر کسی بشود مخاطب بفتح گاهی هست که مراد مخاطب را می فهمد بطور علم و یقین بحدیکه اگر سؤال کنند از

او که مراد مخاطب چه بود میگوید چنین و چنان بود و بساهست که سوگند هم بر آن میخورد پس اینها علامت علم و یقین اوست و گاهی هم هست که در مراد مخاطب شکی دارد هر چند که

بسبب احتمال ضعیفی باشد پس در مراد مخاطب اجتهاد میکند مثل آنکه از خود او می پرسد تا نفسش ساکن و ساکت شود و همین کاشفست از اینکه مظنه در فهم مرادات از الفاظ و خطابات کافی نیست هر چند که آن لفظ و خطاب از عوام و سفله انام باشد چه رسد بآنکه از رسول و امام علیه و علیهم السلام بوده باشد و بهمین است اشارۀ مصنف در فصل ششم که گفت بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد و در اینمقام سؤالی است و آن اینست که اگر کسی گوید که شما دعوی بزرگی کردید و بمحظور بزرگی افتادید که رهائی از آن بسیار مشکل و سخت است زیرا که بسیاری از اخبار هست که بسبب اغلاقات و تعقیدات لفظیه و معنویه و اختلافات ائمۀ لغه و اختلالات و اشتباهات حروف و حرکات در کتب و تشوشات ابنیه و کلمات و اختفاء قرائن معینه بر فهم مراد در ازمنه خطاب و غیر اینها کمال اباء و امتناع را از دلالت علمیه دارند بلکه بسیاری از آنها دلاله ظنیه هم ندارند پس اگر ما در استنباط مراد از آن اخبار اتکاء و اتکال باصول مخترعه و قواعد مبتدعه نکنیم چکنیم و بنای قول و عملرا بر چه گذاریم خصوصا که چون شما حجیت ظواهر کتابرا

معتل و دلاله عقلرا مختل و اجماع را مهمل و معطل گردانیده اید پس چون بسیاری از اخبار هم مجمل باشند پس دیگر چه حجتی از برای ما باقی میماند جواب میگوئیم هٰذٰا صِرٰاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ ایها السائل الجاهل الغافل اولا بگو

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 106

بدانم که اگر ابو حنیفه و امثال او اختراع این اصول سخیفه و تمهید اینقواعد واهیه ضعیفه که اوهن از بیوت عنکبوتست نمیکردند تو در فهم مجملات اخبار چه میکردی و بنای علم و عملرا بر چه مینهادی و ثانیا بگو بدانم چون شخصی که ریاستی و سلطنتی بتو دارد امر کند تو را بخطابیکه لفظ آن یا معنی آنرا درست فهم نکنی و در بوته اجمال بماند و دیگر دست تو بشخص آمر نرسد که تبین مراد نمائی و اطاعه امر او را بر خود لازم دانی چه خواهی کرد و چه تدبیر خواهی نمود و ثالثا مگر حدیث تثلیث بگوش هوش تو نرسیده و یا آنکه او را فراموش کردهٔ و نمیدانی که رسول خدا (ص) او ائمه هدی (ع) در مقام شبهات و جهالات و اجمالات و اشکالات صراط مستقیمی و طریق مستبینی از برای ما قرار داده اند و ما را امر بسلوک در آن فرموده اند و آن احتیاط و اخذ بیقین است که سبیل نجاه و چراغ روشن دین است پس در مجملات و مشکلات اخبار بعد از اجتهاد و استمداد و توسل که ذکر شد هر چه را که دست فهم ما بذیل دلالت آن نرسد بنای علم و عمل را در آن بر احتیاط و اخذ بیقین میگذاریم و اگر احتیاط نیز ممکن

نباشد متمسک بعمومات کبیره از کتاب و سنه مانند لٰا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَهٰا و إِلّا مٰا آتٰاهٰا و کل شیی ء مطلق حتی یرد فیه امر او نهی و الناس فی سعه مما لا یعلمون و ادله نفی عسر و حرج و ضرر و امثال اینها خواهیم گردید پس عمل بدون علم نکرده خواهیم بود فلله الحمد علی ذلک و هو یهدی الی اقوم المسالک.

بحث سوم در بیان موجزی است از آنچه که اشاره کرد مصنف بسوی آن از تمهید

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 107

قواعد اصولیه و اختلافیکه بسبب آن قواعد حاصل شده است در میان اصولیین و عدم وفای ایشان در اعمال آن قواعد در همه جزئیات آنها و خروج بسیاری از جزئیات هر قاعدهٔ از آن قواعد از تحت آن قاعده بادله و اینکه احکام شرعیه فرعیه امور جزئیه مختلفه اند و اندراج آنها در تحت یک امر کلی عقلی نشاید پس موقوف است دانستن حکم فرد فرد آنها بر سماع از خود شرع لا غیر پس بدانکه فن اصول الفقه فنی است جدید که حدوث آن در میان عامه که محدث و مبتدع آن اند از زمان مالک و ابی حنیفه و در میان امامیه از زمان ابن جنید و ابن ابی عقیل شده است چنانکه سابقا سابغا ذکر شد و این فن مرکب است از بعض مسائل عربیه و مفردات لغویه و بیانیه و منطقیه و کلامیه و فلسفیه و آیات قرآنیه و احادیث نبویه و صحابیه و امامیه صلوات اللّٰه علیهم و بعض اقیسه و ظنونات و استحسانات عقلیه و غیر اینها چنانکه مخفی نیست و سر اینمعنی آنست که

چون از در خانه وحی و نبوت و رسالت و سرای علم و حکمت و هدایت رو گردانیدند و دور و مهجور گردیدند پس هر چند که باطنا و حقیقه متدین بدین اسلام و متشرع بشریعه سید انام صلّی اللّه علیه و آله الکرام و طالب حق و راغب در آخرت نبودند و الا مجاهده میکردند و هدایت می یافتند و لکن بملاحظه شوکت و سطوتی که خدایتعالی در اسلام و اسلامیان گردانیده بود که مبادا اگر بالمره از اسلام خارج شوند دنیای ایشان مختل و معتل گردد و اموال و نفوس ایشان در معرض تلف و هدر باشد پس بر حسب ضروره در ظاهر مدعی و منتحل اسلام و ملتزم باحکام آن بودند الا آنکه

از علم و معرفه احکام شرعیه محروم و معزول گردیدند و چون دیدند که مفری و چارهٔ از معرفه احکام اسلام نیست پس خواستند که بر صفه دزدان از دیوار بام خانه داخل خانه گردیده استراق احکام نمایند بمقتضای عقول قاصره و علوم و افهام ناقصه خاسرهٔ خود از فنون مذکوره اصولی و قواعدی ترتیب دادند که مفید ظنی باحکام تواند شد بلکه بعضی از آنها مفید ظنی نیز نیست و این اصول و قواعد از کثرت سخافه و سستی که دارد در میان خود اصحاب این فن از عامه و خاصه محل اختلافات و اشکالات و ردود و نقوض بسیار است و یک قاعدهٔ که مسلم و متفق علیه فریقین بلکه فریق واحد باشد از این قواعد یافت نمی شود چنانکه بر اهل علم و خبره پوشیده نیست پس از اینجهه است که در

احکام فرعیه نیز اختلافات بسیار کرده اند حتی آنکه گذشته از مسائل ضروریه معلوم نیست که مسئله از مسائل شرعیه باشد که محل اتفاق و اتحاد فریقین بلکه فریق واحد بلکه طائفه واحده از طوائف فریقین باشد حتی می بینیم یک فقیه را در کتب خود بلکه در یک کتاب بلکه در یک باب اختلاف فتوی دارد و اختلاف ایشان در فتاوی ناشی است از اختلافی که در اصول و قواعد دارند و اختلاف در اصول و قواعد ناشی است از اختلاف مآخذ و مدارک آنها پس اگر چنان بود که آن اصول و قواعد را از در خانه نبوت و عصمت اخذ میکردند محل اختلاف و اختلال نمیشد پس در فروع آنها نیز اختلاف نمیکردند و لکن بر اهل علم معلوم و روشن است که چه اختلافها از فقهاء فریقین در هر یک از مسائل اصولیه و فروعیه واقع شده است پس معلوم است که اخذ آنها از اهل عصمت علیهم السلام نشده است و همچنین معلوم و محقق است که این اصول و قواعد مبتنی بر دلیل عقلی قاطع نیز نیست و الا محل اختلاف و اختلال نمی شد زیرا که برهان عقلی مقدماتش منتهی میشوند بضروریات و ضروریات

قابل اختلاف نیست پس از مجموع آنچه که ذکر کردیم معلوم و مبرهن باشد که اصل و ماخذ این اصول و قواعد یا ظنون و همیه است که آنرا ادله عقلیه نام نهاده اند و یا منقولات ضعیفه غیر ثابته و هر کس که اندک بصیرتی در اینمطالب داشته باشد چون دامن جامه نفس از قذارات تأسف و تقلید منزه دارد پس بعین

عدل و انصاف نظر نماید می بیند که بعد از تبدیل نعمه عظمی امامت و وضع خلافه و سلطنه در غیر موضع خود هیچ تخریبی و افسادی در دین که بزرگتر و شنیع تر باشد از وضع این اصول و قواعد نشده است فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ و در اینمقام سؤالی و جوابیست که باید ذکر شود تا چنانکه باید و شاید رفع شک و شبهه از ناقصین و قاصرین نماید سؤال شما گفتید که اختلاف فقهاء در فروع ناشی است از اختلاف ایشان در اصول و اختلاف ایشان در اصول ناشی است از اختلاف ایشان در مآخذ و مدارک آنها و اگر اصول و فروعرا از اهل بیت علیهم السلام اخذ میکردند هر آینه اختلاف نمیکردند این سخن شما منقوض است باینکه ما می بینیم که محدثین و اخباریین که عمل نمی کنند مگر باحادیث معصومیه که علم بصدور آنها از معصومین علیهم السلام نیز دارند آنها نیز در اکثر مسائل فروعیه اختلاف دارند ورد و ایراد بر یکدیگر مینمایند پس چگونه است آنچه که شما گفتید که اگر از اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده بودند اختلاف نمیکردند جواب از این سؤال آنست که گوئیم بلی اخباریه نیز اختلاف و تنازع در کثیری از احکام فروعیه دارند و لکن این هذا من ذاک اصل کلام در منشأ اختلاف است منشا اختلاف اخباریه اختلاف خود اخبار است که ائمه علیهم السلام خودشان در میان شیعیانشان انداختند که موجب حفظ و سلامت نفس و عرض مال ایشان باشد و مخالفان و معاندان

ایشانرا بسبب افتاق و اتحاد ایشان

در اعمال و اقوال نشناسند پس اخبار مختلفه که داخل است در تحت ضابطهٔ که مذکور شد سابقا همگی قول ائمه علیهم السلام است لکن فقهاء اخباریه در اخبار متعارضه هر کس بمقتضای قاعدهٔ که در تعادل و ترجیح بر حسب علم و نظر خود از اخبار علاجیه اخذ کرده است طرفی را از طرفین یا اطراف تعارض ترجیح و اختیار نموده و کسی هم که ترجیح را در زمان غیبت واجب نمیداند مانند ثقه الاسلام پس لا محاله بحکم تخییر در مقام تعارض یک طرف را اختیار میکند و دیگری هم که طرف دیگر را اختیار کرد این منشأ اختلاف ایشان در حکم میگردد پس اختلاف اخباریه فی الحقیقه اختلاف نیست یا اگر هم اختلاف است از روی ضلالت و جهالت نیست و در نزد خدا همگی معذور و مأجورند زیرا که همگی عمل میکنند بقول ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان بخلاف اصولیه که اختلافات ایشان از نزد خودشان است و از ظنون فاسده و آراء کاسده خودشان حاصل شده است پس البته منشأ اختلاف ایشان ضلالت و جهاله باشد لا غیر بلکه بالاتر از اینها میگوئیم که اختلاف ایشان موجب اختلاف اصحاب و شیعیان ائمه علیهم السلام گردیده است زیرا که چون ایشان در قبال ائمه علیهم السلام دکانی باز کرده اند و از روی اصول مبتدعه خود فن وي دادند خلفاء جور از جهه عداوت و عنادیکه با ائمه علیهم السلام داشتند آنطائفهٔ ضاله مضله را اعزاز و اکرام کردند و در نزد خود مقرب و مکرم داشتند و احکام و فتاوی ایشانرا متلقی بقبول و امضاء فرمودند و حکم کردند بر

عامه مردم بوجوب و لزوم متابعه ایشان و بر ترک متابعه ایشان توعید و تهدید نمودند پس اصحاب و شیعیان ائمه علیهم السلام اگر متابعه ایشان نمی نمودند نفس و عرض و مال ایشان در معرض هدر بود و لکن ایشان عالم و خبیر باحکام و فتاوی آن ملاعین نبودند پس

ائمه علیهم السلام از روی حکمت و رحمت در هر زمانی و هر مکانی بمقتضای حال و مصلحت امر و نهی میفرمودند و فتوی میدادند گاهی که میدانستند که موجب فسادی و ضرری نخواهد بود موافق حق و حقیقه حکم مینمودند و گاهی که خلاف اینرا میدانستند حکمرا بر وفق قول فقهاء آنزمان و آنمکان میفرمودند و نیز امر میفرمودند شیعیان خود را که باین احادیث مختلفه و احکام متخالفه عمل کنند تا اینکه از شر دشمنان در حفظ و امان باشند و فرموده اند که چون قائم ما قیام کند و متکلم ما تکلم نماید خواهد آورد از برای شما شریعت را چنانکه حاق و حقیقه اوست و قرآنرا چنانکه نازل شده است پس معلوم شد که این اختلاف هم از ثمرات آن اختلاف است بلی اختلاف در فروع ممکن است هم که از جهه دیگری باشد غیر دو جهه مذکور. که آن جهه در ما بین اصولی و اخباری مشترک است و هر دو اختلاف در فروع از آنجهه کرده اند و هر دو در آن معذورند و آنجهه اختلاف در مدالیل و مفاهیم اخبار است که ناشی است از اختلاف و تفاوت افهام و اذهان و از اختلافاتیکه در مباحث الفاظ مانند مباحث وضع و اشتقاق و امر و

نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و نحو اینها واقع شده است از ائمه لغه و نحو و بیان و میزان و غیر ایشان پیش از وضع اصول مبتدعه و بعد از آن بلکه مستفاد از بعض اخبار چنان است که اختلاف در فروع از جهه اختلاف در فهم معانی اخبار در ازمنه ائمه اطهار علیهم السلام نیز در میان اصحاب و شیعیان ایشان بوده است و گاهی بود که بعضی از ایشان چون ملتفت اختلاف می شدند و دست سعادتشان بذیل خدمت ائمه علیهم السلام میرسید سؤال میکردند و رفع اختلاف و اشکال مینمودند و لکن

بالضروره معلوم است که چون دو نفر مثلا در حکمی از احکام از اینجهه اختلاف کنند یکی از ایشان لا محاله مخالف حکم واقعی الهی است پس او در وقتی معذور است و مأخوذ نیست که کمال بذل جهد و اجتهاد را در مقدمات کرده باشد و استمداد و استغاثه از درگاه احدیت و توسل و توجه باهل بیت رسالت صلوات اللّه علیهم اجمعین نموده باشد چنانکه در سابق مذکور شد و بالجمله بشرایط و لوازم مجاهده فی اللّه قیام و اقدام داشته باشد و الا معذور نخواهد بود بلکه مقصر و مأخوذ خواهد بود عقلا و شرعا و اجماعا من اهل الاجماع و من اللّه التوفیق و الهدایه بالابصار و الاسماع فصل هفتم فرمود ذکر بعض آیات و اخباریست که دلالت میکنند بر انحصار ادله شرعیه در شنیدن از معصوم علیهم السلام فرموده است خدایتعالی فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ که ترجمه آن اینست که پس بپرسید

از اهل ذکر اگر چنان باشید که ندانید پس فرمود و بتحقیق که ثابت شده است باخبار مستفیضه که ذکر قرآن است و اهل قرآن همه معصومون صلوات اللّه علیهم میباشند مترجم گوید که این آیه مبارکه در دو موضع از قرآن مجید نزول یافته در سوره نحل و سوره انبیاء و مراد از ذکر یا قرآن است چنانکه مصنف گفته است و دلیل

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 113

بر آن گذشته از اخبار مستفیضه خود قرآن است کما فی قوله تعالی ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ و قوله تعالی ذٰلِکَ نَتْلُوهُ عَلَیْکَ مِنَ الْآیاتِ وَ الذِّکْرِ الْحَکِیمِ و إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحٰافِظُونَ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ و غیر ذلک و اهل قرآن نیستند مگر رسول صلّی اللّه علیه و آله علیهم السلام بدلالت اخبار متکاثره متضافره مانند حدیث شریف ثقلین که در همین فصل با بیان کافی وافی مذکور خواهد شد و غیر آن که بسیاری از آنها در اینفصل و غیر آن ذکر خواهد یافت و یا مراد از ذکر رسول صلّی اللّه علیه و آله میباشد کما فی قوله تعالی قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَیْکُمْ ذِکْراً رَسُولًا یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیٰاتِ اللّٰهِ و قوله تعالی وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مٰا هُوَ إِلّٰا ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ و غیر ذلک من الآیات پس اهل ذکر اهل بیت رسول صلّی اللّه علیه و آله باشند و اهل بیت آنحضرت نیستند مگر ائمه علیهم السلام پس بر هر تقدیر اهل ذکر ائمه علیهم السلام اند نه غیر ایشان و علاوه بر اینها در اخبار متکاثره بلکه متواثره تصریح شده است باینکه اهل ذکر

ائمه علیهم السلام اند که از آنجمله زیارت جامعۀ کبیره مشهوره است که صحه آن از امام علیه السلام محتاج بذکر و بیان نیست بلکه در بسیاری از آن اخبار تصریح شده است باینکه اهل ذکر در همین آیه خصوصا ایشانند نه غیر ایشان پس آیه کریمه دلالت کرد بر وجوب سؤال از رسول و ائمه علیه و علیهم السلام نه غیر ایشان و در اینمقام چند سؤال و جوابست که رفع ابهام و اشکال از انظار قاصرین

و جهال خواهد نمود سؤال الاول شما جزء آخر آیه را ذکر کردید و حال اینکه چون بدو آیه را ملاحظه کنیم خلاف قول شما را افاده میکند زیرا که آیه از بدو چنین است وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَکَ إِلّٰا رِجٰالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ ترجمه آن اینست که نفرستادیم ما برسالت پیش از تو مگر مردانیرا که وحی میکردیم بسوی ایشان پس بپرسید شما مردم از اهل ذکر را اگر چنان باشید که ندانید ظاهر است که خطاب بکفار مکه است که در نبوت و رساله آن حضرت شک و انکار داشتند و می گفتند مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ و می گفتند أَ بَعَثَ اللّٰهُ بَشَراً رَسُولًا و امثال اینها پس خداوند عز و جل بایشان میفرماید که پیغمبرانیکه پیش فرستادیم آنها نیز بشر بودند که ما وحی میکردیم بسوی ایشان پس شما اگر شک دارید و نمیدانید از اهل ذکر بپرسید تا از برای شما بیان کنند و مراد از اهل ذکر اهل علم است و اهل علم در آن زمان که

عارف بودند در حق پیغمبران و ممکن بود سؤال اهل مکه از ایشان علماء اهل کتاب بودند چنانکه از ابن عباس و قتاده و غیر ایشان نیز منقولست که مراد باهل ذکر در این آیه علماء یهود و نصاری هستند و این آیه مانند آن آیه است که میفرماید أَ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیَةً أَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰاءُ بَنِی إِسْرٰائِیلَ و امثال آن از آیاتی که واقع شده است در آنها استشهاد بر مشرکین از یهود و نصاری

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 115

سؤال دویم آنکه قبول کردیم ما ادله و اخباریرا که دلالت میکنند بر بودن رسول و ائمه علیه و علیهم السلام اهل ذکر در این آیه و لکن اثبات شیی ء نفی ما عدا را نمی کند چه مانع است که گوئیم که اهل ذکر اهل علمند یا اهل قرآنند یا اهل دین رسولند صلّی اللّه علیه و آله پس ائمه علیهم السلام بعضی از افراد ایشان یا اکمل افراد ایشانند و سایر علماء و فقهاء نیز از جمله ایشانند چنانکه جمعی گفته اند بلکه استدلال کرده اند باین آیه بر حجیت خبر واحد و بر وجوب تقلید مجتهد.

سؤال سوم سلمنا که مراد باهل ذکر در آیه ائمه علیهم السلام باشند نه غیر ایشان و واجب باشد سؤال از ایشان و از غیر ایشان جایز نباشد و مأمور بسؤال همه مردم باشند نه خصوص مشرکین و لکن ما مأموریم در این آیه بسؤال از آنچه که ندانیم حکم آن را با حقیقه آنرا چنانکه منطوق صریح آیه است و اما چیزیرا که بدانیم هر چند که بدلالت عقل یا واسطه دیگر باشد مانند دلالت کتاب و

علم نجوم و علم جفر و علم رمل و رؤیای محفوفه بقرائن علمیه و امثال اینها چه دلالتی دارد آیه بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام در آن چیز و عدم اکتفا بعلم حاصل از دلائل مذکوره خصوصا در وقتی که علم حاصل از این دلائل و مانند آنها قطعی باشد بطوریکه احتمال نقیض را در آن راه نباشد چگونه توان گفت که ما دست از قطع خود برداریم و طریق ظنی را سلوک نمائیم زیرا که قول ائمه علیهم السلام لفظ است و لفظ محل احتمال خلاف ظاهر خود است از وجوه بسیار چنانکه پوشیده نیست و نیز همچنانکه بمفهوم آیه علم ما مغنی است از سؤال همچنین اگر چیزی قائم مقام علم

باشد آن نیز مغنی از سؤال خواهد بود زیرا که هر نایبی حاوی و جامع جمیع احکام منوب عنه می باشد بالضروره و ما ظن اجتهادیرا قائم مقام علم میدانیم و در محل خود بدلیل ثابت کرده ایم و همچنین اصول عملیه را مانند اصل برائه و استصحاب و نحو آنها قائم مقام علم میدانیم چنانکه در محل خود مقرر است پس کفایت نمی کند شما را آیه در ابطال اجتهاد و عمل بظنون و اصول.

سؤال چهارم سلمنا که آیه دلالت کند بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان بطوریکه شما میگوئید و انحصار طریق علم باحکام شرعیه در قول ایشان و عدم کفایت دلائل دیگر چنانکه شما ادعا می کنید و لکن همه اینها در صورت حضور امام علیهم السلام و امکان سؤال از اوست چنانکه مدلول آیه نیز همین است زیرا که خداوند حکیم

امر بشی ء غیر ممکن نمیکند پس شما از کجا و چگونه تعمیم میدهید آیه را نسبت بزمان غیبت امام (ع) نیز و تمسک میکنید بآن بر وجوب عمل باخبار و حرمه عمل بظنون و اصول اجتهادیه و حال اینکه سؤال از امام (ع) ممکن نیست و اخبارهم افاده علم نمیکنند نه سندا و نه دلاله و ما یقین داریم ببقاء تکلیف پس مقری و مفری بجز عمل بظنون و اصول اجتهادیه نیست جواب از سؤال اول بر وجه اختصار آن است که اولا میگوئیم محقق و ثابت نیست که قرآن موجود فی ایدی الناس بر همان وضع و ترتیبی است که بر رسول (ص) نازل شده است بلکه گمان ندارم که احدی از مدعیان علم قائل باین باشد زیرا که ما می بینیم که در اینوضع و

ترتیب سور مدنیه مقدمند بر مکیه و آیه ناسخه مقدم است بر آیه منسوخه چنانکه در آیتین نازلتین در عدهٔ متوفی عنها زوجها واقع شده است و امثال ذلک پس ممکن است که آیه چنین بوده باشد وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ إِلّٰا رِجٰالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ بِالْبَیِّنٰاتِ وَ الزُّبُرِ الی قوله یَتَفَکَّرُونَ و قول او سبحانه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ جزء آیه دیگری بوده باشد یا آیه مستقله کامله باشد و در میان این آیه مندرج کرده باشند یا شکل دیگر باشد غیر اینکه گفتیم و ما ندانیم و اللّه تعالی هو العالم بکتابه و ما فعل به من کتابه و ثانیا آنچه نقل کردید از ابن عباس و قتاده و غیر ایشان که گفته اند مراد باهل ذکر در آیه علماء

یهود و نصاری است گذشته از اینکه حجیتی و اعتباری در این نقل نیست ثقه الاسلام و عیاشی و صدوق روایت کرده اند باسانید خود از حضرت باقر علیه السلام که بآن حضرت گفتند که بعضی از مردم میگویند که مراد باهل ذکر در آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ یهود و نصاری است آن حضرت فرمود که آن هنگام ایشان میخوانند شما را بسوی دین خود یعنی اگر چنین باشد که خدا واجب کرده باشد بر شما سؤال از یهود و نصاری را پس قبول جواب از ایشان نیز لا محاله واجب است پس شاید که شما در مسئله از ایشان سؤال کنید و ایشان بدین و عقیده خود جواب گویند و قبول از ایشان بر شما واجب باشد پس لازم گردد شما را که در دین آنها داخل گردید و این باطل است بضروره دین اسلام پس مراد باهل ذکر که امر شده است بسؤال از ایشان آنها نخواهند

بود راوی گفت که پس آنحضرت اشاره کرد بسینه مبارکه خود و فرمود مائیم اهل ذکر و مائیم کسانیکه سؤال کرده میشود از ایشان و در روایت عیاشی فرمود که ذکر قرآن است پس بعد از اینجوابها چه شبهۀ میماند در اینکه مراد باهل ذکر در آیه یهود و نصاری و امثال ایشان نیستند کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ و جواب از سؤال دویم آن است که اولا ظاهر اخباریکه صریح بعض آنها حصر در رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و ثانیا ممنوع است غیر معصومین علیهم

السلام که داخل باشد در مسئولین در این آیه برهان عقل و تقریر آن چنان است که میگوئیم چون خداوند علیم خبیر عالم بحقائق جمیع خلق و سرائر جمیع عباد می باشد و احدی بجز او سبحانه عالم بغیوب و اسرار و سرائر نیست و نیز واجب است که خدایتعالی امر کند بندگان خود را در استعلام مجهولات بسؤال از عالم بهمه مجهولات که معصوم از کذب و خیانت و خطا باشد و الا چنانچه امر کند خدا بنده را بسؤال از کسیکه مأمون از جهل و کذب و خطا نباشد بسا باشد که این اغراء آن بنده باشد بجهل و آن قبیح است بر حکیم و تعالی اللّه عن ذلک پس چون کسی که عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیه العباد و مأمون باشد از کذب و فساد و احدی بجز معصومین علیهم السلام نیست و این موجبه و سالبه در علم حضرت احدیث جل ذکره معلوم و ثابت است پس نخواهد بود که امر کرده باشد بسؤال از هر عالم ناقص غیر مأمونی بلکه لازم است که امر کرده باشد ایشانرا بسؤال از علماء کاملین معصومین و

هو المطلوب و اگر تو گوئی که پس چگونه است که رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام امر کرده اند ما را بسؤال کردن از ثقات مؤمنین و تصدیق اخبار و شهادات ایشان با اینکه ایشان البته مأمون نیستند از جهل و کذب و خطا و نسیان بلکه بنا بر برهانیکه شما آوردید مسدود می شود باب حجه اخبار و لازم میآید که تا کسی خود از معصوم نشنود عمل

نکنند پس چگونه دیگر شما توانید که قائل شد بحجیت اخباریکه بواسطه از معصومین علیهم السلام نقل شده است هر چند که در غایت قوه و صحه باشند زیرا که غیر رسول صلّی اللّه علیه و آله و بتول علیها السلام و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین از این امت معصوم نیست بالاتفاق جواب گوئیم که بلی چنین است که گفتی و لکن در قیاس خطا کردی کلام در امر الهی است که در این آیه وارد است و امر خدا را بامر رسول و ائمه علیهم السلام و الصلوه نباید قیاس کرد هر یک را حدی و حقی و شأنی است آیا نمی بینی که سلطان مجازی این است و جز این نیست که امر میکند رعیت را باطاعه و اتباع حاکمی که از جانب خود بر ایشان گردانیده است و امر نمیکند ایشانرا باطاعه و اتباع خدام و ثقات و گماشتگان آن حاکم هر چند که ایشان را بشناسد و وثوق بایشان داشته باشد باز استنکار و استنکاف می کند از ارجاع امری بایشان بطوریکه گویا بجز آن حاکم امین هیچکس را نمی شناسد و احدیرا بنظر اعتنا نمی نگرد و لکن آن حاکم امین امر میکند رعیت را باطاعه و اتباع ثقات و ابواب و نواب خود و ارجاع میکند امور ایشانرا

بآنها و اگر سلطان اتفاقا ارجاع امریرا بیکی از رعایا نماید هر چند که از ثقات و بر گزیدگان ایشان باشد البته این موجب تشنیع و توهین سلطان خواهد گردید و همچنین است امر الهی نسبت به بنده گان وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلیٰ که باید ارجاع کند جمیع بنده گان

خود را در جمیع ما یحتاجون الیه بخلیفه خود که در میان ایشان گردانیده است و واجب گرداند بر ایشان اطاعه او را نه غیر او پس آن خلیفه بملاحظه تعذر و ممکن نبودن رجوع جمیع خلق در جمیع حوائج خود بسوی خود او ارجاع کند مردمرا در امور دینیه و دنیویه ایشان بثقات و ابواب و نواب خود پس بنابر این لازم نمی آید محظوری از انسداد باب حجیت اخبار و غیره و ثالثا اگر چنان باشد که شما میگوئید که شامل باشد اهل ذکر در آیه همه اهل علم را لازم میآید که همه اهل علم از معصوم و غیره خلفاء و حجج خدا باشند بر مردم در عرض یکدیگر یا در طول یکدیگر و این باطل است بالضروره و اما بیان ملازمه پس بجهه اینکه مقصود عمده از نصب خلیفه و حجه اعلام مجهولات و حل مشکلات و کشف معضلات مردم است و اگر چنان بود که همه مردم همه چیزی را میدانستند و محتاج بسؤال از کسی نبودند شاید که خلیفه و حجتی از برای ایشان لازم نبود و اگر گوئی که شاید فائده خلیفه و حجه سیاست مردم باشد بر گناهان و خطاهای ایشان گوئیم گناه و خطائیکه موجب تادیب و سیاست است چه آن گناه و خطا واقع شده باشد یا هنوز واقع نشده باشد و ممکن الوقوع باشد لا محاله

سبب و علة آن گناه و خطا جهل باشد و جهل موجب سؤال باشد و سؤال باید از خلیفه و حجه بشود پس در هر صورت مسئول خلیفه و حجه است و آن غیر

معصوم نیست یضروره المذهب پس اهل ذکر در آیه که مسئولند غیر معصومین نیستند و کفایت میکند آنچه که گفتیم از جواب از برای اهل صدق و صواب و نعوذ باللّه من کل مسرف مرتاب و الیه اعود و الیه مآب جواب از سؤال سوم میگوئیم و اما آنچه که گفتید که شرط وجوب سؤال عدم علم است پس گفتید که منحصر نیست طریق علم بقول معصوم علیهم السلام بلی هر دو قضیه را مسلم و مقبول میداریم شرط وجوب سؤال عدم علم است و الا لازم میآید بر خدایتعالی ایجاب تحصیل حاصل و آن ظاهر القبح و از پروردگار حکیم محال است و نیز منحصر نیست علم فی الجمله بکلیه اشیاء و موجودات از محسوسات و معقولات و منقولات بقول معصوم علیهم السلام بلکه از طرق دیگر نیز مانند حس و تواتر و نقل ثقات و عقل سلیم در بعضی از معقولات و غیر اینها میتواند علمی حاصل شد و لکن سخن ما در احکام دینیه است از اصولیه و فروعیه و علم بآن حاصل نمیشود مگر از قول کسیکه صاحب دین و شرع علم آنرا در نزد او گذاشته است که به بندگان او سبحانه برساند و آن کس البته نمی باشد مگر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام پس واجب کرده خواهد بود سؤال را از ایشان سلمنا که قلیلی از احکام از غیر طریق ایشان علم بآن تواند حاصل شد و لکن ما بأدله

و براهین قاطعه ثابت کرده ایم که علم از غیر طریق ایشان مطلوب و مرضی خداوند سبحانه نیست و عمل

بچنین علمی باطل و مردود است چنانکه میفرماید لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهٰا وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقیٰ وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوٰابِهٰا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ آیا نمی بینید که اگر مولائی امر کند بنده خود را که داخل خانه من شود از در خانه نه از دیوار و پشتبام و فلان متاع را بیاور پس عبد داخل خانه شود از دیوار و پشتبام و متاع را بیاورد امتثال امر مولی نکرده خواهد بود و مستحق مذمت و عقاب خواهد بود هم بواسطه عدم امتثال و هم بواسطه تصرف در دیوار و پشتبام که مولی نهی از آن کرده بود و جای آن نیست که عبد گوید که مطلوب تو دخول در خانه و آوردن متاع بود و من امتثال کرده ام از هر جا که رفته باشم و بسا باشد که مصلحتی در خود باب و طریق باشد که ما ندانیم و دخول خانه و آوردن متاع بهانه باشد و خصوصا در حق مولی ما که خداوند عالمست که میدانیم بالبداهه که محتاج باعمال و عبادات ما نیست پس بسا باشد که مراد و مطلوب اصلی و مقصود حقیقی او از شرع شرایع و جعل احکام تعظیم و تکریم و تعلیۀ شأن خواص بنده گان خود از انبیاء و اوصیاء باشد در نزد سایر بنده گان و خلایق خود و بر اینمعنی شواهد بسیار است که از آن جمله امر بسجود ملائکه است آدم علیه السلام را با اینکه ملائکه در عبادات و اعمال خود که مأمور بآنها بودند محتاج بآدم علیه السلام نبودند و همه از جانب پروردگار جل ذکره بوحی و الهام

بایشان میرسید پس خدایتعالی تعلیم کرد بآدم علیه السلام اسمائی

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 123

را که ملائکه نمیدانستند و اقرار بندانستن خود آنها را نمودند پس خدایتعالی امر کرد آدم (ع) را که خبر ده بملائکه آن اسماء را پس چون خبر داد بایشان آنها را حضرت حق عز و علی احتجاج کرد بر ملائکه بعلم آدم (ع) بآنچه آنها نمیدانستند بر فضیلت و عظمت و کرامت آدم (ع) بر ایشان پس ایشانرا امر کرد بسجود از برای او یعنی بتعظیم و اطاعه او چنانکه در اخبار بسیار است و از جملهٔ شواهد آنست که حضرت رب العزه جلت عظمته واجب و لازم کرد بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان اقرار به نبوت محمد (ص) و ولایت اهل بیت او علیهم السلام و ایمان بایشانرا و بر این امر عهود و مواثیق مؤکده مشدده از ایشان گرفت بلکه آن حضرت را نبی انبیاء گردانید (ص) و دلیل بر اینمعنی گذشته از اخبار متکاثره بلکه متواتره از طرق فریقین آیه کریمه است وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثٰاقَ النَّبِيِّينَ الی قوله تعالی فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ باینکه انبیاء مأمور بودند بعمل کردن بشرایع خود یا بعضی از ایشان مأمور بودند بعمل کردن بشرایع بعض دیگر و هیچ یک از ایشان و اوصیاء ایشان مامور نبود که عمل کند بشریعه محمد (ص) پس فایده در ایمان ایشان و اقرار ایشان بنبوت آنحضرت و ولایت اهل بیت آن حضرت صلّی اللّه علیه و علیهم اجمعین نتواند بود مگر بیان مقام مرتبه ایشان و ایجاب تعظیم و تکریم ایشان بر همه انبیاء و اوصیاء ایشان پس در صورتیکه فضل و

رحمت الهی اقتضا کند ایجاب معرفه و تعظیم و تکریم این بزرگوار انرا بر سابقین پس بر این امت که امت خود حضرت

خاتم النبیین (ص) می باشند بطریق اولی اقتضا خواهد داشت و سایر شواهد و دلائل اینمطلب در محل خود مذکور است الحمد للّه الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدینا اللّه و اما اینکه گفتید که اگر چیزی قائم مقام علم باشد مغنی است از سؤال پس گفتید که ما ظنون اجتهادیه و اصول عملیه را قائم مقام علم میدانیم و بدلیل ثابت کرده ایم پس در قضیه اولی میگوئیم که این سخن بر وجه علی الاطلاق خطا است زیرا که قیام نایب در مقام منوب عنه در وقتی است که خود منوب عنه متعذر باشد و دست باو نرسد و اما در وقتیکه او ممکن باشد و دست باو برسد نیابت و بدلیت از او معنی ندارد زیرا که نایب و بدل باید در طول منوب عنه و مبدل عنه باشد نه آنکه با او معارض و مقاوم باشد چه اگر چنین باشد معلوم نمیشود که نایب کدام است و منوب عنه کدام و بدل کدام است و اصل کدام بلکه نیابت و بدلیت در اینحال بهیچوجه معنی ندارد و در قضیه ثانیه میگوئیم که ظنون و اصولی که گفتید در احکام شرعیه بهیچوجه و از هیچ جهتی قائم مقام و بدل علم نیستند نه عقلا و نه شرعا بلکه عقل و نقل منع میکنند و اباء مینمایند از نیابت و بدلیت آنها از علم و بی نیاز کردن آنها از آن هر چند که

در حال تعذر علم و انسداد باب آن باشد چه رسد بحال امکان علم و انفتاح باب آن که مدعای ماست در هر زمانی تا آخر زمان تکلیف و بادله و براهین قاطعه عقلیه و نقلیه ثابت کرده ایم آنرا چنانکه در تضاعیف فصول سابقه گذشته و در لاحقه نیز خواهد آمد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 125

و همچنین عدم کفایت ظن را از علم و ادله منع عمل بظنون و اقیسه را و وجوه بطلان ادله متمسکین بآنها را در سوابق مذکور داشته ایم و در لواحق مذکور خواهیم داشت بطوریکه از برای عاقل خبیر بصیر مهتدی سعید مخلی و مبرا از تعصب و تقلید مجال شکی و محل شبهه باقی نماند و اگر گوئی که ما می بینیم بسیاری از ظنون و اصول و امارات که شرعا قائم مقام علم میباشند باتفاق ما و شما مانند ظنی که حاصل میشود از برای شاک در نماز فریضه و ظن بوقت و قبله از برای صاحب عذر و استصحاب طهارت از حدث و خبث و استصحاب حیاه مفقود و بینه و ید و امثال اینها پس شما چگونه گفتید که هیچ ظنی و اصلی قائم مقام علم نمی شود جواب میگوئیم که بلی مسلم است و محل شبهه نیست که ظنون و اصولیکه ذکر شد قائم مقام علمند و حکم علم در آنها جاری است و لکن باز شما اشتباه کردید و موضوع سخن را گم کردید زیرا که کلام در احکام و موضوعات شرعیه است و علم بآنها بجز از قول معصوم علیهم السلام که امین و خازن شرع است حاصل نمیشود و این ظنون و اصولیکه شما

ذکر کردید و امثال اینها که جاری مجرای علمند این است و جز این نیست که محل و مجرای آنها موضوعات خارجیه جزئیه است که مشتبه میگردند بر اشخاص مکلفین که چون هر فردی از افراد مکلفین را ممکن نیست که در هر زمانی و هر مکانی که در موضوعی از موضوعات خارجیه اشتباه میکند و شک مینماید از معصوم سؤال نماید علاوه بر اینکه شأن رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه

علیهم السلام اجل و اعلی است از اینکه از ایشان پرسیده شود که قبله بکدام سمت است یا وقت نماز داخل شده یا نه یا کسی بپرسد که من الآن طاهرم یا محدث یا جامه و بدن من پاک است یا نجس یا فلان در حقیقت و واقع مال زید است یا مال عمرو و امثال اینها پس از اینجهات و جهات دیگر که موافق مصلحت و حکمت است شارع مقدس ظنون و اصولرا در موضوعات خارجیه جزئیه قائم مقام علم گردانید و حال اینکه اگر ظن شخصی در وقتی در یکی از موضوعات خارجیه بر خطا رود و نقص و ضرر معتدبه بر دین وارد نیامده خواهد بود و در عفو کردن خدا آن را مفسده و خلاف مصلحتی نخواهد بود بخلاف استعمال ظنون و اصول در احکام و موضوعات شرعیه که مخرب بنیان دین و قامع و قالع اصول شرع متین است این هذا من ذاک پس این نقضی که کردید باطل و بیوجه و بیهوده بود و هیچ راهی بقضیه کلیه مبرمه محکمه ما ندارد پس سالم ماند استدلال ما بآیه شریفه فَسْئَلُوا

أَهْلَ الذِّكْرِ بر مدعی و مطلوب از اشکال مسئول در سؤال بتوفیق اللّه الکبیر المتعال و هو الهادی الی الرشد و الکمال عن الغی و الضلال و جواب از سؤال چهارم آن است که میگوئیم همچنانکه در زمان حضور ائمه علیهم السلام علم بقول و فرمودۀ ایشان ممکن و میسر بود همچنین بواسطه علم جمی که از احادیث خود از برای شیعیان خود گذاشته اند و بدست امناء و خزان خود از شیعیان سپرده اند در زمان غیبت قائم ایشان صلوات اللّه علیه و علیهم و عجل اللّه فرجه نیز علم بقول و فرمودۀ

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 127

ایشان در احکام دینیه و مسائل شرعیه ممکن و میسر است بلکه در اینزمان بمراتب ممکن تر و سهل تر است زیرا که جمیع علومیکه ما محتاج بآنهائیم و از معصومین علیهم السلام رسیده است همه را در کتب معدوده جمع کرده اند و ما آن کتب را همیشه با خود میتوانیم داشت در سفر و حضر و شب و روز در هر زمان و هر مکان بخلاف زمان حضور که بسیار اتفاق می افتاد که شخص محتاج بحکم مسئله شود و دست او بذیل خدمت امام علیهم السلام یا یکی از ثقات شیعیان یا کتب و اصول ایشان که از شدت خوف و تقیه پنهان می داشتند و اظهار نمی نمودند نمیرسید پس در حیرت میماندند و اگر هم از اصول و کتب ایشان یافت می شد هر یک قلیلی و مختصری بود از احادیث متفرقه که بسا میشد که یک مسئله را که محل حاجت بود اگر بصد اصل رجوع میکردند نمی یافتند بر خلاف زمان غیبت که علماء حدیت و امناء اخبار

اهل البیت علیهم السلام اصول و کتب اصحاب ایشان علیهم السلام را جمع و تصفیه و تهذیب نموده تبویب و ترتیب دادند و صاف و خالص همه را در مجلدات معدوده مضبوط و مخزون داشته اند که از برای هر کسی تناول آنها و التقاط درر و جواهر مطالب در آنها مقدور و میسور باشد خصوصا در زمان ما که للّه الحمد و المنه که ارتفاع تقیه و هم انطباع کتب علمیه کرارا بعد مرار در بسیاری از امصار حاصل و متحقق است بنحویکه نسخ هر کتابی از کتب علمیه از کثرت وجود بیشماره و نامعدود است پس ایها السائل الجاهل و المستشکل الغافل چگونه منع و استبعاد کردی که در زمان غیبت علم بقول و احکام اهل

بیت عصمت علیهم السلام حاصل گردد و اگر گوئی که احادیث مجموعه در این کتب معروفه از کجا علم و یقین دارید که همه قول و فرمودۀ معصومین علیهم السلام است.

جواب گوئیم که ما ادله و براهین علمیه این احادیث را در فصول سابقه از این کتاب بطور اکمل و استقصاء مندرج و مبین داشته ایم پس مراجعه و مطالعه کن و در اعاده و تکریر سآمت و ملالت خواهد بود پس اگر گوئی که سلمنا که همه این احادیث و اخبار مضبوطه در کتب معروفه متداوله در دست شیعه علمی السند و قطعی الصدور باشند و لکن از کجا و چگونه کفایت میکنند جمیع مردمرا در جمیع احکامیکه در وقایع و بدایع مختلفه ایشانرا اتفاق میافتد و محل احتیاج میشود تا ظهور دولت حقه عجل اللّه ظهورها جواب گوئیم که ما اینمطلب را

نیز مفصلا و مشروحا در سابق مذکور داشته ایم و مجمل از مفصل آن است که نیست حکمی از احکام شرعیه فرعیه که محل حاجت و سؤال امت باشد تا روز قیامت مگر آنکه همین احادیث معروفه که ما حجت کرده ایم کفایت و رفع حاجت از آن می کنند هر چند که باخذ عمومات اصول کلیه باشد و اگر حکمی باشد که در عمومات و خصوصات احادیث یافت نشود باز باکی نداریم زیرا که هر چه که باشد از تحت ادله احتیاط و ادلۀ سعه و رفع در مالا یعلمون و ادلۀ تخییر بعد از تعذر ترجیح و احتیاط بیرون نخواهد بود و عمل بهمه اینها عمل بعلم و یقین است و معذلک کله اگر فرض کنیم که حکمی از احکام وقتی اتفاق افتد که احادیث بهیچوجه وفا بآن نکنند و هیچ حکمی از برای آن

از احادیث استنباط نشود میگوئیم که آن بسیار شاذ و نادر است پس اگر ما در آن قضیه بسنک جهاله مخالفه حکم واقعی الهی کنیم نقص و ضرر معتد به بر دین و شرع وارد نمی آید و امید عفو و غفران نیز از خداوند رحمن داریم بر خلاف شما که در هیچ حکمی از احکام شرعیه قولیه و عملیه خود علم و یقین ندارید مگر در قلیلی از قلیل از احکام ضروریه و نحو آن بسبب آنکه از جهه شوائب نفسانیه و وساوس شیطانیه و شکوک و شبهات مخالفین و تسویلات و تلبیسات عقول ناقصه ضعیفه احادیث ماثوره از اهل عصمت علیهم السلام را تصحیح و تسقیم کردید و از درجه علم و یقین تنزیل

نمودید پس عمل باحتیاط را نیز موجب زحمت و حرج دیدید پس بدلائل واهیه که بخیالات و استحسانات نفسانیه خود بهم بافته بودید ظنون و اصول اجتهادیه را حجت پنداشتید و قواعدی از جانب خودتان از برای آنها وضع نمودید که هر یک محل هزار گونه اختلاف و اعتلال و ایراد و اشکال است و چنین اصول سخیفه را علم می پندارید و نام آن را علم میگذارید و احادیث مأثوره از اهل بیت علیهم السلامرا که از خزائن امناء و ثقات بیرون آمده از ایندرجه هم نازل میکنید و بقدر ظنون و اصول اجتهادیه هم اعتبار نمیکنید و عاملین بآنها را طعن میزنید و سخریه می کنید بلی انصاف میدهم که شما هم از روی عمد و قصد نمیخواهید که ضلالت را بر هدایت اختیار نمائید و حق را بباطل بپوشانید ولی هر عیب و علتی که هست در اسماع و ابصار قلوب است یا از ما یا از شما إِنّا أَوْ إِيّاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِى ضَلٰالٍ مُبِينٍ هر چه باشد شما خود دانید و ما خود دانیم کاری با یکدیگر

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 130

نداریم هر کس راه خود را گرفته سلوک نماید تا به بیند بکجا میرسد لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِىَ دِينِ پس از مجموع آنچه که تحریر و تقریر یافت مبین و مبرهن شد که آیه کریمه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع و نوریست لامع بر اینکه واجب است بر جمیع امت در هر زمان الی یوم القیمه در هر حکمی از احکام شرعیه که محتاج بآن میشوند از رسول صلّی اللّه

علیه و آله و ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان مگر کسی که عدل وثقه باشد از شیعیان ایشان و هیچ حکمی را نگوید مگر از فرموده ایشان (ع) اذن و رخصت داده باشند در عمل کردن بروایت او و هر چند که از شیعیان ایشان نباشد مانند عمار ساباطی و بنی فضال و غیر ایشان که سابقا مفصلا ذکر یافت و باقی نمیماند از برای خبیر بصیر مهتدی چیزی از شک و شبهه و ارتیاب و اللّه الهادی الی الحق و الصواب و عنده حسن المآب و حسن الثواب فرمود و نیز خداوند عز و جل میفرماید وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و بدرستیکه ثابت است که اولی الامر ائمه علیهم السلام اند مترجم گوید که اینجمله جزء وسط است از آیه پس ترجمه ظاهریهٔ آیه بتمامها چنین است و چون بیاید ایشانرا امری از امن یا خوف فاش میکنند او را و اگر رد میکردند و واگذار مینمودند آن امر را بر رسول صلّی اللّه علیه و آله و بصاحبان امر از ایشان هر آینه می دانستند او را آن کسانیکه استنباط میکنند و بیرون میآورند او را از معادن علم از جملهٔ

ایشان و اگر نه آن بود که فضل خدا و رحمه او بر شما است هر آینه پیروی میکردید شیطانرا مگر کمی از شما این ترجمه آیه است پس در اینجا دو مطلب است:

اول بدانکه مراد از اولی الامرهم در این آیه و هم در آن آیه که میفرماید یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ

أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ائمه اثنا عشر علیهم صلوات اللّه الملک الاکبر می باشند بضروره مذهب شیعه و بدلاله اخبار متکاثره بلکه متواتره مأثوره از فریقین در هر دو آیه و هم بقول جمیع مفسرین خاصه و بعضی از مفسرین عامه و هم بادله عقلیه چند که از جمله آنها دلیلی است که تقریر آن این است که میگوئیم پروردگار تعالی اطاعه اولی الامر را و رد هر امریرا بسوی ایشان واجب کرده و کسی که اطاعه او و رد امر بسوی او واجب باشد باید معصوم باشد از کذب و خیانت و خطا و نسیان و الا لازم میآید بر خدایتعالی که گاهی بندگان خود را بامر فاسد و قبیح و ناپسند اندر اندازد و این البته بر او سبحانه روا نباشد پس باین برهان اولوا الامر که واجب است طاعه ایشان ورد امر بسوی ایشان معصومند و معصوم بعد از رسول (ص) از مردان امت نیستند مگر این دوازده نفر که ما ایشانرا امام میدانیم صلوات اللّه علیهم بالاجماع المرکب حجه علی اهل الاجماع و للاخبار المتواتره المرویه من الفریقین و دلیل دیگری که تقریر آن اینست که میگوئیم مراد باولی الامر در دو آیه ظاهر آن نتواند بود زیرا که ظاهر آن بالعموم شامل میشود جمیع فرمان روایان راحتی فساق و فجار

و جهال و ظلام و این البته مراد خداوندی نیست بدوجهه یکی آنکه اکثر فرمانروایان هر چند که از مسلمین و مؤمنین باشند اهل گناه و اسرافند بالبداهه و اطاعه اهل گناه و اسراف جایز نباشد بالضروره و لقوله تعالی وَ لٰا تُطِیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِینَ و قوله

جل ذکره وَ إِنْ تُطِعْ أَکْثَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ الی غیر ذلک من الآیات و الادله و جهه دوم آن است که اطاعه جمیع فرمان روایان هر چند که از اهل اسلام و ایمان باشند محال و ممتنع است زیرا که اختلافات بسیار و مناقضات و تعارضات بیشمار که در آراء و اهواء ایشان بلکه در آراء و اهواء هر یک از ایشان است و موجب اوامر و نواهی و احکام ایشان میگردد پس اطاعه همه ایشان لازم دارد جمع میان مختلفات و متناقضاترا و آن محال است بالضروره و تکلیف محال نیز از خداوند عدل حکیم محال است بلا شبهه پس از این برهان که منحل میشود بدو برهان معلوم شد که مراد از اولی الامر در دو آیه همه صاحبان فرمان نیستند بلکه بعض ایشانند و لکن بعض مبهم یا مخیر نیز نیستند بلکه بعض معین از ایشانند و آن بعض معین البته نیستند مگر ائمه اثنا عشر صلوات اللّه علیهم اجمعین بالاجماع المرکب حجه علی اهله للاخبار الکثیره المأثوره من الطائفتین و همچنین مراد باهل استنباط مذکور در آیه ائمه اثنا عشر علیهم السلام میباشند چنانکه در اخبار بسیار از طرق شیعه وارد شده است و استنباط در لغه بمعنی بیرون آوردن است و اما استنباط ائمه علیهم السلام نه بمعنی اجتهاد برأی و قیاس است چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه معنی آن این است که خداوند تبارک

وِ تعالی معادنی و خزائنی از علوم نا متناهی در سینه های پر نور ایشان کَمِشْکٰاةٍ فِیهٰا مِصْبٰاحٌ فرو گذاشته پس هر وقت که علم چیزیرا

اراده کنند بید ولایت با مفتاح مشیت در گنجینه را بگشایند و علم آن چیز را بیرون آورند بدون آنکه حاجه بفکری و نظری و ترددی و تاملی و مدتی و مقدمه بوده باشد چنانکه حق جل و علا میفرماید وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ مطلب دویم بدانکه دلالت آیه شریفه وَ لَوْ رَدُّوهُ بنفسها بر مقصود و مطلوب ما که وجوب رجوع است در احکام دینیه و مسائل شرعیه برسول (ص) و ائمه علیهم السلام و اخبار مأثوره از ایشان نه غیر ایشان یا بتفصیلی که سابقا ذکر شده است خوب واضح و صافی و وافی نیست و ایراد و اشکالرا در آن محل و مجال هست الا آنکه چون ضم کنیم آیه را باحادیثی که مشتملند بر اینکه ائمه علیهم السلام در مقام تاسف و شکایت از مخالفین و مبتدعین عاملین بآراء و اهواء و مقائیس و مقیمین فساق و فجار و ظلمه در مقام ایشان علیهم السلام باین آیه استشهاد میفرمودند و آنرا تلاوت مینمودند دلالت آن بر مطلوب تمام میشود فان اهل البیت ادری بما فی البیت فهم علیهم السلام اعلم و ادری بما فی الکتاب لانهم معه و هو معهم الی یوم یقوم الحساب فرمود و نیز خداوند عزیز جل ذکره میفرماید وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ و بدرستیکه ثابت شده است که راسخان در علم ائمه علیهم السلامند مترجم گوید که اینجمله نیز جزء وسط آیه است و ترجمه ظاهر آیه شریفه چنین

است اوست آن کسیکه فرو فرستاد بر تو کتابرا که بعضی از آن آیاتی

است که محکمند یعنی لفظ و معنی آنها واضح و روشن است و محل شبهه و احتمال نیست و بعضی از آن آیات دیگری است که متشابهند یعنی لفظ یا معنی آنها واضح و روشن نیست بر هر کسی و در نزد اکثر مردم مشتبه و محتمل معانی متعدده است پس اما کسانیکه در دلهای ایشان کجی و میل از جانب حق میباشد پس پیروی میکنند و می گیرند آنچه را که متشابه است از قرآن بجهه فتنه جوئی و بجهه طلب کردن آنچه احتمال میدهند از معنی آنکه موافق مراد و مقصود باطل ایشان است و حال آنکه نمیداند معنی متشابه قرآنرا مگر خدای و ثابتان در علم که میگویند ایمان آوردیم بمتشابه قرآن چنانکه ایمان آورده ایم بمحکم آن همگی از نزد پروردگار ماست و پند نمی گیرند مگر صاحبان عقلهای پاک بی عیب این ترجمه آیه است پس بدانکه دلالت این آیه بر مقصود و مطلوب ما که انحصار علم و احکام دینیه و مسائل شرعیه است در رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع بایشان نه غیر ایشان بدینوجه است که معانی مشکلات و متشابهات قرآنرا کسی بجز راسخان در علم بعد از خدایتعالی نمیداند و همچنین اخبار متشابهه مجمله و مشکله بدلالت حدیث صحیح مسلم اللفظ و المعنی که فرمودند همچنانکه در قرآن محکم و متشابه است در اخبار ما نیز محکم و متشابه هست پس رد کنید متشابه آنها را بمحکم آنها مانند قرآن تا اینجا منقول از مضمون حدیث است پس معلوم شد که علم کتاب و مجملات کتاب و سنت

منحصر در راسخین در

علم می باشد یعنی کسانیکه ثابتند در علم بنحویکه بهیچ تشکیکی و تلبیسی بشک و تزلزل نمی افتند و مراد بایشان بدلالت احادیث متکاثره رسول (ص) و ائمه علیهم السلام است و کسانیکه خوشه چینی از خرمن ایشان کرده و علم صافی شافی وافی نورانی از خدمت ایشان اخذ و تحصیل نموده مستفاد از بعض احادیث چنان است که آنها را نیز راسخان در علم میتوان گفت مانند قمر که کسب ضوء و نور از شمس مینماید و معذلک او را نیز می نامند بلکه گاهی او را و شمس را تعبیر بنیرین می نمایند فبالجمله این آیه کریمه بانضمام حدیث متشابهات اخبار که ذکر شد رد و ردع است بر اجتهاد مجتهدین در آیات و اخبار متشابهه و مجملات و مشکلات آنها و استنباط احکام شرعیه از آنها باصول مبتدعه و قواعد مخترعه ظنیه که از طریق هدایت نرسدیه و از بیت علم بیرون نیامده و در میان خودشان محل اختلافات بسیار و اختلالات بی شمار است پس در احکامیکه استنباط میکنند از متشابهات و مجملات آیات و اخبار بدون استدلال و استشهاد بحدیث اهل بیت علیهم السلام بلکه می کنند بدلایل نظریه که تحصیل آنها را از اصول و قواعد مخترعه ظنیه نموده اند عمل بآن احکام که بی شبهه و بدون کلام جایز و روا نیست بدلالت آیه کریمه فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ الخ و همچنین احکامیکه از ادلۀ عقلیه ظنیه خود که دلیلی و شاهدی از احادیث اهل بیت علیهم السلام بر آنها نیست استنباط می کنند و اما احکامیکه از ظواهر آیات محکمه و احادیث مبینه استخراج مینمایند عمل بآنها

نیز جایز نیست

زیرا که ایشان بسبب اجتهاد و تاویلات منهی عنها ..... و در عمل بقول مفتی معتبر است عدالت بالاتفاق و اگر تو گوئی که خدایتعالی فرموده است [و الراسخون فی العلم از کجا ثابت شد انحصار علم در اهل بیت علیهم السلام و متابعین ایشان و عاملین باحادیث ایشان جواب گوئیم که این مدعی در نزد ما بادله و براهین قاطعه ماضیه و آتیه ثابت و معلوم است و شکی و شبهه نیست که منحصر است علم خاصه علم باحکام الهیه باین خانه فَمَنْ شٰاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شٰاءَ فَلْيَكْفُرْ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ فرمود و در آن خبریکه مروی و مستفیض است از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و صحه آن محل اتفاق خاصه و عامه است چنان است که فرمود «انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی» مترجم گوید که در اینحدیث شریف ادعای تواتر لفظا و معنی ممکن است هر چند که در لفظ آن اندک اختلافی و زیاده و نقصانی هست که مخل بمعنی نیست و در بعض طرق آن زیاده این جزء هست «انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و حاصل معنی حدیث این است که فرمود بدرستیکه من بخلافهٔ خود میگذارم در میان شما دو چیز گران را که اگر چنگ زنید در آنها هرگز گمراه نشوید و آنها کتاب خدا و اهل بیت منند و این دو با یک دیگرند و هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من در سر حوض کوثر و در

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)،

اینجا چند مطلب است اول آنکه معلوم و مسلم طرفین است که در زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله علم باحکام دین و شریعه آن حضرت منحصر بود در اخذ و تحصیل از خود آنحضرت پس همچنین بعد از آن حضرت منحصر میشود در اخذ و تحصیل از خلیفه و جانشین آنحضرت زیرا که خلافترا هیچ معنی نیست مگر آنکه هر امریکه وظیفه مخلف باشد وظیفه خلیفه نیز باشد و از جمله وظایف رسول صلّی اللّه علیه و آله بیان احکام دین مبین و شرع متین و انحصار علم بآن احکام در اخذ و تحصیل از آن حضرت است پس از وظایف خلیفه آن حضرت نیز همین خواهد بود و خلیفه آن حضرت بنص اینحدیث و غیر اینحدیث هیچکس و هیچ چیز نیست مگر کتاب خدا و اهل بیت آن حضرت علیه و علیهم الصلوه زیرا که گذاشتن این دو در میان امت بجز خلافه معنی مفید دیگری ندارد خصوصا که در بعض طرق حدیث بجز لفظ «تارک مخلف» مذکور است و علاوه بر این قضیه «ان تمسکتم بهما لن تضلوا» بر اینمدعی دلیلیست قاطع و شاهدی است عادل مطلب دویم عترت و اهل بیت آنحضرت نبودند در زمانی که اینحدیث را فرمود مگر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام چنانکه سابقا اشاره بآن و بعض دلائل آن شد و حال اینکه احدی از مسلمین احدی را بجز این چهار بزرگوار ادعا نکرده است که در زمان آن حضرت از اهل بیت آن حضرت محسوب می بوده باشد پس نه امام دیگر علیهم السلام را نیز ما از اهل بیت

آن حضرت میشماریم بتصدیق و تنصیض این چهار بزرگوار که بدلالت اینحدیث شریف و ادلۀ عصمت و تطهیر و ولایت و غیر آنها قول ایشان حق و مصدق

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 138

است پس عترت و اهل بیت آنحضرت منحصر شد در این سیزده بزرگوار علیهم صلوات اللّه العزیز الجبار.

مطلب سوم اذن و رخصت در تمسک بثقلین بعد از رسول صلّی اللّه علیه و آله ثابت و معلوم است باینحدیث شریف و غیر آن و در تمسک بغیر آنها ثابت و معلوم نیست بلکه منع از تمسک بغیر آنها ثابت و معلوم است و همچنین هدایت یافتن و گمراه نشدن بسبب تمسک بثقلین باینحدیث و غیر آن معلوم و متحقق است و بغیر آنها معلوم و متحقق نیست بلکه ضلال و گمراهی در تمسک بغیر آنها متحقق و معلوم است مطلب چهارم جزء مزیدی که از بعض طرق حدیث نقل کردیم دلالت میکند بر اینکه کتاب و عترت با یک دیگر متلازمین و دست بگردنند و هرگز از یکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و از برای جدا نشدن ایشان از یکدیگر هیچ معنی معقول و متصور نیست مگر آنکه عترت از غیر کتاب حکم نمیکنند و بغیر آن عمل نمی نمایند و تفسیر و تاویل کتاب را و ظواهر و بواطن و اشارات و لطایف آنرا بجز عترت کسی نمیداند و بیان نمیتواند و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و فریضه و رخصت و مکی و مدنی و حضری و سفری و سایر اصناف و اقسام آنرا کسی بجز ایشان نمی شناسد لٰا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ پس چون

این چهار مطلب دانسته شد معلوم و ثابت میشود که منحصر است هدایت بحق بعد از رسول صلّی اللّه علیه و آله در تمسک بثقلین و تمسک بایشان معنی ندارد مگر اخذ

علم باحکام دینیه و مسائل شرعیه از ایشان و اخذ از کتاب فقط بدون بیان عترت کافی نیست و موجب هدایت نمیشود بلکه مورث غی و ضلالت است زیرا که تقریر و تحقیق شد که کتاب با عترت ملازم است و از او جدا نمیشود و معنی آن نیز بیان شد پس اخذ از کتاب فقط نه از اخذ کتاب خداست بلکه اخذ از آراء و اهواء است و ازین جهه است که در تفاسیر مفسرین و تاویلات مأولین اختلافات و اختلالات بسیار بلکه بیشمار است و حال اینکه در مرادات حضرت حق جل و علا اختلافی و اختلالی معقول و متصور نیست پس بنابر آنچه که تقریر شد استنباط احکام از کتاب عزیز بدون بیان اهل بیت علیهم السلام جایز نیست بلکه اثم و فسوق است و اما اخذ از اهل بیت علیهم السلام فقط بدون آنکه شاهدی بر قول ایشان از ظاهر کتاب باشد جایز بلکه واجب و لازم است زیرا که بدلالت این حدیث شریف و ادلۀ عصمت و طهارت و نحو آنها ثابت و متحقق است که ایشان علیهم السلام بغیر کتاب خدا قولی و عملی ندارند و بسا باشد که بتأویل باطنی قرآن که از رسول صلّی اللّه علیه و آله بایشان رسیده است حکم فرمایند و ما ندانیم و علاوه بر این مستفاد از احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه و

قول کثیری از علماء ربانیین و مخلصین ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین چنان است که از قرآن سور و آیات بسیار بلکه بیشتر از آنچه که در دست ما هست نقص و اسقاط شده است و قرآن تمام بی عیب و نقص در نزد ایشان علیهم السلام است پس بسا

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 140

هست که حکم ایشان از روی آیه باشد که در قرآن ما موجود نیست هر چند که قضیه نقص قرآن در نزد علماء شیعه محل اختلاف و تناظر و تشاجر است و اینجا محل تحقیق آن نیست و بالجمله حکم از روی کتاب منحصر است بکسی که علم کتاب در نزد او است و آن کسی است که منزل بصاحب کتاب میفرماید قُلْ کَفیٰ بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتٰابِ- فرمود و در خبر مستفیض از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله است که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق مترجم گوید ترجمهٔ حدیث چنین است که فرمود صفه اهل بیت من مانند صفه کشتی نوح است که هر کس که داخل شد در آن نجات یافت از طوفان و هر کس که رو گرداند از آن و داخل نشد در آن غرق شد پس بدانکه اینحدیث نیز در شهرت و صحه در ما بین فریقین مانند حدیث شریف ثقلین است و دلالت آن بر مدعی واضح و روشن است بدرستیکه تمثیل و تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح علیه السلام اقتضا کند که هر کس که داخل شود در ایشان نجات یابد و هر

کس که از ایشان رو گرداند و باز ماند غرق شود پس داخل شدن در اهل بیت علیهم السلام معنی ندارد مگر موالاه و متابعه و اطاعه ایشان و تطبیق قول و عمل باقول و عمل ایشان در جمیع اقوال و احوال و اعمال و از برای تخلف از ایشان معنی متصور نیست مگر مخالفه ایشان در آنچه که ذکر شد و این اقتضا میکند وجوب اخذ احکامرا از احادیث ایشان علیهم السلام لا غیر پس نجاتی که جزای دخول در زمرۀ

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 141

ایشان و در ولایت ایشان است نجاه از درکات هاویه و غرقی که جزای تخلف از ایشان است غرق در ورطه عقوبات و هلکات اخرویه خواهد بود اعاذنا اللّه من ذلک برحمته انه رحیم ودود و فرمود و در احتجاج طبرسی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که در روز غدیر فرمود الا ان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیها و اعرفها و آمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد فامرت ان آخذ البیعه علیکم و الصفقه منکم لقبول ما جئت به عن اللّه فی علی امیر المؤمنین و الائمه من بعده یا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا فی محکماته و لا تنظروا فی متشابهاته فواللّه لن یبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی آنا آخذ بیده مترجم گوید اینحدیث شریف جزء یسیریست از حدیث طویلی که شیخ احمد ابن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و

آله در روز غدیر در ضمن خطبه بلیغه طولانی فرمود و ترجمه جزء مذکور با توضیح اندکی چنین است که آگاه باشید بدرستیکه حلال و حرام بیش تر است از اینکه من بشمارم آنها را و بشناسانم بشما آنها را و امر کنم بهمه حلالها و نهی کنم از همه حرامها در یک ایستاد نگاه پس چون این ممکن نبود از اینجهه امر کرده شده ام من از جانب خدایتعالی که بیعه بگیرم بر شما و دست در دست من گذارید از برای قبول کردن آنچه که من آورده ام آنرا از جانب خدایتعالی در باب علی که امیر مؤمنان است و امامان

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 142

بعد از او ایگروه مردمان تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات آنرا و نظر کنید در محکمات آن و نظر مکنید در متشابهات آن پس بخدا سوگند که هرگز بیان نکند کسی از برای شما زواجر قرآنرا یعنی آیاتی را که منع میکنند از محرمات و مکروهات و روشن نمی نماید احدی از برای شما تفسیر قرآن را مگر این کسیکه من دست او را گرفته ام یعنی علی علیه السلام تا اینجا ترجمه جزء مذکور از حدیثست و دلالت آن بر مدعای ما در دو موضع است یکی قضیه حلال و حرام که مفاد سخن آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله آن است که چون ممکن نیست از برای من بیان همه حلالها و حرامها بهمه احکام آنها از برای همه مردم که هستند و می باشند تا روز قیامت پس از اینجهه خدایتعالی امر کرده است مرا که ائمه بعد از خود در میان مردم نصب نمایم که معصوم باشند

از جهل و کذب و خطا تا اهل هر عصری احکام حلال و حرام خود را از ایشان توانند تحصیل کرد و اول ایشان علی علیه السلام است و دلاله این سخن بر انحصار علم باحکام در ائمه علیهم السلام و وجوب اخذ از ایشان نه غیر ایشان حتی از احادیث مخلفه از ایشان خصوصا در زمان غیبت قائم ایشان علیه و علیهم السلام واضح و مستغنی از تقریر و بیان است زیرا که اگر جایز می بود اجتهاد در احکام و عمل بظنون یا اخذ از مجتهدین و ظانین یا از غیر ائمه علیهم السلام حتی صحابه هر آینه آنحضرت در آن مقام بیان می فرمود و تعیین نمیفرمود اخذ از ائمه علیهم السلام را (بقیه در صفحه مقابل است)

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 143

(بقیه ترجمه) و دیگر قضیه منع از نظر در متشابهات قرآن و تعیین امیر المؤمنین علیه السّلام از برای بیان زواجر قرآن و ایضاح تفسیر آن است پس اگر جائز میبود تفسیر بآراء و تأویل بعقول هر آینه بیان میفرمود و تخصیص و حصر در امیر المؤمنین علیه السّلام نمیفرمود پس معلوم شد از این حدیث که استنباط احکام نظریه از قرآن و غیر آن بدون آنکه دلیلی و شاهدی از قول ائمه علیهم السلام بر آن باشد باطل و محض عصیان است وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِیهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِینٌ فرمود و نیز در احتجاج طبرسی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که فرمود «ایها الناس علی بن ابیطالب فیکم بمنزلتی فقلدوه دینکم و اطیعوه فی

جمیع اموركم فان عنده جمیع ما علمنی اللّه عز و جل من علمه و حكمه فاسئلوه و تعلموا منه و من اوصیائه» مترجم گوید ترجمۀ اینحدیث شریف آن است كه ای گروه مردمان علی بن ابیطالب در میان شما بمنزلۀ من است پس تقلید كنید او را یعنی قلاده اطاعه او را بگردن خود اندازید در دین خود و فرمان برداری كنید او را در جمیع امور خود پس بدرستی كه در نزد او است همه آنچه كه تعلیم كرده است خداوند عز و جل بمن از علم خود و حكم خود پس سؤال كنید از او و علم بیاموزید از او و از اوصیاء او بعد از او تا اینجا ترجمه حدیث شریف است و دلالات آن تفصیلا بر مدعای ما واضح و روشن است و محتاج بتقریر نیست و اجمال آن این است كه آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله امر كرده است مردمرا در جمیع امور ایشان بتقلید ائمه علیهم السلام و اطاعه ایشان و سؤال از ایشان و تعلم از ایشان پس هر گاه كسی در امری از امور بغیر قول ایشان علیهم السلام اعتقاد و عمل نماید مخالف امر رسول صلّی اللّه علیه و آله خواهد بود و مخالف آن حضرت مخالف خدا و مستحق آتش جهنم است چنانكه میفرماید وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ صلّی اللّه علیه و آله الخ و اگر گوئی كه شمول اینحدیث زمان حضور ائمه علیهم السلامرا مسلم است و اما زمان غیبت امام علیه السّلام از كجا و چگونه جواب گوئیم كه شما مقبول و مسلم دارید علم رسول صلّی اللّه علیه و آله را

بغیبت قائم علیه السّلام و طول آن پس اگر در اینزمان تکلیف

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 144

از برای مردم تکلیف دیگری بود غیر تکلیف زمان حضور ائمه علیهم السلام مانند عمل بظنون و اجتهادات و نحو آن هر آینه بیان میفرمود یا در این حدیث یا در وقت دیگر پس اگر میگوئید که بیان فرموده است هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ و اگر میگوئید که بیان نفرموده است «فقد ثبت المطلوب» پس دعوی شما از چه رو و از چه را هست فَمٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلٰالُ فرمود و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله مروی است که فرمود «لا خیر فی العیش الا فی رجلین عالم مطاع و مستمع واع» روایت کرده است اینحدیثرا ثقه الاسلام در کافی مترجم گوید که ترجمه اینحدیث شریف چنان است که هیچ خیری نیست در زندگی مگر در دو کس یکی عالمی که فرمان او را برند و دیگر شنونده که نگاهدارنده باشد آنچه را که شنیده است این ترجمهٔ حدیث است و دلالت آن بر مدعی از اینجهه است که منحصر است خیر در عالم و در متعلم بسماع از عالم که آنچه را که شنیده و آموخته در گوش هوش خود محفوظ دارد و فراموش نکند پس عمل بظن و اجتهاد برأی داخل در هیچ یک از این دو موضوع نیست پس خیری در آن نخواهد بود و هر چه که خیری در آن نباشد لا محاله شری در آن خواهد بود یا لغو خواهد بود و لغو نیز باطل و منهی عنه است چنانکه میفرماید وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

فرمود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مروی است که فرمود «الا ان العلم الذی هبط به آدم من السمآء الی الارض و جمیع ما فضل به النبیون الی خاتم النبیین عندی و عند عترتی فاین تیاه بکم بل این تذهبون» روایت کرده است اینحدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود.

مترجم گوید که ترجمه حدیث چنان است که آگاه باشید بدرستیکه آن علمی که آدم علیه السّلام از آسمان بزمین فرود آورد و جمیع آنچه که تفضیل داده شدند بسبب آن پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله بر سایر خلایق همه آنها در نزد من و در نزد فرزندان من است پس در کجا سرگردان می شوید شما و بکجا میروید این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی یکی از جهه آن است که محصور فرمود علم را

در خود و در امامان از فرزندان خود علیهم السّلام و دیگر آنکه توبیخ و ملامت فرمود بر رفتن بجای دیگر یعنی بر اخذ علم و احکام از غیر خود و امامان از فرزندان خود علیهم السّلام پس واجب گردانید اخذ علم و احکامرا از خود و امامان از فرزندان خود- علیهم السّلام هر چند که از احادیث مأثوره ثابته از ایشان باشد و مراد از عترت آنحضرت یازده امام بعد از آن حضرت علیه و علیهم السلام اند زیرا که سایر فرزندان آن حضرت یا ناقص بودند و یا جاهل محض و هیچ یک عالم مفترض الطاعه نبود بضرورت المذهب و دیگر از این حدیث معلوم شد که هر چه که غیر علم است تیه

است که عبارت از حیرت و سر گردانی باشد هر چند که ظنون اجتهادیه و استدلال بعقول ناقصه واهیه باشد که در لسان ائمه علیهم السلام معبر است بقیاس و اول من فعله الوسواس الخناس نعوذ من شره برب الناس فرمود و روایت کرده است صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود من اخذ علمه من کتاب اللّه و سنه نبیه صلّی اللّه علیه و آله زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ دینه من افواه الرجال ردته الرجال و روایت کرده است اینحدیثرا ثقه الاسلام در کافی نیز.

مترجم گوید ترجمۀ حدیث چنان است که هر کس که اخذ کند علم خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر او صلّی اللّه علیه و آله کنده شود کوهها از جای خود پیش از آنکه کنده شود آن کس از دین خود یعنی آن کس محکم تر است بر دین خود از کوهها بر جای خود و هر کس که اخذ کند دین خود را از دهان مردمان برگردانند او را مردمان از دین او و این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و دلالت آن بر وجوب سماع از کتاب و سنه و منع از قول و عمل بتقلید غیر معصوم بیّن و روشن است و اللّه هو الحق المبین فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از حضرت باقر علیه السّلام که آنحضرت چنین تلاوت نمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان خفتم تنازعا فی امر فأرجعوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم قال کیف یأمر بطاعتهم و یرخص فی منازعتهم انما قال ذلک

للمأمورين الذين قيل لهم

سفينه النجاه - ترجمه (فيض)، ص: 146

أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ مترجم گويد در اينجزء از آيه شريفه كه ميفرمايد «يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اختلافى و سخنى نيست و جزء بعد از آن در قرآن متداول در ميان ما اينچنين است فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِي شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ و در روايت على بن ابراهيم از حضرت صادق عليه السّلام چنين است فان تنازعتم فى شيى ء فردوه الى اللّٰه و الى الرسول و الى اولى الامر منكم و در بعض نسخ حاكيه از تفسير على بن ابراهيم بجاى لفظ فردوه فارجعوه نوشته شده است و در تفسير عياشى بسند خود و در كافى بدو سند روايت كرده از بريد عجلى كه حضرت باقر عليه السّلام چنين تلاوت فرمود فان خفتم تنازعا فى امر فردوه الى الله و الى الرسول و الى اولى الامر منكم الا آنكه در بعض نسخ حاكيه از يكى از دو طريق و در اين نسخه كه در نزد ما است از اين رساله بجاى لفظ فردوه فارجعوه مرقوم است و در بعضى از طرق مذكوره كه چون امام عليه السّلام آيه را باين شكل تلاوت نمود و فرمود كه چنين نازل شده است پس مترجم گويد كه چون ما اين اخبار را صحيح و معتمد ميدانيم بنا بر اصوليكه سابقا ذكر كرديم پس شكى نداريم كه اين جزء از آيه شريفه باين شكلى كه مذكور است در مصحف ما نازل نشده است بلكه بشكلى نازل شده است كه حاصل ترجمه ظاهريه آن اين است كه در هر امريكه

محل نزاع میشود رجوع کنید بخدا و برسول و بصاحبان امر از خودتان و لکن بملاحظه اختلافاتیکه در لفظ آن است چنانکه ذکر شد ما در لفظ آن توقف داریم و واگذار می کنیم آنرا بخدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اینکار از برای ما سهل است زیرا که ائمه علیهم السلام ما را امر کرده اند که قرآن را تلاوت کنیم چنانچه از مردم آموخته ایم و معذلک این اختلاف مخل بمعنی نیز هست پس بحث در آن مهمی نمی باشد و بعد از آنکه حضرت باقر علیه السّلام آیه شریفه را بنحویکه برید از آن حضرت روایت کرده است تلاوت نمود فرمود که چگونه امر میکند خدا مردمرا بطاعه اولی الامر و رخصت میدهد ایشانرا در منازعه کردن با اولی الامر این است و جز این نیست که فرموده است اینرا بکسانیکه

امر کرده است ایشانرا و ایشان آن کسانی هستند که گفته شده است بایشان أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ در آیه شریفه تا اینجا ترجمهٔ حدیث شریف است با توضیح و تحقیق فی الجمله پس بدانکه مراد آن حضرت از آن سخنی که در آخر حدیث فرمود از آنجائیکه فرمود کیف یأمر یعنی چگونه امر میکند تا آخر آن است که اگر آنچه که در مصحف مردم است فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ صلّی اللّه علیه و آله درست باشد لازم میآید که حاکم منحصر باشد در خدا و رسول پس همه امت حتی اولی الامر برابر و یکسان باشند با هم پس جایز باشد تنازع در احکام در

میان اولی الامر و غیر ایشان و قول اولی الامر بر غیر ایشان حجه و لازم الاطاعه نباشد و این چگونه میتواند بود و حال اینکه خدایتعالی در صدر آیه امر کرده است مردمرا باطاعه اولی الامر مانند اطاعه خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله پس آنچه که در مصحف مردم است از این جزء آیه که ذکر شد درست نیست و حق آنست که گفته شد که چنین نازل شده است «الی اللّه و الی الرسول و الی اولی الامر منکم» تا اینکه مناقض با صدر آیه نباشد تا اینجا بیان مراد امام علیه السّلام است و اما دلالت اینحدیث شریف بر مدعای ما از این را هست که واجب کرده است پروردگار جل ذکره بر بنده گان خود در هر امری که محل نزاع باشد فعلا یا قوه رجوع بخود و برسول خود صلّی اللّه علیه و آله و باولی الامر را و گذشته از دلاله اخبار متکاتره بلکه متواتره از فریقین شکی و شبهه نیست در نزد شیعه از اینکه مراد از اولی الامر ائمه علیهم السلامند نه غیر ایشان پس مراد از رجوع بخدا رجوع بکتاب خداست چنانکه در بعض روایات تصریح بآن شده است و رجوع برسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام رجوع بسنت و قول ایشان است پس حاصل آن شد که خدایتعالی امر کرده است بنده گان خود را در احکام شرعیه بلکه غیر شرعیه نیز که صاحب شأنی باشد و محل نزاع باشد فعلا یا قوه مانند احکام طبیّه که رجوع نمایند بکتاب و سنه پس تو چه خواهی گفت آیا خواهی گفت

که خداوند سبحانه

حصر فرموده است مرجع احکامرا در کتاب و سنه یا خواهی گفت که امر مطلق است و افاده حصر نمیکند و اثبات شیی ء نفی ما عداه نمینماید یا طرق دیگر غیر این دو طریق که فی الحقیقه یک طریقند نیز داریم مانند طرق عقل و اجماع و اجتهاد برأی و ظن و نحو اینها پس اگر قول اول را گوئی اقرار کرده خواهی بود بمدعای ما و مطلوب ما ثابت میشود و اگر قول ثانی را گوئی جواب گوئیم هٰاتُوا بُرْهٰانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ سخن بی دلیل را عقلا قبول نمیکنند اگر دلیلی بر طریقیت غیر کتاب و سنه از آنچه که گفتید یا نگفتید دارید بیاورید مگر بعض دلائل علیله سخیفه و شبهات واهیه ضعیفه که در کتب خود ذکر کرده اید و ما عمدهٔ آنها را در اینرساله و ترجمه آن باطل کرده ایم و ابطال همهٔ آنها از آشامیدن آب سرد گوارا از برای تشنه حریص آسانتر است بلکه دلیلی از ادله شما باقی نمانده است که خود شما آنرا بایرادی یا نقضی باطل نکرده باشید و اگر گوئی که اینحدیث خبر واحد است و موجب علم و عمل نمیتواند بود و خصوصا قرآن را که بآن نمیتوان ثابت کرد که چنانکه بوده است و خصوصا که اختلاف چند در الفاظ حدیث هست و خصوصا که قرآن ما معروف و متواتر است و طرح متواتر بخبر واحد نشاید پس چگونه شما استدلال می کنید باینحدیث بر مطلوب خود جواب گوئیم که چنین باشد و مضمون اینحدیث نسبت بقرآن مجید ثابت و متحقق نباشد بلکه فرضا اینحدیث ضعیف بلکه

مجعول باشد و آنچه که در قرآن متداول است از آیهٔ شریفه درست باشد و لکن برای شما ثمری نمی بخشد و فایده ندارد بلکه آیه شریفه بر همین نحویکه در قرآن متداول است مطلوب و مدعی ما را ثابت می کند از دو موضع یکی آنکه میفرماید أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ پس اگر شما مطاع و متبع دیگر غیر خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام می شناسید بنمائید و ثابت کنید و دیگر آنجا که میفرماید فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ پس شکی نیست که رد برسول بالملازمه شامل میشود رد بائمه علیهم السّلام را زیرا که ایشان

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 149

علیهم السلام خلیفهٔ آنحضرتند پس هر چه که وظیفه آن حضرت است وظیفه ایشان است پس شما اگر مرجعی غیر از خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام که فی الحقیقه هر سه یک مرجع و یک طریقند می شناسید بیان کنید و ثابت نمائید تا ما نیز متابعه شما کنیم بلکه آخر آیه شریفه که میفرماید ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا صریح است در اینکه بجز خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مرجعی و مرادی نیست زیرا که حضرت حق جل ذکره رد بسوی خود و بسوی ایشان علیهم السلام را در تأویل خیر و احسن شمرده است از غیر آن پس غیر طریق رد بسوی خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام لا محاله مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح یا تسویه مرجوح بر راجح هر یک قبیح است عقلا

و خدا راضی نمیشود و نمی پسندد هیچ قبیحی را عقلا و شرعا و هر چه را که خدایتعالی راضی نباشد بآن البته ساخط است بآن و نهی فرموده است از آن پس نتیجه مقدمات آنست که غیر طریق رد بسوی خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام یعنی سماع از کتاب و سنت از طرق عقلیه و غیرها مسخط خدا و منهی عنه باشد پس سالک آن داخل باشد در این آیه کریمه ذٰلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مٰا أَسْخَطَ اللّٰهَ وَ کَرِهُوا رِضْوٰانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ فرمود و نیز در کافی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود «کل علم لا یخرج من هذا البیت فهو باطل و اشار بیده الی بیته» «و قال اذا اردت العلم الصحیح فخذ عن اهل البیت فانا روِیناه و اوتینا شرح الحکمه و فصل الخطاب ان اللّه اصطفینا و آتانا ما لم یؤت احدا من العالمین» مترجم گوید ترجمه حدیث که مشتمل است بر دو حدیث چنان است که آن حضرت فرمود هر علمی که بیرون نیامده باشد از این خانه باطل است و اشاره فرمود بدست خود بسوی خانه خود و فرمود که چون علم صحیح را جوئی پس بگیر آنرا از اهل این خانه پس بدرستیکه ما بار کرده شده ایم آنرا مانند شتر آبکش یعنی ما حاملان علم صحیحیم از جانب خدا پس فرمود و داده شده ایم شرح حکمت را و فصل خطابرا بدرستی که خدایتعالی بر گزید ما را بر همه خلائق و عطا فرمود بما آنچه را

که عطا نفرموده است باحدی از عالمیان

این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و مراد از حکمت دلائل عقلیه و از فصل الخطاب دلائل لفظیه است چنانکه از مجموع احادیث و تفاسیر حاصل میشود و این دو مجمع جمیع علوم صحیحه اعمال صالحه است و دلاله اینحدیث شریف بر مدعی و مطلوب ما واضح تر و روشن تر است از اینکه بیان کرده شود و بیانی صریحتر و شریحتر از آن نشاید وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلّٰا أُولُوا الْأَلْبٰابِ فرمود و در کافی روایت کرده است از حمزه طیار که او عرض کرد بر حضرت ابی عبد اللّه بعضی از خطبه های پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السّلام را تا چون رسید بموضعی از آن فرمود آن حضرت بحمزه که بس کن و باز ایست پس فرمود حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام «لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الّا الکف عنه و التثبت و الرد الی ائمه الهدی حتی یحکموکم فیه علی القصد و یجلو عنکم فیه العمی و یعرفوکم فیه الحق» قال اللّه عز و جل فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ مترجم گوید که ترجمه اینکلام آن حضرت چنان است که میفرماید جایز نیست شما را در آنچه وارد میشود شما را از آنچه که نمیدانید مگر باز داشتن خود را از آن و توقف در آن و رجوع کردن بائمه هدی علیهم السلام تا اینکه محکم کنند شما را در آن براه راست و بردارند از شما در آن کوری جهل را و بشناسانند بشما در آنواقعه حق را خدایتعالی میفرماید فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ تا اینجا ترجمه کلام امام علیه السّلام است و تفسیر

آیه شریفه با بیان کافی وافی شافی در اول فصل گذشت و دلاله اینحدیث بر وجوب رجوع در احکام باحادیث ائمه علیهم السلام و وجوب توقف و احتیاط در ما لا نص فیه و منع از اجتهاد و عمل بظنون و اصول مخترعه بیّن و روشن است و محتاج نیست به بیان و تطویل و اللّٰه یقول الحق و هو یهدی السبیل فرمود و نیز در کافی در باب ضلال روایت کرده است باسناد خود که حضرت صادق علیه السّلام فرمود «اما انه شر علیکم ان تقولوا بشیی ء ما لم تسمعوه منا مترجم گوید ترجمه آنست که آگاه باشید بدرستیکه شر بزرگیست بر شما

که بگوئید چیزیرا مادامیکه نشنیده باشید از ما این ترجمه حدیث است و دلالت آن نیز بر وجوب سماع و حرمه اجتهاد برأی و ظن و لزوم احتیاط در ما لا نص فیه روشن و مستغنی از بیان است وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ* فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود «من دان اللّٰه بغیر سماع عن صادق الزمه اللّٰه التیه الی العنا و من ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه اللّٰه فهو مشرک و ذلک الباب المکنون علی سرّ اللّٰه المکنون» مترجم گوید ترجمه حدیث آنست که فرمود هر کس که پرستش کند خدا را بچیزیکه نشنیده باشد آنرا از صادقی لازم میگرداند خدایتعالی بر او حیرت و سرگردانیرا تا اینکه برنج و عذاب افتد و هر کس که ادعا کند شنیدن را از غیر آن دری که خدایتعالی گشوده است پس او

مشرک است بخدا و آن دری است که پوشیده شده است بر سرّ پنهان خدا این ترجمه حدیث است و مراد از صادق معصوم است زیرا که غیر معصوم لا محاله خالی نیست از احتمال گناه و هر گناهی چه قول باشد و چه فعل منافی است با صادق بودن فاعل آن در بندگی خدا پس اطلاق صادق بر وجه حقیقت بر او نشاید چنانکه بر اهل بیان پوشیده نیست و علاوه بر این در تفسیر قول خدای تعالی وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ احادیث بسیار بطریق خاصه و عامه از رسول امین صلّی اللّه علیه و آله و ائمه صادقین علیهم السّلام وارد شده است که مراد امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السّلام اند و علاوه بر این چون شخص مکلف باشد بسماع از صادق پس احراز موضوع بطور علم بر او لازم باشد و علم قطعی بصادقیت احدی بجز معصوم که تحرز او از کذب و خطا ببرهان قاطع ثابت شده است حاصل نمیشود و اما اگر معصوم امر کرده باشد باخذ از غیر معصوم پس اخذ از او فی الحقیقه عمل بقول معصوم است و اگر بر خلاف حق باشد اعذار آن بر معصوم خواهد بود و اما آن بابی که اشاره بآن فرمودند شکی نیست که مراد از آن رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام اند چنانکه در احادیث بسیار فرموده اند و بعضی از آنها در سوابق ذکر شد پس دلالت حدیث بر حصر طریق در سماع از معصوم صریح و بیّن است و چون بادله و براهین ثابت شد که احادیث متداوله

در دست ما مانند کتب اربعه و امثال آنها قول معصومین علیهم السلام است و غیر از آنها از قول معصوم چیزی در دست نداریم و مکلف باحکام شرعیه نیز میباشیم پس ثابت شد وجوب عمل باین احادیث و حرمت عمل بغیر آنها از آنچه که دلیل شمرده اند آنرا یا غیر آنها و اما عمل بکتاب عزیز پس هر چند که آنهم دیانت است بسماع از صادق و لکن در آن کلامی است که سابقا مذکور گردیده و لب لباب آن این است که کتابرا علمی است و علم آن در نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام است خاصه چنانکه خود فرموده است وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود «لا یسع الناس حتی یسئلوا و یتفقهوا و یعرفوا امامهم و یسعهم ان یاخذوا بما نقول و ان کانب تقاه» مترجم گوید ترجمه حدیث شریف آن است که جایز نیست مرد مرا قولی و عملی تا اینکه سؤال کنند و تفقه نمایند و امام خود را بشناسند و جایز است مردم را که اخذ کنند و اعتقاد و عمل نمایند بآنچه که ما میگوئیم و هر چند که از روی تقیه باشد این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و واضح تر از این چنان است که میفرماید شرط است در صحه اعتقادات و اعمال سه چیز یکی از آنها معرفه امام است و دیگر سؤال از امام یا کسی که امام نصب کرده باشد او را خصوصا یا عموما و دیگر تفقه یعنی بکار

بردن فهم چنانکه باید و شاید و مراد بآن در اینجا آن است که چون شخص حدیث معصوم علیهم السلام را شنید باید چنانکه او را ممکن است فهم و دانش و بینش خود را در نکت و زوایا و خفایای آن بکار ببرد مثلا عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان آنرا ملاحظه نماید و همچنین حقیقه و مجاز و اشتراک و اشتقاق آنرا و قرائن جلیه و خفیه داخلیه و خارجیه آنرا بفهمد تا اینکه مراد را منطوقا و مفهوما کما ینبغی تحصیل نماید پس با وجود این سه شرط قول و عمل جایز و صحیح و بی خلل باشد و بعد از آن میفرماید که باید مردم تسلیم و اطاعه کنند گفته ما را و عمل کنند بهر چه که ما گفته ایم هر چند که از روی تقیه گفته باشیم و نباید که تعرض و تعلل نمایند تا اینجا ترجمه حدیث است با توضیحی بیشتر و دلالت آن بر

عدم رخصت در قول و عمل بدون معرفه امام و بدون سؤال از امام و بدون تفقه در کلام امام علیه السّلام واضح و روشن است و همچنین دلالت آن بر تسلیم قول امام و عمل بآن هر چند که از روی تقیه باشد بیّن و هوید است و حاصل مدلول آن وجوب سماع و تسلیم مسموع است از حجج ذی الجلال در جمیع اقوال و اعمال وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ إِلّٰا فِی ضَلٰالٍ.

فرمود و روایت کرده است در کافی باسناد خود از زراره و محمد بن مسلم و برید عجلی که گفتند حضرت صادق

علیه السّلام فرمود بحمران بن اعین در جواب چیزیکه سؤال کرده بود از آن حضرت «انما یهلک الناس لانهم لا یسئلون».

مترجم گوید ترجمه آن چنان است که اینست و جز این نیست هلاک میشوند مردم بعله اینکه ایشان سؤال نمیکنند و دلاله حدیث بر وجوب سؤال در احکام دینیه و مسائل شرعیه و جایز نبودن عمل بظنون عقلیه صریح و روشن است و اما اختصاص سؤال بمعصوم علیهم السلام یا کسیکه معصوم آنرا نصب کرده باشد خصوصا یا عموما پس آن بادله دیگر از عقل و نقل معلوم و محقق است و محل شک و ریب نیست وَ لٰکِنَّ الظّٰالِمِینَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ فرمود روایت کرده است محمد ابن عمر بن عبد العزیز کشی باسناد خود از حریز که گفت داخل شدم بر ابی حنیفه و در نزد او کتابهای بسیار بود که حایل شده بود در میان من و او پس گفت بمن که این کتابها همگی در طلاق است من گفتم که ما همه اینها را جمع میکنیم یعنی مندرج میدانیم در قول خدای تعالی یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ ابو حنیفه گفت که تو نمیدانی چیزیرا مگر بروایت گفتم آری گفت چه میگوئی در بنده مکاتبی که مکاتبه او بهزار درهم شده است پس نهصد و نود و نه درهم آنرا ادا کرده است پس زنائی از او سر زده است پس چگونه حد میزنی تو او را حد بنده یا حد آزاد من گفتم که معین میکند حد او را حدیثی که خبر داد مرا محمد بن مسلم از حضرت ابی عبد اللّه جعفر علیه

السّلام که علی علیه السّلام چنان بود که حد میزد مکاتب را بیک تازیانه و بثلث تازیانه و بنصف تازیانه و ببعض تازیانه بقدر آنچه ادا کرده بود از مال المکاتبه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 154

پس ابو حنیفه گفت که هر آینه بپرسم از تو مسئلۀ را که در آنچیزی وارد نشده باشد پس چه میگوئی در شتریکه از دریا بیرون آید حلال است یا حرام گفتم اگر هم خواهد شتر نباشد بلکه گاو باشد حیوانیکه از دریا بیرون آید اگر فلس داشته باشد ما آنرا میخوریم و الّا نمیخوریم.

مترجم گوید اینحدیث دلالت میکند بالفحوی بر اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام بغیر قول معصوم که از خود ایشان علیهم السلام شنیده باشند یا از راوی ثقه که از ایشان روایت کرده باشد عمل نمیکردند و معروف از ایشان در آن ازمنه چنین بوده است بحدیکه مطعون عامه واقع شدند در این باب و معلوم است که تحرز ایشان از عمل بغیر قول معصوم نبوده است مگر بعله نهی ایشان علیهم السلام از آن پس بقضیه اشتراک در تکلیف ثابت میشود که این نهی شامل است اهل زمان غیبت امام علیه السّلام را و باب مفتوح از برای اخذ بقول معصوم علیهم السلام اهل زمان غیبت را منحصر است در احادیث مأثوره موروثه از ایشان علیهم السلام که در میان قدماء شیعه معروف و متداول بوده است و عمده و اکثر آنها کتب اربعه و سایر کتب صدوق علیه الرحمه و نهج البلاغه و محاسن برقی و امثال اینها است از کتبی که الیوم در میان ما هست و دست ما بآنها میرسد بلکه همین

مقدار از احادیث ایشان که در دست ما هست و تناول آن ما را ممکن است عموما و خصوصا کافی و وافی است ما را در تمام آنچه که محتاجیم ما بآن از احکام بتفصیلی که سابقا شرح یافت و للّه المنه علی ذلک و له الحمد فی الاخره و الاولی فرمود و اخبار از این قبیل از شماره بیرون است مترجم گوید که بلی اخباریکه دلالت میکند بر حصر طریق علم و احکام دینیه و مسائل شرعیه در اخذ از قول معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه ثقه باشد و عدم کفایت غیر اینطریق از طرق در مقام دیانت و عبودیت بسیار بسیار بلکه بیرون از حد شمار است گذشته از بسیاری از آیات قرآنیه که صریح و ظاهر در این مطلبند و گذشته از براهین و دلائل عقلیه که دلالت قاطعه بر آن دارند و آنچه که از اخبار مذکوره در دست ما هست توان گفت که از هزار متجاوز است بعضی از آنها در اینفصل

از اینرساله مذکور شد و برخ دیگری در اینفصل و فصل دیگر مذکور خواهد شد و شاید که جمله از آنها را هم فقیر مترجم در بعض تذییلات اضافه نماید و اینمقدار از برای تنبیه زکی عاقل و هدایت ضال عاقل کافی و کافل است و باقی را در محال خود تتبع میتوان نمود و اللّه المستعان فرمود و روایت کرده است شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از محمد بن محمد بن عصام رضی اللّه عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب کلینی از اسحق بن یعقوب

که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی اللّه عنه و روایت کرده است اینحدیث را احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی ایضا در کتاب احتجاج و محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی در کتاب رجال خود و شیخ طوسی در اختیار رجال کشی از اسحق ابن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی اللّه عنه که برساند از برای من خدمت حضرت حجه صلوات اللّه و سلامه علیه مکتوبی را که سؤال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل شده بود بر من پس وارد شد در توقیع مبارک بخط مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه الصلوه و السلام که مرقوم فرموده بودند اما آنچه که سؤال کرده بودی از آن خدا تو را ارشاد کند و توفیق دهد تا اینکه فرمود «و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه اللّه علیهم» مترجم گوید ترجمۀ کلام معجز نظام آن امام اعلی مقام و آن خلیفۀ ملک علام و بقیه اهل بیت کرام علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلوه و اکمل التحیه و السلام چنان است که میفرماید و اما حوادثیکه واقع میشود شما را پس رجوع کنید در آنها براویان حدیث ما پس بدرستیکه ایشان حجه منند بر شما و من حجه خدایم بر ایشان و در بعض طرق حدیث بجای «و انا حجه اللّه علیهم» چنین است «کما انا حجه اللّه» پس بنا بر این ترجمه چنانست که بدرستی که ایشان حجه منند بر شما چنانکه من حجه خدایم و در اینحدیث شریف ذکر چند مطلب لازم

است بعون اللّه تعالی مطلب اول در صحه سند اینحدیث در نزد احدی از شیعه شبهه و دغدغه نیست

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 156

نه از محدثین و نه از فقهاء بلکه از قطعیات ایشان است که اینکلام کلام امام علیه السّلام است و جمع کثیری از عظماء محدثین آنرا روایت کرده اند مطلب دویم مراد از رواه حدیث ایشان علیهم السلام کسانی هستند که معروفند بروایت حدیث اهل بیت علیهم السلام و اینکار صناعت و شأن و عادت ایشان است بحدیکه معنون باین عنوان گردیده اند نه هر کسی که اتفاقا حدیثی از احادیث ایشان را در کتاب خود ذکر کرده باشد یا بلکه کتابی هم در حدیث نوشته باشد چه بمجرد تحریر یا تقریر چند حدیث عنوان راوی حدیث متحقق نمیشود و اعتباری بروایت چنین کسی نیست زیرا که تا کسی تمرن و تعود در امری نداشته باشد صحه و سقم افراد و جزئیات آن امر و نکت و قرائن خفیه آنها و خصایص و خصوصیات ظاهریه و باطنیه آنها را ادراک و تمییز نمی نماید و بصیرت و خبرت تامه در آن بهم نمیرساند تا محل اعتبار و اعتماد باشد و شکی نیست که اینمقدار در راوی حدیث مطلوب است تا در مقام اخذ احکام شرعیه از روایات او معتمد و معتبر باشد و البته معلوم است که شیخ طوسی و معاصرین او و متقدمین بر او از محدثین شیعه در این مرتبه از این امر بوده اند و متأخرین از او بودن ایشان در اینمرتبه ثابت نیست و اما اعتبار ثقه بودن راوی هر چند که ظاهر اینحدیث دلالت بر آن ندارد و لکن از

ادلۀ عقلیه و نقلیه مستفاد و ثابت گردیده است مطلب سوم آیا بودن روات حدیث حجه امام علیه السّلام بر مردم چه معنی دارد آیا حجه بودن ایشان همان در اخذ احکام دینیه و مسائل شرعیه است یا آنکه در تمام وظائف امامت نیابت و خلافه دارند ظاهر حدیث شریف همان معنی اول است و معنی ثانی ثابت و متحقق نیست مطلب چهارم از آنچه که ذکر شد معلوم میشود که فقهاء اصولیه از شیعه که تعبیر از ایشان بمجتهدین میشود داخل در رواه حدیث اهل بیت علیهم السلام که امر برجوع بایشان شده است نیستند هر چند که بعضی از احادیث ایشان علیهم السلامرا در کتب خود ذکر کرده باشند بدو عله یکی آنکه مأمون نیست فتوای

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 157

ایشان از اینکه بآراء خود در آن حکم کرده باشند و دیگر آنکه خود ایشان اقرار دارند باینکه عنوان ایشان در حکم و فتوای روایت نیست بلکه رأی و اجتهاد بظنون و اصول است و از اینجهه استکه میگویند چون مجتهد بمیرد قول او نیز مرده است و باطل شده است پس تقلید او ابتداءا یا مطلقا جایز نیست پس با وجود این ادعای ایشان نیابت عامه را از امام علیه السّلام در جمیع وظائف امامت چگونه است و از چه جهه است «ان هذا الا اختلاق و افتراء علی الله سیجزیهم وصفهم انه حکیم علیم» مطلب پنجم در حدیث شریف فرقی نیست در میان راوی حی و میت بلکه موت راوی موجب هیچ شکی و شبهۀ در اعتبار روایت او نمیشود زیرا که چون راوی بمیرد روایت او که قول معصوم

علیهم السلام است نه میمیرد و همیشه زنده و پاینده است و الّا بایستی که اعتباری بروایات قدماء محدثین نباشد و تالی باطل است بالاتفاق بل بالضروره بلکه میگوئیم که چون عدل ثقه از شیعه که رخصه در عمل کردن بفتوای او حاصل است فتوائی بدهد پس بمیرد آنعدل ثقه رخصت در عمل بفتوای او باقیست مانند فتاوی صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و هدایه و نحو آنها چنانکه قلیلی از مجتهدین مانند صاحب قوانین و غیر او اقرار بآن کرده اند حتی گفته اند که تقلید مجتهد میت ابتداء جایز است و بالجمله ادعای فرق در میان حی و میت چه راوی باشد و چه رائی واهی و بیوجه و بی اصل است مطلب ششم در روایات معتبره مختلفه متعارضه اگر ممکن باشد ترجیح بمرجحات منصوصه پس معین است آن و الّا حکم تخییر است چنانکه در بعض احادیث وارد است و بیان اینمطلب سابقا سابغا مشروحا شده است ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنٰا وَ عَلَی النّاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لٰا یَشْکُرُونَ فرمود و در رجال کشی و در اختیار رجال او روایت کرده است باسناد خود از احمد بن حاتم ابن ماهویه که گفت نوشتم من بخدمت آن حضرت یعنی ابی الحسن ثالث که امام علی نقی علیه السّلام است سؤال کرده بودم از آن حضرت که از که اخذ کنم معالم دین خود را و برادر احمد نیر خدمت آن حضرت چنین نوشته بود و سؤال کرده بود پس نوشت آن حضرت بسوی ایشان

در جواب که فهمیدم آنچه را که ذکر کرده بودید پس اعتماد کنید

در دین خود بر کسیکه پیر شده باشد در دوستی ما و هر کسی که بسیار پیشی گرفته باشد در امر ولایت ما پس بدرستی که ایشان کفایت میکنند شما را ان شاء اللّه و روایت کرده است ثقه الاسلام کلینی از محمد بن عبد اللّه و محمد بن یحیی هر دو از عبد اللّه بن جعفر حمیری که گفت حاضر شدیم من و شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق- مترجم گوید مراد از شیخ ابی عمر و عثمان بن سعید است- تا اینکه گفت خبر داد مرا ابو علی احمد بن اسحق از ابی الحسن علیه السّلام و مراد حضرت هادی علیه السّلام است گفت احمد که سؤال کردم و گفتم بآن حضرت که با کی معامله کنم و از کی اخذ کنم احکام دین خود را و گفتار که را قبول کنم پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید ثقه و معتمد من است پس هر چه را که از جانب من برساند بتو از من رسانیده و هر چه را که بتو بگوید از جانب من پس از خود من بتو گفته خواهد بود یعنی گفته او بعینه گفته من است پس بشنو از او و فرمان برداری کن او را پس بدرستی که او محل اعتماد و محل امانت است و نیز عبد اللّه گفت که خبر داد مرا ابو علی یعنی احمد بن اسحاق که او سؤال کرد از حضرت ابی محمد امام یازدهم صلوات اللّه و سلامه علیه مثل همین سؤال را پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید

و پسرش یعنی محمد هر دو محل اعتماد منند پس هر چه را برسانند تو را از جانب من از من رسانیده اند و هر چه را که بتو بگویند پس از قول من گفته خواهند بود یعنی گفتار ایشان گفتار من است پس بشنو گفتار ایشانرا و اطاعه کن ایشانرا پس بدرستیکه ایشان هر دو معتمد و امین میباشند تا آخر حدیث و روایت کرده است احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام حسن زکی عسکری صلوات اللّٰه و سلامه علیه و در تفسیر خود آن حضرت وارد است که فرمود آن حضرت که فرمود حضرت امام حسین علیه افضل الصلوه و السلام که هر کس که پرستاری و نگهداری کند یتیمی از یتیمان ما را که بریده باشد او را از ما بلاهای ما که سبب غایب شدن و پنهان شدن ما گردیده باشد یعنی یکی از شیعیان

ما را که بواسطه جور و غلبه دشمنان دست ایشان بدامن ما نمیرسد پس باو برساند از علوم ما که بخود او رسیده تا اینکه او را براه راست و درست ارشاد و هدایت کند در جزای اینکار فرماید خداوند عز و جل ای بنده کریم مواساه کننده من سزاوارترم بکرم کردن از تو پس فرماید که ای ملائکه من بگردانید از برای این بنده در بهشت ها بشماره هر حرفی که بآن بنده من آموخته هزار هزار قصر و با آن همراه بگردانید آنچه را که شایسته است بحال او از سایر نعمتها و نیز روایت کرده است ثقه الاسلام در کافی از عمر

بن حنظله از حضرت صادق علیه السّلام گفت پرسیدم از آنحضرت که دو مرد از اصحاب ما یعنی از شیعه در میان ایشان نزاعی واقع میشود در باب دینی یا میراثی پس بحکومت میروند بنزد سلطان یا بسوی قاضیان مخالفین آیا رواست این یا نه فرمود آن حضرت هر کسیکه حکومت ببرد بنزد طاغوت یعنی سرکشان از دین خدا پس حکم کند طاغوت از برای او و او بحکم طاغوت مالیرا بگیرد پس این است و جز این نیست که حرام گرفته و خورده هر چند که حق او ثابت باشد یعنی طاغوت بحق حکم کرده باشد از برای او زیرا که او گرفته است آن مالرا بحکم طاغوت و حال آنکه خدایتعالی امر کرده است مرد مرا که کافر شوند بطاغوت عمر گفت که عرض کردم پس چکنند ایندو نفر که نزاع دارند فرمود پس نظر کنید بسوی کسیکه از خود شما باشد یعنی شیعه باشد که راوی احادیث ما باشد و نظر کرده باشد در آنچه که ما حلال کرده ایم یا حرام کرده ایم و احکام ما را دانسته باشد پس باین راضی شوند مردم بچنین کسی که حکم کننده در ما بین ایشان باشد پس بدرستی که من گردانیدم چنین کسی را عموما بر شما حاکم پس چون حکم کند چنین کسی بحکم ما و قبول کرده نشود از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده شده و بر ما رد کرده شده و هر کسی که رد کند بر ما یعنی قبول نکند امر و حکم ما را پس چنان است که رد کرده باشد بر

خدا و او بمنزلۀ شرک بخدا است و خواهد آمد تمام حدیث در محل دیگران شاء اللّه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 160

و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از محمد بن حکیم که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه فدای تو گردم ما شیعیان فقیه شده ایم در دین و خدا ما را بواسطه وجود مبارک شما اهل بیت بی نیاز گردانیده از سایر مردم حتی اینکه چنان است که جماعتی از ما هستند که هر آینه چون در مجالس می نشینند نمی پرسد یکی از ایشان مسئله را از آن دیگری مگر آنکه هم آن مسئله و هم جواب آن در نزد او حاضر است و جواب میدهد در جمله آنچه که خداوند منت نهاده بر ما بواسطه شما اهل بیت تا آخر حدیث و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از سماعه از حضرت ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السّلام که گفت عرض کردم بآنحضرت اصلحک اللّه بدرستیکه ما شیعیان جمع میشویم و مذاکره میکنیم آنچه را که در نزد ما است از علم دین پس وارد نمیشود بر ما و رو نمیدهد ما را چیزی مگر آنکه در نزد ما در باب آن چیز حکمی هست که نوشته ایم آنرا یعنی حکم هر قضیه در کتابهای ما شیعیان مسطور است و این از جملۀ انعامهائی است که خدا بر ما فرموده بواسطه شما اهل بیت و باز در کافی باسناد خود روایت کرده از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود بنویسید آنچه را که فرا میگیرید از ما پس بدرستیکه شما

نمیتوانید در خاطر نگاهدارید تا اینکه بنویسید و نیز در کافی روایت کرده باسناد خود از عبید بن زراره که گفت فرمود حضرت صادق علیه السّلام خوب نگاه دارید کتابهاتانرا پس بدرستی که شما زود است که محتاج خواهید شد بآنها و نیز در کافی روایت کرده از احمسی از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود دل انسان اعتماد و خاطر جمعی دارد بر کتابت.

مترجم گوید مراد آنست که احادیث را بنویسید که چون بدیگران برسد اعتماد و اطمینان تام بآنها داشته باشند زیرا که آنقدریکه انسان بکتابت اعتماد می کند بنقل از شفاه نمیکند البته فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از مفضل بن عمر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السّلام که بنویس و پراکنده کن علم خود را در میان برادران خود از شیعیان و چون خواهی مرد بمیراث بگذار کتابهای خود

را از برای فرزندان خود پس بدرستیکه خواهد آمد بر مردم روزگار هر جی که انس نمیگیرند در آن زمان مگر بکتابهای خود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود یکدیگر را دیدن و احوالپرسی کنید پس بدرستیکه در دیدار شما یک دیگر را زنده داشتن دلهای شما است و یاد کردن احادیث ما خواهد بود و احادیث ما مهربان میکند بعضی از شما را با بعضی پس چنانچه باحادیث ما چنگ در زنید و بگیرید درست کار و رستگار خواهید بود و اگر آنرا واگذارید و رو از آن بتابید گمراه و هلاک خواهید شد پس اخذ و تمسک کنید باحادیث ما

و من برستگار شدن شما ضامنم و نیز روایت کرده در کافی از محمّد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت عرض کردم بحضرت ابی جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی جواد صلوات اللّه و سلامه علیه که فدای تو گردم بدرستی که بزرگان گذشته ما روایتهای بسیار کرده اند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام و چون در آنزمانها تقیه از دشمنان بسیار سخت بود کتابهای خود را پنهان داشتند پس روایت نکردند مردم آن کتابها را از ایشان و چون مردند آن کتابها بما رسید مراد او آن بود که آیا میرسد ما را که روایت کنیم از آن کتابها با اینکه کسی آنها را از برای ما روایت نکرده و اجازه روایت آنها را بما نداده پس بمحض بدست آوردن آن کتب با آنکه یقین داریم که این کتب از آن بزرگان است جایز است که عمل کنیم بآنها و روایت کنیم از آنها یا نه فرمود آن حضرت حدیث کنید بآن کتابها یعنی روایت کنید احادیث آنها را پس بدرستی که آن کتابها راست و درست است.

مصنف علیه الرحمه میفرماید و در اینحدیث دلاله واضحه است بر صحه اعتماد بر کتابها و عمل کردن بآنچه که در آنها است از احکام در وقتی که آن کتابها صحیح باشد یعنی راوی آنها ثقه مأمون باشد تا منتهی شود بمعصوم علیه السّلام و فرمود حضرت باقر صلوات اللّه علیه بأبان بن تغلب بنشین در مسجد نبی صلّی اللّه علیه و آله و فتوی بده مردمرا پس بدرستی که من دوست میدارم که به بینم مانند تو کسی را در میان شیعیان

خود و فرمود

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 162

حضرت صادق علیه السّلام بفیض بن مختار که چون حدیث کردن ما را با خودخواهی پس بر تو باد باین شخصی که نشسته است یعنی ملازم او باش و اشاره فرمود بدست خود بسوی مردی از اصحاب خود فیض گفت که پس من سؤال کردم از رفقای خود از اسم آنشخص گفتند که او زراره بن اعین است و فرمود حضرت صادق علیه السّلام که خدا رحمت کند زراره بن اعین را که اگر زراره و نظراء او نبودند هر آینه کهنه میشد و از میان میرفت احادیث پدرم علیه السّلام و نیز فرمود آن حضرت که هیچ کس زنده نکرد ذکر ما اهل بیت را و احادیث پدرم را مگر زراره و ابو بصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویه عجلی اینهایند حافظان دین خدا و امینان پدرم بر احکام حلال و حرام خدا و فرمود آن حضرت که گروهی بودند و هستند که پدر بزرگوارم امین کرده بود ایشانرا بر حلال و حرام خدا و بودند ایشان صندوق علم آن حضرت و امروز هم ایشان چنین اند در نزد من ایشان امینان سرّ منند یاران پدر منند براستی و درستی چون خدایتعالی عذابی و بلائی باهل زمین اراده فرماید یعنی چون اهل زمین مستحق عذاب و بلا گردند بواسطه وجود اینگروه خدا آنعذاب و بلا را از ایشان بگرداند ایشان ستارگان شیعیان منند در حال زندگانی و بعد از مردن یعنی بعد از مردن ایشانهم شیعیان بنور احادیث ایشان راه میروند و هدایت می یابند زنده میکنند ایشان یاد پدر بزرگوار مرا ببرکت

ایشان برمیدارد و زایل میکند خدا هر بدعتی را ایشان بر طرف می کنند و نابود میگردانند از این دین مبین بر خود بستن باطل گویندگانرا یعنی چون کسانیکه بباطل ادعای خلافه و امامت میکنند خواهند که دعوی خود را محکم و مستقر و امر خود را جاری و نافذ گردانند در همه مردم اینگروه نمیگذارند که چنین شود بلکه بحجج باهره و دلائل واضحه قاهره دلهای بسیاری از مردمرا که قابل هدایتند از ایشان بر میگردانند و امر ایشانرا مغتش و مختل میگردانند و دیگر بر طرف و نابود میکنند از این دین تأویل غالیانرا یعنی چون غالیان در دین که در عقاید حقه از حد عدل و وسط گذشتند میل بجانب افراط نموده سخنان غیر مرضی در حق ائمه علیهم السلام یا دیگران از بزرگان دین یا اعیان مخالفین مانند ائمه اربعه ایشان و مشایخ صوفیه و امثالهم

گویند و آیات قرآنیه و احادیث معصومیه را موافق سخن خود تأویل کنند اینگروه تاویلات ایشانرا رد کنند و بدلائل و براهین قاطعه بطلان سخنهای ایشانرا ثابت نمایند و نگذارند که بسیاری از قلوب و اذهان که قابل هدایت و محل تابش نور ایمان است میل بایشان و سخنان ایشان نموده گمراه شوند.

مترجم گوید اصل کلام در حدیث چنین است ینفون عن هذا الذین انتحال المبطلین و تأویل الغالین این تفسیریکه از آن کرده شد از این فقیر حقیر است نه از مصنف علیه الرحمه تا مشتبه نشود برگشتیم بر سر حدیث پس بعد از اینکلام گریست آنحضرت راوی گفت که عرض کردم که کیستند اینگروه فرمود که از جمله ایشان

که درودهای پی در پی خدا و رحمت او بر ایشان باد در حال زندگی و مرده گی برید عجلی و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم میباشند و فرمود آنحضرت که مژده ده مخبتان را یعنی کسانیرا که بسیار بازگشت کننده گانند بسوی خدا ایشان برید عجلی و ابو بصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم ثقفی وزراره بن اعین هستند چهار نجیبان و امینان خدا بر حلال او و حرام او که اگر اینها نبودند هر آینه منقطع و مندرس میشد آثار نبوت یعنی دین پیغمبر از میان مردم بر طرف و ضعیف می شد و فرمود آنحضرت بعبد اللّه بن ابی یعفور چونکه عرض کرد که آنحضرت بدرستی که چنین نیست که در هر ساعتی من خدمت شما برسم و ممکن نیست مرا همه وقت آمدن بنزد شما و بسا هست که میآید مرا مردی از شیعیان شما و می پرسد از من مسئله را و نیست در نزد من هر آنچه که می پرسد فرمود چه مانع است تو را از رجوع کردن بمحمد بن مسلم ثقفی پس بدرستی که او شنیده است احادیث را از پدرم و بود در نزد او صاحب جاه و آبرو و فرمود بشعیب عقرقوفی چونکه عرض کرد بآن حضرت هر گاه که محتاج شویم ما که سؤال کنیم از چیزی پس از که سؤال کنیم فرمود بر تو باد بملازمه اسدی یعنی ابا بصیر و مروی است از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود میخهای زمین شریعه و کوههای بلند دین مبین چهار نفرند محمد بن مسلم و برید بن معویه و لیث البختری المرادی و

زراره بن اعین

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 164

و روایت کرده است ثقه الاسلام در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود بیاموزید و فرا گیرید علمرا از حاملان علم و بیاموزانید آنرا ببرادرانتان از مؤمنان چنانکه آموزانده اند آنرا بشما علماء و نیز روایت کرده است از آن حضرت که فرمود نظر کنید این علمی را که دارید که از که باز میگیرید آنرا یعنی نباید که علم را از همه کس اخذ کرد و فرا گرفت پس بدرستی که در میان شیعیان ما اهل بیت در زمان هر خلفی یعنی در عصر هر امامی چند نفر عدل درست کار راست گفتار هستند که بر طرف و نابود میگردانند از این دین تحریف غالیان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان را مترجم گوید تفسیر انتحال مبطلان در سابق گذشت و مراد بتحریف غالین آن است که غالیان چون خواهند که کلام حق را موافق اهواء فاسده و آراء کاسدهٔ خود نمایند آنرا تحریف کنند یعنی تغییر و تبدیلی در لفظ یا معنای آن بدهند و تأویل جاهلان چنان است که چون شخص جاهل عاری از علم معنی کلام حق را نداند بنظر قاصر خور تأویلی از برای آن بگرداند یعنی برای خود آن را تفسیر و توجیه نماید و این هر دو موجب ضلال و هلاک مردم گردد پس اینعدول بحجج و براهین قاطعه و علوم و انوار ساطعه خود این سه امر را از قلوب و اذهان مردم زایل و منتفی گردانند و مردم را بطریق حق مستقیم ارشاد و هدایت نمایند فرمود و در کافی روایت کرده است از حضرت

صادق علیه السّلام که فرمود نخواسته است خداوند عالم که جاری کند و تدبیر نماید اشیا را مگر باسباب پس گردانیده است از برای هر چیزی سببی و گردانیده است از برای هر سببی شرحی و گردانیده است از برای هر شرحی علمی و گردانیده است از برای هر علمی بابی سخن گوینده که می شناسد آن باب را هر کسی که شناخته است آن را و نمی شناسد هر کسی که نشناخته است آن بابها رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و بعد از آن حضرت مائیم و روایت کرده است سید رضی رضی اللّه عنه در نهج البلاغه که فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام که مائیم شعار یعنی علامات خدا و مائیم خزانه داران علم خدا و مائیم درهائی که از آنها باید داخل شد تا بخدا

رسید و البته داخل نشوید خانه ها را مگر از درهای آنها پس هر کسی که داخل شود خانه ها را از غیر درهای آن او را سارق نامند پس فرمود مصنف علیه الرحمه تا غیر اینها که ذکر شد از احادیث و روایات باین مضامین و آن بیشتر از آن است که توان ضبط کرد و بشماره در آورد و مشهورتر و روشن تر است از اینکه پنهان بماند و ظاهر و منجلی نشود و آشکارتر و واضح تر است از اینکه روایت کرده شود یعنی مضامین و مفاهیم آنها چنان بر اهل علم و ارباب نظر ثابت و متحقق است که حاجتی بروایت کردن و ذکر نمودن آنها ندارند و زود است که خواهیم افزود و زیاد کرد تو را از این گونه احادیث

در باب ذم اجتهاد ان شاء اللّه تعالی فصل هشتم در ذکر جمله از آیات و اخباریست که دلالت کننده اند بر اثبات متشابه و بیان حکم آن متشابه آن کلامی است که ظاهر نباشد آنمعنائیکه متکلم قصد کرده از آن مترجم گوید توضیح آن این است که لفظ نسبت بمعنی از حیث دلاله آن بر او بر سه قسم است صریح و ظاهر و مجمل صریح آنست که دلالت او بر معنائیکه از او اراده شود چنان واضح و روشن باشد که احتمال اراده معنی دیگر از آن نرود در نزد سامع کقوله تعالی إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ و مانند اینها و ظاهر آن است که اراده دو معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و لکن یکی از آن معانی در نظر سامع روشن تر باشد و احتمال ارادۀ آن قوی تر باشد پس آن لفظ را نسبت بآن معنی که روشن تر است ظاهر گویند و نسبت بآن معنی که روشن نیست و احتمال آن ضعیف تر است مأول نامند و مجمل آن است که اراده دو معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و هیچ یک از آنمعانی از دیگری در نظر سامع روشن تر و احتمال آن قوی تر نباشد و محتاج باشد دانستن مراد از آن ببیان خود متکلم و اجمال لفظ گاه باشد که از خود متکلم بجهه حکمتی و مصلحتی صادر شده باشد و گاه باشد که از جهه

خارجیه بهمرسیده باشد و گاه باشد که لفظ در نزد مخاطبین بآن که در زمان و مکان خطاب حاضر باشند متبین باشد بواسطه

قرینه که از برای ایشان موجود باشد و در نزد غیر ایشان بواسطه فقد آن قرینه مجمل گردد و بسا باشد که اجمال از جهه اشتباه در عین لفظ باشد که معلوم نباشد که این لفظ از متکلم بچه حروف یا بچه صیغه صادر شده و یا آنکه صیغه معلوم باشد و لکن مشترک باشد میان اسم فاعل و اسم مفعول یا در میان معلوم و مجهول مثلا و غیر اینها از اصناف اشتراک صیغ و بسا باشد که لفظ مشترک باشد در میان چند معنی باشتراک لفظی بحسب وضع لغه و سامع فاقد قرینه معینه مراد باشد و یا آنکه لفظ معنی حقیقی و مجازی داشته باشد و معنی مجازی آن در شهرت و احتمال اراده مساوی معنی حقیقی باشد و قرینه بر تعیین مراد از برای سامع نباشد و بسا باشد که لفظ مشترک معنوی باشد چون کلی در میان افراد خود پس عام یا مطلق باشد پس نسبت ببعض افراد ظاهر یا صریح باشد و نسبت ببعض دیگر مجمل باشد باین معنی که سامع بسبب مشککی شک داشته باشد در اراده متکلم آنرا نیز مانند افراد دیگر و غیر اینها از صور اجمال و بالجمله مجمل آن است که مراد متکلم از آن در نزد سامع واضح یا ظاهر نباشد پس مجمل را بجمیع اقسامه متشابه گویند چنانکه مصنف علیه الرحمه تفسیر کرد و متشابه بدین جهه گویند که معانی آن که در نظر مخاطب محتمل است که مراد متکلم باشد همگی در وضوح و عدم وضوح شبیه بیکدیگرند چنانکه واضح است.

فرمود و حکم آن یعنی متشابه آن است که رد کرده

شود بسوی محکم اگر یافت شود و آن محکم در حمل متشابه بر آن مانند تأویل متشابه است از اهلش یعنی همچنان است که اهل آن بیان مراد از آنرا کرده باشند و اگر محکمی یافت نشود که حمل بر آن شود واگذاشته میشود متشابه بر حال خود از تشابه یعنی بتشابه خود گذاشته میشود و تعیین یکی از معانی محتمله آن نسبت باراده متکلم نمیشود پس بدرستی که عمل محکم از برای مکلف که خالی از شبهه باشد در همین است که متشابه را بر تشابه خود بگذارد و تعیین مراد از آن نکند و رد کرده میشود علم آن بخدا و احتیاط

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 167

کرده میشود در عمل و جایز نیست تأویل آن یعنی بیان معنای مراد از آن از برای غیر اهل تأویل بجهه نهیی که رسیده است از آن.

مترجم گوید محکم در مقابل متشابه چنانکه در قرآن مجید نیز در آیه شریفه که خواهد ذکر شد وارد است عبارت است از کلامیکه صریح باشد در مراد متکلم یا ظاهر باشد بطوریکه نفس را سکون و اطمینان بآن حاصل شود و علم عادی که ادنی مراتب علم است و مانع از احتمال ضعیفی که محل اعتناء نفس نباشد بمتعلق خود نیست عبارت از آن است یا درجه بالاتر از آن از درجات علم بآن حاصل گردد و بالجمله محکم آن لفظی است که چون سامع بشنود مراد متکلم را از آن بفهمد بطوری که نفس او را در آن تزلزلی و ترددی نباشد پس توضیح عبارت مصنف علیه الرحمه این است که چون در آیات و اخبار کلام متشابهی

یافت شود که مراد از آن معلوم و ظاهر نباشد پس چنانچه آیه محکمه یا حدیث محکمی بوده باشد که تواند بیان مراد را از آن متشابه کند باید حمل بر آن کرد و مراد را از آن استفاده نمود و این مانند آن استکه مراد از این متشابه را از خود صاحب کلام سؤال کرده باشی و بیان نموده باشد و اگر کلام محکمی از آیات و اخبار در کار نباشد که بیان آنرا نماید باید در معنی مراد از آن متشابه توقف و تأمل نمود و علم آنرا بخدایتعالی و حجج و خلفای او که اهل آنند واگذار کرد و نباید که از پیش خود و برأی و مظنه خود حمل بر یکی از معانی محتمله آن نمود و در مقام عمل هر گاه از عملیات باشد باید احتیاط کرد که چون چنین کنی چنان است که بآیه محکمه یا حدیث محکمی عمل کرده باشی زیرا که آنچه که محکم و بی شبهه است در متشابه همان توقف و احتیاط است و آیات و اخبار محکمه در این باب وارد شده است چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء اللّه و نیز مترجم گوید که عمل باحتیاط در متشابهات و موارد شبهات اگر واجب باشد چنانکه محل کلام و نظر است لا محاله مشروط است بامکان بلکه تیسر آن و اما در صوره امتناع آن مثل آنکه مردد باشد امر در میان وجوب و حرمه و یا آنکه مورد حکم مالی باشد از میراث و غیره مردد در ما بین دو نفر یا بیشتر و مانند

اینها که احتیاط در

آن نتوان کرد و هکذا در صوره لزوم عسر و حرج که منفی اند در دین مبین حکم شبهه البته احتیاط نخواهد بود بلکه مرجع و ملجأ یکی از اصول محکمه وارده در شرع متین خواهد بود مانند کل شیی ء مطلق حتی یرد فیه نهی و لا ینقض الیقین بالشک و الناس فی سعه مما لا یعلمون و لا ضرر فی الاسلام و القرعه لکل امر مشکل و امثال اینها که در غایه کثرت و منجی و مخلص از ضلالت و حیرت می باشند و له الحمد علی ذلک فرمود و بسا باشد که لفظ متشابه را در محکم متعارض استعمال کنند یعنی چون دو حدیث بیّن الدلاله که در حکم مختلف باشند یا آیه یا حدیثی که در حد حجیت باشد چنین باشند حکم آن قضیه را که مورد آن دو دلیل متعارض است متشابه گویند مانند اخبار مختلفه که در قضایای کثیره وارد است و حکم آن بعد از تمام کردن همه مراتب ترجیح که از ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین وارد شده خیار است یعنی مخیر بودن مکلف در عمل کردن بهر یک از متعارضین یا متعارضات مترجم گوید شکی و ریبی نیست در ورود احادیث مختلفه متعارضه در قضایای کثیره بلکه اکثر قضایا و وقایع از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین و در اینکه این اختلافات از ایشان علیهم السلام بجهه حکم و مصالح و فوائدیست که عاید و واصل بشیعیان ایشان بوده و میباشد از حفظ دماء و اعراض ایشان و غیر ذلک چنانکه خود ایشان علیهم السلام در احادیث بسیار همین را بیان فرموده اند و بعد از آن هم

بسیار است که سؤال شده است از آن بزرگواران و خصوصا از حضرت صادق صلوات اللّه علیهم اجمعین که ما باختلاف احادیث شما چکنیم و چگونه عمل نمائیم در جواب سؤالات متفرقه سائلین که هر یک از ایشان در وقتی سؤال کرده بود مرجحاتی از برای عمل کردن باخبار مختلفه بیان فرموده اند که از آن جمله موافقه حدیث است با قرآن و دیگر موافقت حدیث است با سنت ثابته از حضرت نبوی صلّی اللّه علیه و آله و دیگر مخالفه حدیث است با فتاوی و آراء عامه عمیازادهم اللّه عمی و مخالفت آن است با

میل سلاطین و حکام ایشان و دیگر اشتهار روات حدیث است در میان اصحاب ائمه علیهم السّلام که راویان احادیث ایشانند و دیگر موافقت حدیث است با احتیاط و احوط بودن آن از معارض و دیگر احدث بودن آنست از معارض و دیگر اعلم بودن راوی حدیث است از راوی معارض و همچنین اعدل بودن و اورع بودن او از آن و غیر اینها از مرجحات منصوصه که در احادیث مذکور است باینمعنی که چون در یکی از دو حدیث متعارض یکی یا بیشتر از این مرجحات یافت شود مقدم است آن حدیث در عمل کردن بر آن دیگری که فاقد مرجح است و چون دو حدیث متعارض یافت شود که از هیچیک از آنها هیچیک از مرجحات یافت نشود و یا آنکه یافت شود و لکن هر مرجحیکه در یکی از آنها باشد در آن دیگری نیز باشد و یا آنکه در یکی از آنها یکی از این مرجحات باشد و در آن دیگری

مرجح دیگر باشد و لکن این دو مرجح در قوه ترجیح متساوی باشند و بالجمله دو حدیث چنان باشند که هیچیک را بر دیگری بمرجحی از مرجحات منصوصه نتوان ترجیح داد پس در اینصورت مخیر است مکلف در عمل کردن بهر یک از ایندو حدیث که خواهد این بیان اجمال عبارت مصنف علیه الرحمه است که ترجمه شد و لکن در اینجا چند سخن است اول آنکه قول مصنف علیه الرحمه و قد یطلق المتشابه علی المحکم الذی تعارضت ادلته اعم است از اخبار بلکه شامل آیات محکمه قرآنیه نیز میشود و از اینجهه بود که در ترجمه اینعبارت تمثیل بآیه و حدیث متعارضین زدیم هر چند که بعد از آن مصنف رحمه اللّه از این تعمیم عدول کرد و مورد بحث را خصوص اخبار گردانید و لکن جای عدول و اعراض از این تعمیم نبود زیرا که تعارض کتاب و سنت نیز محل بحث و نظر است و ترجیح و تقدیم هیچ یک ضروری نیست پس میگوئیم که چون در حکم قضیه حدیث صحیحی با قرآن معارضه کند و در دلالت نیز هر دو در یک درجه باشند باینمعنی که هر دو ظاهر یا هر دو صریح باشند آیا در مقام عمل ترجیح با کدام یک از آنها است اصولیه از فقهاء ما کتابرا مقدم میدارند بمرجح

آنکه سند آن قطعی و سند حدیث ظنی است و شاید که بعضی از اخباریه نیز با ایشان موافقت کرده باشد چنانکه از کلام بعضی از ایشان مینماید و اهل حق و تحقیق از اخباریه در فرض مذکور حدیث را ترجیح میدهند

و مقدم میدارند بمرجح اینکه قرآن در خانهٔ آبادهٔ نبوت و رسالت و امامت و ولایت نازل شده و علم بحقائق تنزیل و تأویل و تفسیر آن و عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن مختص بایشان است و دیگریرا البته در آن راهی و روئی نیست پس چون حکمی از آن بزرگواران علیهم السّلام صادر شود بر خلاف ظاهر قرآن البته معلوم است که در مدلول قرآن یکی از علل مذکوره از نسخ و تخصیص و تقیید و غیرها متطرق است و الّا حاشا حاشا که ایشان علیهم السلام مخالفه کتاب اللّه را نموده باشند «تعالوا عن ذلک علوا کبیرا» چنانکه خود ایشان علیهم السلام در اخبار بسیار منع و نهی فرموده اند از عمل کردن بظواهر کتاب بدون تفسیر و بیان از ایشان علیهم السلام و این قول در نزد این فقیر مختار و معتمد است و اما حجه خصم که ذکر شد جواب آن این است که چون حدیث یا غیر حدیث دلیل قطعی بر حجه وی قائم شد هر چند که خود او ظنی السند باشد در حکم قطعی السند خواهد بود و در قوه از دلیلی که خود او قطعی السند باشد کمتر نخواهد بود چنانکه مقتضای اصول شما است و مفروض ما در محل بحث حدیث صحیحی است که در نزد ما و شما حجه باشد و لا محاله حجیت آن بادلهٔ قطعیه از کتاب و عقل و اجماع بلکه ضرورت ثابت گردیده هر چند که فرضا چنانکه شما میگوئید خود حدیث ظنی السند باشد و لکن

ما بفضل اللّه تعالی و له الحمد بادله قطعیه یقینیه ثابت و متحقق کرده ایم که احادیث مرویه از ائمه دین صلوات اللّه علیهم اجمعین که از دست عدول و ثقات و امناء شیعه مانند ثقه الاسلام کلینی و صدوقین و شیخین و امثال ایشان بیرون آمده و حکم بصحت و حجیت آن کرده اند علمی السند و معلوم الصدور از ایشان علیهم السلام میباشند نه مظنون هر چند که علم و یقین ما بصدور آنها در قوه بدرجه علم و یقین بصدور کتاب کریم نرسد بجهه تفاوت درجات علم و یقین

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 171

چنانکه در سابق مشروحا بیان شد سخن دوم در قول مصنف علیه الرحمه که گفت حکم تعارض بعد از استیفاء همه مراتب ترجیح که در نصوص وارد شده خیار است اینکلام صحیح و مسلم است بچند شرط که هیچیک از آنها متحقق نیست پس مضمون اینکلام نیز مسلم و محقق نخواهد بود شرط اول آنکه همه مراتب ترجیح را از آنچه که در این ترجمه ذکر شد و آنچه که ذکر نشده از مرجحات منصوصه در یک مجلس از امام علیه السّلام صدور یافته باشد بترتیب معلومی که کاشف باشد از مراتب قوه و ضعف آنها نسبت بیکدیگر و لکن مسلم و معلوم است عدم تحقق این شرط زیرا که اخبار ترجیح مختلف و متعارضند در غایت اختلاف چنانکه در بعضی از آنها بعضی از مرجحات مذکور است که در بعض دیگر مذکور نیست و در بعضی اتفاق یکی از مرجحات شده و در بعضی بدو مرجح یا بیشتر و لکن همه آنها را حاوی و وافی نیست و حدیثی

که متضمن همه آنها باشد بما نرسیده و در بعضی از آنها مرجحات مذکوره بترتیبی ذکر شده و در بعض دیگر همان مرجحات بر خلاف آن ترتیب مذکور است شرط دوم بر تقدیر تسلیم تحقق شرط اول آنستکه تحقیق همه این مرجحات در احادیث متعارضه وجوبا و عدما ممکن و متیسر باشد و لکن مسلم و بی شبهه است که ممتنع و متعذر است زیرا که فتاوی و اقوال فقهاء عامه در هر قضیه در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام و همچنین میل هر حاکمی و سلطانی از ایشان در هر زمانی در نزد ما معلوم و مجتمع نیست تا اینکه ما در دو حدیث متعارض که در قضیهٔ وارد شده بدانیم که کدام یک موافق با تقیه است و کدام یک مخالف تا که آنرا ترجیح بدهیم چه بسا هست که در قضیه دو حدیث متعارض وارد میشود که هر یک موافق فتوی بعضی از فقهاء عامه است و ما نمیدانیم که در زمان صدور ایندو حدیث کدام یک از ایندو قول غالب و مشهور بوده و بسا باشد که یکی از آنها موافق با فتوی فقهاء ایشان و دیگری موافق با میل حکام و سلاطین ایشان باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود و همچنین است کلام در حدیث مشهور حدیث شاذ بدرستی که بعد از

اندراس و انطماس و افتقاد همه آن کتب و اصول اصحاب عظام ائمه کرام علیهم الصلوه و السلام و تابعین ایشان تا اوایل غیبت کبری که در کتب و فهارس رجالیه کثیری از آنها مذکور است و اکثر

مذکور نیست البته نمی توان علم بلکه مظنه حاصل نمود باینکه احادیثی که از هر امامی مرویست در زمان او علیه السّلام کدام یک از آنها در میان رواه مشهور و کدام یک شاذ بوده بلکه شاید که اینعلم مختص باهل همانزمان و زمان تالی آن مثلا بوده و همچنین است کلام در اعلمیت و اعدلیت و اورعیت بعضی از رواه نسبت به بعضی و همچنین احدثیت یکی از دو حدیث که از یک امام علیه السّلام وارد شده باشند در اغلب معلوم نمیشود و هکذا موافقه و مخالفه سنه نیز در بسیاری از قضایا ما را معلوم نیست زیرا که اولا در بسیاری از آنها نمیدانیم که سنت نبویه صلّی اللّه علیه و آله بر چه جاری بوده و در بعضی از آنها هم که سنت آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله بدست آمده باشد احتمال نسخ در آن می دهیم چنانکه خود ایشان فرموده اند پس از دو حدیث مختلف موافق و مخالف سنه معلوم نخواهد شد و اما موافقه و مخالفه کتاب زیاده بر آنچه که در سخن اول مذکور داشتیم از احتمال نسخ و تخصیص و غیرهما میگوئیم که اکثر قضایا و وقایع در ظاهر کتاب مبین مذکور و مبین نیست تا اینکه مرجح تواند باشد و شاید که در قلیلی از موارد تعارض مرجح تواند بود و بالجمله در اکثر موارد تعارض بلکه در غیر قلیلی از آنها ترجیح بمرجحات منصوصه از برای ما ممکن نیست شرط سوم ورود ترتیب سلیم مستقیم غیر معارض در مرجحات از ایشان علیهم السلام معلوم و مسلم است عدم آن چنانکه گذشت پس بسیار است که

در هر یک از دو حدیث متعارض یکی از مرجحات یافت شود غیر یک دیگر و یا از جهه عدم ثبوت ترتیب در میان آنها ندانیم که کدام یک اقوی است از دیگری مثل آنکه یکی از دو حدیث مثلا مخالف عامه و هم مخالف کتاب و سنت باشد و دیگری موافق هر دو باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود با اینکه ترتیب میان ایندو مرجح مختلف است در احادیث پس از جهه فقد این شرط ترجیح در کثیری از موارد

تعارض از ما ساقط خواهد بود و بالجمله بعد از فقدان این سه شرط معلوم و واضح میشود که وجوب ترجیح بمرجحات منصوصه در اکثر احادیث متعارضه بلکه غیر قلیلی از آنها از ما و امثال ما از مردمیکه دور و مهجورند از زمان صدور احکام که منتهی میشود باوایل غیبت کبری ساقط است پس حکم در آنها تخییر خواهد بود البته بلکه شیخ مشایخ شیعه ثقه الاسلام کلینی در اول کافی فرموده است عباراتی را که عنقریب خواهد ذکر شد و در آن فرموده است که ما از احادیثی که موافق با کتاب خدا باشد و احادیثی که مخالف با عامه باشد و احادیثی که مشهور بوده است روایت آنها در زمان ائمه علیهم السلام در مقابل معارضات آنها نمی شناسیم مگر کمتر آنها را و نمی یابیم چیزیرا که فرا گیرنده تر و بی شبهه تر و محکم تر باشد از اینکه علم همه آنها را رد کنیم بخود امام علیه الصلوه و السلام و گوئیم که حق و باطل و اقوی و اضعف احادیث را خودشان میدانند و

بس و ما از پیش خود از روی ظن و تخمین و مرجحات عقلیه ترجیح و تقدیم نکنیم بعضی از آنها را بر بعضی و قبول کنیم آنچه را وسعه و راحه بخشیده اند ما را در آن از اینکه در دو حدیث مختلف متعارض فرموده اند بهر یک از آن دو حدیث که اخذ و عمل کنید از باب تسلیم جایز است شما را و در وسعت میباشید تمام شد حاصل مضمون عبارت پس از این سخن ظاهر و معلوم میشود صحه آنچه که ذکر شد از اینکه باب ترجیح بر ما مسدود است الا فی اقل قلیل زیرا که چون مانند شیخ ثقه الاسلام کسیکه تمام عمر او در زمان غیبه صغری باشد که زمان اعاظم و اجلاء ثقات محدثین بلکه زمان نواب اربعه بوده است و در بلد ایشان که بغداد است نیز متوطن بوده مرجحات احادیث بر وی مشتبه و احادیث راجحه را از مرجوحه کمتر شناسد با آن جلاله قدر و طول باعی که در علم حدیث و ضبط و جمع آن داشته که حتی علماء عامه تصدیق و گواهی بآن داده اند بلکه او را در احیاء مذهب شیعه تالی تلو حضرت مولانا الرضا علیه السّلام گردانیده اند دیگر ما که هزار سال تقریبا بعد از او آمده ایم و قطره از بحر او و ذره از مهر او نیستیم در کجا مانده ایم و چه خواهیم

کرد و چه خواهیم گفت بقول شاعر

آنجا که عقاب پر بریزد از پشهٔ لاغری چه خیزد

سخن سوم از آنچه که وارد است بر کلام مصنف علیه الرحمه آن است که آنچه که

فرمود از ترتب تخییر بر استیفاء همه مراتب ترجیح متوقف است بر اینکه ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد و مراد ایشان علیهم السلام از امر باعمال مرجحات وجوب باشد و رخصت در ترک آن و در جواز تخییر مطلقا نباشد و لکن ظاهر بلکه متحقق از ادله خلاف آن و بودن امر بترجیح بر وجه رجحان و استحبابست حتی در حق مخاطبین باین احادیث شفاها در زمان صدور چه رسد بمردمی که بعد از آنها آمده اند و میآیند و بالجمله ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مستحبه باشد و دلیل بر آن چند وجه است:

اول آنکه اگر اعمال مرجحات واجب و لازم بودی بایستی که همه آنها بدون زیاده و نقصان در احادیث این باب یا اکثر آنها یا بعض آنها و لا اقل در یکی از آنها مجتمع و منضبط باشد و البته معلوم است که چنین نیست دوم آنکه بایستی که این مرجحات بترتیب مضبوطی ذکر شده باشد و بر خلاف آن است چنانکه پوشیده نیست و دلیل بر لزوم ایندو امر آن است که چون اینحکم یعنی ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مهمه و از اصول معظمه دین و مذهب است نه مانند مسائل فرعیهٔ عملیه که جهل آن و خطاء در آن از بعض ناس موجب ضرار و انکسار فاحش در دین و مذهب نباشد بلکه چنین حکمی جهل آن و خطاء در آن از علماء و رؤساء دین و مذهب که تفریع فروع بر اصول و استنباط احکام از آنها و نشر و ترویج احکام بدست ایشان است البته هادم و مخرب بنیان دین و مذهب باشد پس

بایستی که این مرجحات چون واجب باشد اعمال آنها بالاجتماع و بترتیب صحیح در نزد ایشان مضبوط و معلوم باشد و چون چنین نباشد پس وجوب در آن متحقق نباشد و اگر گوئی که شاید اجتماع و ترتیب در آنها متحقق و منضبط بوده و

بعد از زمان ائمه علیهم السلام مختفی و مشتبه شده و از دست رفته گوئیم که این احتمال بیجا بلکه عین خطا است زیرا که هر کس که اخبار این باب را بکثرتها مطالعه کند خواهد دانست که اجتماع و ترتیب در مرجحات در زمان هیچ یک از ائمه علیهم السلام و در نزد هیچیک از اصحاب ایشان موجود نبوده و الا البته نقل میکردند و نقل آن مشهور و در کتب احادیث مذکور می گردید زیرا که مردمیکه در نقل و روایت احکام صغیره غیر خطیرۀ شرع مانند مستحبات حمام رفتن و بیت الخلا رفتن مثلا سعی و اهتمام تام داشته باشند در نقل و روایت چنین امر مهمی و اصل معظمی که بنای اکثر احکام دین و مذهب بر آن است مسامحه و تقصیر نخواهند ورزید بلی چون در بعضی از احکام تخییر محل و موضع ندارد و بلکه شاید که در نزد شارع مقدس خلاف عدل باشد مانند دیون و مواریث و نحو آنها از حقوق ناس که محل تباخل و تنازع ایشان میشود بلکه باید که حکم شرع در آن معلوم و معین باشد مرجحات متعارضه در آنها بالاجتماع و الترتیب در بعض احادیث مانند حدیث عمر بن حنظله که عنقریب ذکر میشود و غیر آن مذکور و مضبوط است و از

اینجهه است که در آخر حدیث ابن حنظله میفرماید که اگر هیچیک از مرجحات در یکی از دو حدیث متعارض نباشد باید حکم آن را توقیف و تأخیر داشت تا بملاقات امام علیه السّلام که حکم قضیه را بیان فرماید و امر بتخییر در آن نفرمودند از آنجا که موضوع اینحدیث حقوق ناس است مانند دین و میراث مثلا چون مالی مشتبه باشد حکم آن که حق زید است یا عمرو و هر یک از دو حدیث متعارض دلالت بر یکی از آنها کند نه دیگری و حاکم مخیر باشد در دادن آن بهر یک که خواهد پس بیکی از آنها بدهد و فی الحقیقه در حکم واقعی شرعی حق آن دیگری باشد البته در اینحکم جور بر آن دیگری شده که از حق خود محروم گردیده و اینجور از طرف شرع بر وی شده خواهد بود و البته این روا نباشد پس تعمیم اینحدیث نسبت بهمه احادیث متعارضه مشکل بلکه بی محل است وجه سوم اختلاف احادیث ترجیح است چه اختلاف شدیدی نه از یک جهه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 176

بلکه از جهات بسیار چنانکه سابقا نیز اشاره بآن رفت مثل آنکه در بسیاری از آن ها یکی از مرجحات مذکوره است و در بعضی دو مرجح و در بعضی بیشتر و آنچه که در بعضی از آنها مذکور است در بعضی دیگر مذکور نیست و اختلاف در ترتیب آنها و در بسیاری از آنها مرجحی مذکور نیست بلکه فقط امر بتخییر است از باب تسلیم و این اختلافات البته منافی است با وجوب تعیینی از دو جهه یکی آنکه امریرا که واجب معین باشد

و خصوصا که از اصول معظمه و مبنای محکمه اکثر احکام شرعیه محترمه باشد بیان آن باختلاف وانگهی چنین اختلافاتی از حکیم علیم روا و شایسته نباشد و دیگر آنکه اگر ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد پس چون خود احادیث ترجیح نیز مختلف و متعارضند پس اعمال مرجحات در آنها نیز واجب باشد پس بسا باشد که لازم آید دور یا تمانع یا استلزام حجیت حدیثی عدم حجیت آنرا چنانکه واضح است بر هر کسیکه مطالعه و تأمل نماید آنها را و اما وجوب تخییری باین معنی که ما مخیر باشیم در اعمال هر یک از مرجحات که خواهیم پس آنهم عین تخییر است از اول امر و موافق مطلوب ما و مخالف کلام مصنف علیه الرحمه خواهد بود و معذلک وجه چهارم که خواهد آمد منافی آن است و لکن استحباب هم که ما در آنها قائل شویم باز بر وجه تخییر خواهد بود در ما بین آنها نه تعیین.

وجه چهارم امر ایشان علیهم السّلام در بسیاری از احادیث این باب باخذ و عمل بهر یک از دو حدیث متعارض از باب تسلیم توسیعا و تخییرا باخلو آنها از ذکر مرجح و امر بترجیح پس چون اخبار ترجیح را حمل بر استحباب کنیم هم عمل بآنها کرده باشیم و هم باخبار توسیع و تخییر و اگر آن احادیثرا حمل بر وجوب کنیم هر چند که وجوب تخییری باشد لازم آید بر ما که این احادیث را طرح کنیم پس شق اول البته اولی و اقرب است زیرا که جمع میان احادیث تا ممکن باشد اولی است از طرح بالضروره.

وجه پنجم آنکه اغلب اخبار

علاجیه اگر همه آنها نباشد مشتمل است بر سؤال و جواب باینمعنی که سائل سؤال کرده از علاج تعارض و اختلاف در احادیث و امام علیه السّلام

جواب فرموده و چنین نیست که آن بزرگواران علیهم السلام ابتداءا امر بعلاج فرموده باشند و حال آنکه شایسته و سزاوار چنان بود که در چنین امری از امور مهمه دین که فی الحقیقه از اصول دین است یعنی از فروع امامت معدود و محسوب است مانند اکثر مطالب متعلقه باصول دین تکریرا و تأکیدا امر ابتدائی بآن فرموده باشند و اینوجه اگر دلیل بر مطلب نباشد مؤید البته خواهد بود و زیاده بر این در این ترجمه اطاله اینمطلب سزاوار نیست و تطویل و تکمیل آنرا بر وجه مستقصی و مستوفی محل دیگری بلکه رساله مفردهٔ باید و شاید و امید است که خداوند توفیق دهد ان شاء اللّه فرمود و اما اشتباه مکلف در کیفیت عمل کردن بعد از دانستن حکم شرعی پس جایز است اجتهاد در آن بجهه رخصتی که بآن وارد شده و بجهه لازم آمدن شکی و دشواری اگر اجتهاد نکند در آن و این مانند آن است که تعارض کند با هم امارات جهه کعبه از برای نمازگذار و امارات ضرر رساندن روزه بمریض و امارات ضرر نرساندن آن و مانند اینها و بر این اجتهاد باید حمل کرد حدیثی را که روایت کرده اند عامه از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که فرموده است هر کس که اجتهاد کند پس بحق برسد از برای او دو اجر است و هر کس که اجتهاد کند

و بحق نرسد رأی او و بر خطا رود از برای او یک اجر خواهد بود اگر صحیح باشد اینخبر و اگر نه آنکسیکه آنرا روایت کرده سزاوارتر است بآن مترجم گوید این خبر اگر چه در السنهٔ اصولیه خاصه نیز مذکور است بلکه در صحت اجتهاد در احکام شرعیه بآن استدلال کرده و میکنند با اینکه تصدیق و اقرار ببودن آن از اخبار عامیه دارند و لکن گویند که آن متلقی بقبول است «لکل امرئ عمله» و از بعض علماء حدیث شنیدم که اینخبر را معاویه از عمر و او از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله روایت کرده است و کیف کان حمل اینخبر بر اجتهاد در موضوعات عرفیه و عادیه بعید است جدا چنانکه پوشیده نیست و اما اجتهاد در امور عرفیه و عادیه که موضوع احکام شرعیه واقع شده باشد مانند جهه کعبه و اضرار صوم بمریض و مانند اینها

چون محل اشتباه باشد از دلائل و علامات و امارات مناسبه با آنها باید بشود مانند کواکب در دلاله بر جهه کعبه و بر اوقات شب و روز و حکم طبیب و تجربه در صوم و مریض و غیر آنها در غیر اینها و معرفه این امور توقف بر دلالت شرعیه ندارد فلذا استدلال بر آن بلزوم حرج که مصنف علیه الرحمه فرموده نیز بیوجه و بی محل است فرمود و اول کسیکه اثبات فرموده متشابه را در حکم شرعی آن خداوند سبحانه و تعالی است که فرموده است هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ الی قوله تعالی

وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مترجم گوید که ترجمه آیه کریمه اجمالا اینکه او آن خدائیست که فرو فرستاده است بتو یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله اینکتابرا که بعضی از آنها آیه های محکمه یعنی واضحه الدلاله است آن آیات اصل و عمدهٔ این کتابند و بعض دیگر از آن متشابهات است یعنی آیاتیکه دلالت آنها روشن نیست بلکه مراد از آنها مشتبه است پس اما آن کسانیکه در دلهای ایشان کجی و برگشتگی هست پس ایشان پیروی میکنند آیات متشابهه را بجهه جستن فتنه همچنین آنچه که احتمال میدهند از مراد بآنها و حال آنکه نمیداند مراد بآنها را احدی مگر خدا و آن کسانیکه فرو رفته و ثابتند در علم یعنی هرگز در علم ایشان تزلزل و تعلل راه نمی یابد و یا آنکه هرگز در هیچ امری از علم خارج و زاهل و بجهل متصف و نایل نمیگردند و آنچه که در ترجمه فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ تا آخر کلام ذکر کردیم توضیح و بیان آن این است که جماعه ملحدان و کج خردان چون آیه متشابهه را ببینند که از ظاهر لفظ آن معنائیکه موافق هوای نفس و کفر و الحاد ایشان باشد استفاده میتوان کرد آن آیه را میگیرند و دلیل بر مطلب فاسد خود میگردانند گذشته از اینکه کفر و ضلال و الحاد خود را بآن تقویه می کنند دیگرانرا هم بآن اغواء و اضلال مینمایند مانند آیه شریفه إِلیٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَهٌ و نظائر آن که ابو حنیفه و اتباع او لعنهم اللّه دلیل بر رؤیه حق در آخره گردانیده اند و آنچه که مذکور است در قرآن مجید از وجه اللّه

و يد اللّه و جنب اللّه و مانند اينها كه مجسمه خذلهم اللّه استدلال بر عقيدۀ فاسدۀ خود بآنها مينمايند و

هكذا امثال ذلک كثيرا.

فرمود و نيز خداوند سبحانه ميفرمايد وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَیْ ءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ ترجمه ظاهر آن اين است و هر چه را كه اختلاف كنيد شما مردم در آن از هر نوع چيزى كه بوده باشد پس حكم آن با خداست.

فرمود و نيز خداوند سبحانه فرموده است وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و نيز ميفرمايد فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِى شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ ترجمه ظاهريه در آيه اولى از اين دو آيه كريمه چنين است و اگر چنان بود كه رد ميكردند مردم آن امريرا كه روى ميدهد ايشانرا بسوى رسول صلّى اللّه عليه و آله و بسوى صاحبان فرمان از ايشان يعنى آنها كه شايسته و سزاوار فرمان دارند هر آينه عالم بودند و ميدانستند حكم آن امر را آن كسانيكه بيرون ميآورند حكمرا از مأخذ و مخزنيكه خدا بايشان داده از جمله مردم و مراد بايشان رسول صلّى اللّه عليه و آله و همان صاحبان فرمان ميباشند و در آيه ثانيه چنين است پس اگر نزاع كنيد با يكديگر در چيزى پس رد كنيد و واگذار نمائيد حكم آنرا بخدا و رسول صلّى اللّه عليه و آله.

مترجم گويد محصل و ملخص مراد در اين سه آيه كريمه آن است كه چون در امرى از امور نزاع و اختلاف واقع شود كه حكم آن مشتبه باشد بايد در آن توقف كرد و حكم

آنرا بخدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین که مراد باولی الامر در ایندو آیه ایشانند واگذار نمود نه اینکه کسی از پیش خود از روی اجتهادات عقلیه و ظنیه حکم کند در چنین امری پس چنانچه حکم آن امر از جانب خداوند سبحانه و اهل عصمت علیهم السّلام رسیده و ثابت باشد بنص خاص یا عام البته باید بنا را بر آن نهاد و حکم کرد و الا باید توقف و احتیاط نمود تا حکم آن برسد و معلوم شود باقی ماند سخن در توضیح مراد بقول او سبحانه لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و معنی استنباط رسول و ائمه علیهم السّلام پس بدانکه در حدیثی وارد است که مراد آن است که رسول و ائمه علیهم السّلام بیرون میآورند احکام حلال و حرامرا از قرآن پس البته مراد نه همان ظاهر قرآن است بلکه بطون و تخوم آن است که غیر از خدا و ایشان

علیهم الصلوه و السلام احدی عالم و عارف بآنها نیست و آن خزانه علم الهی است که بأمناء و خلفاء خود سپرده چنانکه خود سبحانه میفرماید مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ و تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ و میفرماید وَ لٰا رَطْبٍ وَ لٰا یٰابِسٍ إِلّٰا فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ الی غیر ذلک و در حدیثی فرموده اند که قرآن را ظاهرها و باطنها است و از برای باطنهای آن نیز باطنها است و باین مضامین احادیث بسیار است و از آنچه که مذکور شد مستفاد و روشن میشود که رسول و امام علیه و علیهم الصلوه و السلام

گذشته از علوم خاصه و انوار و دلائل مخصوصه که خدا بایشان عطا فرموده و ایشان را بدان مخصوص و مکرم و مفضل داشته که از هر یک از آنها که میخواستند علم بجمیع ما کان و ما یکون فی ازل الآزال الی ابد الآباد و جمیع فنون و رسوم و احکام و قضایای عقلیه و شرعیه از برای ایشان میسر بلکه محصل بود فقط قرآن مجید و فرقان حمید کافی و وافی است ایشانرا در علم جمیع اشیاء و قضایا که ذکر شد بلکه علم هر چه را که بخواهند یا احدی از خلق خدا بخواهد یا در خاطر احدی خطور کند فِیهٰا مٰا تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ وَ أَنْتُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ چنانکه همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده و از آنجمله حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه در ضمن حدیثی که در تفسیر سورهٔ مبارکه توحید فرموده است میفرماید آنچه را که ترجمه آن اینست که اگر مییافتم از برای علم خود که خداوند عز و جل بمن عطا فرموده کسانیرا که قابل حمل و ضبط آن باشند هر آینه بیرون میآوردم و پهن و پراکنده میکردم جمیع احکام توحید و اسلام و ایمان و دین و احکام شریعه یا احکام همه شریعتهای پیغمبرانرا از کلمه الصمد و چگونه مرا بیافتن چنین کسانی راه باشد و حال اینکه نیافت جد من امیر المؤمنین کسانیرا که حامل و قابل علم او توانند بود تا اینکه چنان شد که آن حضرت آه سرد از دل پر درد بر می کشید و در بالای منبر میفرمود که ایمردم سؤال کنید از من پیش از

آنکه من از میان شما بروم و مرا نیابید پس بدرستی که در میان این دنده های پهلوهای من یعنی در سینه من علم بسیار گرد آمده است هاه هاه آگاه باشید که نمی یابم کسی را که این علم را حمل و ضبط تواند کرد آگاه باشید و بدرستی

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 181

که من از جانب خدا حجت بالغه ام بر شما پس دوست مدارید و پیروی نکنید گروهیرا که غضب کرده است خدا بر ایشان بدرستیکه ایشان بتحقیق ناامیدند از آخرت یعنی از بهشت چنانکه ناامیدند از بهشت کافران از مردگان تا آخر حدیث و توضیح اینکلام آن است که کفار تا در حیوهاند ممکن است که باسلام و ایمان فائز و از اهل بهشت گردند و بعد از مرگ بکلی درهای امید بر ایشان بسته میشود پس بهمانطور که آنها ناامیدند اینگروه یعنی ائمه جور که خدا بر ایشان غضب کرده نیز ناامیدند یعنی باب توفیق توبه و ایمان بر ایشان مسدود است پس چون خود ایشان از رحمت خدا و نعمت آخره ناامید و بی بهره باشند شما مردمرا که پیروی ایشانرا می کنید چگونه توانند که بآنها رسانید طبیب یداوی الناس و هو علیل و ما اصدق علی اولئک القوم قول الشاعر

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل الهالکین

پس از مجموع ما ذکر و سایر ادله نقلیه یقینیه از آیات باهره فرقانیه و احادیث متواتر معصومیه بتواتر لفظی و معنوی و دلائل و براهین عقلیه قطعیه و شواهد وجدانیه بلکه عیانیه نورانیه مانند شمس مضیئه بازغه در دائره نصف النهار خالی و صافی از ابر و غبار از برای اولی الابصار روشن

و معاین و آشکار است که علوم و احکام دین بزرگواران همه بوحی منزل از خداوند عز و جل است و گفتار ایشان بالتمام گفتار او سبحانه میباشد لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ نه از روی اجتهاد از فکر و نظر و حدس و قیاس و مانند اینها چنانکه عامه عمیا لعنهم اللّٰه در حق خاتم انبیاء قائل شده اند و بعد ازین به تبع ایشان جمعی از فقهاء متفقهۀ شیعه از قدماء و متاخرین نسبت بآن حضرت و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیه و علیهم اجمعین معتقد و قائل شده اند تا اینکه کار بجائی رسید که یکی از ایشان امام علیه السّلام را در بیان مقدار کر از آب تخطئه کرد چنانکه اینمطلب مشروحا در فصل بعد از این بیاید ان شاء اللّٰه فرمود و در حدیث نبوی صلّی اللّٰه علیه و آله که متواتر است در ما بین عامه و خاصه فرموده است که این است و جز این که همه امور بر سه گونه اند که قسم چهارم ندارند یکی

امری است که درستی و راستی آن معلوم و روشن است پس باید که پیروی کرده شود و دیگر امری است که واضح و روشن است ناراستی و نادرستی آن پس باید اجتناب کرده شود از آن و دیگر اموری است که محل شک و شبهه اند در ما بین درستی و نادرستی و باز ایستادن و احتیاط کردن در نزد شبهه ها یعنی در امور مشتبهه بهتر است از افتادن در هلاکتها و هر کس که ترک کند چیزهائیرا که محل شبهه است یعنی آنچه را که احتمال

حرمت در آن میرود بدون احتمال وجوب از اعمال و احوال البته نجات می یابد از بسیاری از حرامها که نمیدانسته است و هر کس که اخذ و عمل کند باعمال و احوالیکه محل شبهه اند یعنی احتمال حرمت در آن میرود بدون احتمال وجوب البته مرتکب خواهد شد حرامهای چندیرا ندانسته و هلاک خواهد شد از روی ندانستگی مترجم گوید اینحدیث شریف اقوی و اوضح ادله مطلوبیت احتیاط است در محل شبهه تحریم چه از احکام و چه از موضوعات مستنبطه و موضوعات خارجیه و لکن دلالت آن بر وجوب احتیاط محل نظر است چنانکه استیفاء و استقصاء کلام در آن در محل خود خواهد شد ان شاء اللّه.

فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که خطبه خواند امیر المؤمنین علیه السّلام پس فرمود بدرستیکه خدایتعالی قرار داده است حدهای چندیرا پس نگذرید شما از آنها و واجب کرده است فریضه چندیرا پس نشکنید شما آنها را و سکوت ورزیده از چیزهای چندی یعنی بیان احکام آنها را از برای شما نخواسته و چنین نیست که سکوت از آنها از جهه فراموش کردن آن اشیاء باشد بلکه از روی حکمت و مصلحتی است که رعایت فرموده پس شما زحمت و کلفت آن اشیا را بر خود بار مکنید یعنی چیزیرا که شما را بآن امر یا نهی نکرده اند تکلیف آن را بر خود مبندید بلکه آن رحمتی است از خدایتعالی از برای شما پس قبول کنید آن را پس فرمود امیر المؤمنین علیه السّلام که اعمال بر سه قسم است حلال روشن و حرام روشن و چیزهائیکه محل شبهه

است در ما بین ایندو قسم که نه حلال بودن آنها معلوم و واضح است و نه حرام بودن آنها پس هر کس که ترک کند و واگذارد آنچه را که مشتبه باشد بر او

از گناهان یعنی گناه بودن آن را نداند و لکن احتمال بدهد و حال اینکه آن در واقع گناه و حرام باشد البته اینکس آنچه را که حرام بودن و گناه بودن آن واضح و روشن است ترک کننده تر خواهد بود یعنی جد و جهد و اهتمام در ترک آن بیشتر خواهد داشت و گناهان قرق خدایتعالی هستند پس هر کسیکه چرا کند و بگردد در اطراف نزدیک آنها نزدیک تواند بود که در آنها افتد.

مترجم گوید مراد آن حضرت ظاهرا این است که گناهان روشن و محرماتیکه حرمه آن ها ثابت و بی شبهه است شبیه اند ببوستانیکه مالک آن منع کرده باشد مردمرا از دخول و وصول بآن البته چنین بوستانی را مالک راضی نمیشود که کسی در اطراف نزدیک آن بگردد زیرا که بسیار میشود که اینکس از جهه سهو و نسیان یا تلبیس و وسوسه نفس یا تجری و طغیان بر مالک بسبب غلبه و شهوت نفس اماره پا در آن بوستان گذارد و از ثمر آن تناول کند و همچنین مواضع شبهه بلکه مکروهات واضحه الکراهه بمنزلهٔ اطراف و جوانب قریبه بوستان معاصی و محرماتند پس کسیکه مرتکب آنها شد نفس او قوت میگیرد در تجری بر هتک حرمات شرع پس از ارتکاب محرمات واضحه پروا و پرهیز نخواهد داشت چنانکه بسیاری از کبائر را در قرآن مجید نهی از قرب بآنها فرموده

است فقال جل ذکره وَ لٰا تَقْرَبُوا الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ لٰا تَقْرَبُوا الزِّنىٰ وَ لٰا تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ إِلّٰا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ و امثال ذلک و اللّه یعلم و رسوله و حججه فرمود و قول آن حضرت که فرمود و سکت عن اشیاء تا آنجا که فرمود فاقبلوها معنی آن این است که هر آنچه از تکالیف شرعیه که بشما نرسیده و بر شما ثابت نشده مکلف بودن شما بآن پس چیزی از آن بر شما نیست و آنرا از پیش خود بر خود بار مکنید پس بدرستیکه نرسیدن آن بشما و معاف بودن و معفو بودن شما از آن رحمتی است از خدا بر شما و در این باب فرموده اند که «اسکتوا عما سکت اللّه عنه» یعنی سکوت ورزید و دم در کشید از آنچه که خدایتعالی سکوت ورزیده است از آن یعنی مکلف بودن شما را بآن بگوش هوش شما نرسانیده پس تحمل کلفت آنرا از شما نخواسته

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 184

و از جمله کلام امیر المؤمنین علیه السّلام است در وصیه آن حضرت بفرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام که فرمود واگذار گفتار بآنچه را که نمی شناسی و حکم آنچه را که مکلف بآن نیستی مترجم گوید توضیح اینکلام این است آنچه را که نمیدانی مگو و آنچه را که تکلیف بحکم کردن آن نداری حکم بآن مکن و این فرمایش از آن حضرت بآن بزرگوار مانند بسیاری از خطابات قرآنیه که در ظاهر توجه بحضرت رسول صلی اللّه علیه و آله دارد و بسیاری از خطابات حضرت نبوی صلّی اللّه علیه و آله بامیر

المؤمنین یا بصدیقه کبری سلام اللّه علیها و بسیار از خطابات هر یک از ائمه علیهم السلام بامام بعد از خود از «باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» میباشد چنانکه خود ایشان (ع) در بعض احادیث فرموده اند باینمعنی که ظاهر خطاب متوجه باین مخاطب است و باطن و حقیقتش بدیگران است که خطاب مناسب احوال و اعمال ایشان است و در مثل فارسیان بدر میگویند که دیوار بشنود پس این خطاب در اینکلام مبارک در حقیقت و باطن امر متوجه بغیر معصومین از امت میباشد و مناسب اهل علم و عصمت نیست چنانکه واضح است مصنف رحمه اللّه فرمود و روایت کرده است ثقه الاسلام علیه الرحمه در کافی باسناد خود از زراره بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السّلام که چیست حق خدا بر بندگانش فرمود حق خدا بر بندگان آنست که بگویند آنچه را که میدانند و بایستند و چیزی نگویند در نزد آنچه که نمیدانند یعنی چون حکم قضیهٔ را ندانند سکوت ورزند و باز ایستند از اینکه از روی گمان یا سلیقه یا هوای نفس سخنی در آن گویند و این تفسیر از مترجم است و مصنف علیه الرحمه فقط عبارت حدیث را ذکر کرده و بعد فرمود و نیز باسناد خود روایت کرده است مثل اینحدیث را از حضرت صادق علیه السّلام و در آخر آن چنین است که فرمود پس اگر چنین کنند یعنی بمضمون اینحدیث عمل کنند حق خدا را ادا کرده باشند و باز باسناد خود از آن حضرت روایت کرده است که

فرمود باز ایستادن در

نزد شبهه بهتر است از افتادن در هلکه یعنی هلاک شدن و ترک کردن تو حدیثی را که روایت نکنی بهتر است از روایتکردن تو حدیثی را که خوب در یاد نداشته باشی و احتمال خطا بر آن بدهی مترجم گوید ملخص مراد آن استکه مقتضای ایمان و تقوی در شبهات احتیاط است پس اگر عملی محل شبهۀ حرمت باشد باید مکلف باز ایستد از کردن آن عمل تا هلاک نشود بندانستگی و همچنین اگر محل شبهۀ وجوب باشد باز ایستد از ترک آن و اگر حدیثی را که شنیده در متن آن یا سند آن شبهه داشته باشد و جازم نباشد باینکه آنچه که از آن در حفظ او است همانطور استکه شنیده است بدون زیاده و نقصان و بدون تغییر و تبدیل پس احتیاط کند بترک روایت اینحدیث تا مبادا کذبی و افترائی در روایت او واقع شود و موجب هلاک او گردد و البته این هلاک بدتر و سخت تر از فقرۀ اولی است مصنف علیه الرحمه فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السّلام روایت کرده است باسناد خود از حضرت رضا صلوات اللّه علیه که فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم آن پس بدرستی که او هدایت یافته است براه راست پس فرمود آنحضرت علیه السّلام در جمله اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بسوی محکم آن و چنان نباشد که پیروی کنید متشابه آنها را نه محکم آنها را پس باین سبب گمراه شوید مترجم گوید مراد برد متشابه بسوی محکم ظاهرا آن باشد که

باید متشابه را حمل کرد بر معنائیکه موافق باشد با محکم و مخالف آن نباشد نه آنکه چون متشابه نظر بمعنائیکه انسان از ظاهر او میفهمد موافق رأی و هوای نفس انسان باشد بر خلاف محکم انسان همان ظاهر را بگیرد و مورد اعتقاد یا عمل خود قرار دهد و دست از محکم که بی شبهه است بر دارد با اینکه احتمال میدهد که مراد خدا یا حجج خدا علیهم السلام بکلام خود این ظاهر نباشد پس باین سبب البته انسان گمراه میشود و بیان روشن تر از این در معنی محکم و متشابه گذشت و اللّه العالم و

رسوله و حججه صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین مصنف رحمه اللّه فرمود و در محاسن برقی است یعنی احمد بن محمّد بن خالد برقی علیه الرحمه در کتاب محاسن خود روایت کرده است باسناد خود از محمد ابن طیار که گفت فرمود بمن حضرت باقر صلوات اللّه علیه آیا محاجه و مجادله میکنی با مردم گفتم آری فرمود که آیا چنان است که هیچ چیز از تو نمی پرسند مگر اینکه تو در جواب آن چیزی میگوئی گفتم آری فرمود پس در اینهنگام باب رد کجا است.

مترجم گوید یعنی دیگر چیزی نمیماند که تو رد کنی بر خدا و رسول و امام و حال آنکه خدا در قرآن امر فرموده است بندگانرا که چون نزاع کنند با یکدیگر در چیزی رد کنند آنرا یعنی بازگشت کنند در آن بسوی خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله و اولی الامر علیهم السّلام و این فرمایش حضرت بابن طیار کنایه است از اینکه چنین

نیست که آنچه را که تو در جواب سائلین میگوئی همه راست و درست باشد پس درست فکر و نظر کن آنچه را که بطور یقین راست و درست و بی شبهه است بگو و آنچه را که شبهۀ در آن هست که احتمال خطا در آن میدهی باز ایست و مگو و بازگشت کن در آن بامام خود مصنف رحمه اللّه فرمود و مستفاد میشود از این روایات که در این فصل مذکور شد اینکه آنچه که راهی نیست از برای ما بسوی دانستن آن و نمیتوانیم که از راهی علم بآن حاصل کنیم پس آن واگذاشته شده است از ما یعنی آنرا از ما نخواسته اند و ما مکلف بآن نیستیم و لازم نیست بر ما بلکه جایز نیست از برای ما که خود را مکلف دانیم و بزحمت و مشقت اندازیم بدانستن آن باستنباطاتیکه از روی ظن و رأی باشد یعنی چنین نیست که چون در قضیه باب علم بر ما مسدود باشد ما مکلف بتحصیل ظن در آن باشیم و روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود برداشته شده است از امت من یعنی بخشیده شده است خطاء و نسیان و آنچه که بجبر و اکراه واداشته شوند و آنچه که طاقه و توانائی آنرا ندارند و آنچه که نمیدانند و آنچه که مضطر و بیچاره باشند

و حسد بردن و فال بدزدن و فکر کردن در حالت وسوسه در کیفیت آفرینش مادامیکه سخن را

بزبان خود جاری نکرده اند و نیز در آن کتاب روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق صلوات اللّه علیه که آن حضرت فرمود آنچه را که خدایتعالی پوشاند و پنهان داشته علم آن را از بندگان خود پس تکلیف بآن برداشته شده از ایشان و نیز در آن کتاب از آن بزرگوار علیه السّلام روایت کرده که فرمود هر که عمل نماید بآنچه میداند کفایت میکند اینعمل با علم او را از آنچه که نمیداند و ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات اللّه علیه از دو نفر مرد از اصحاب خودمان که در میان آنها منازعه باشد در دینی یا میراثی پس بمحاکمه میروند بسوی سلطانی یا بسوی قاضیان که بغیر حق منصوب شده اند آیا حلال است این و جایز است حضرت در جواب او فرمودند هر کسیکه بعنوان تحاکم بنزد ایشان برود در خصوص امر حقی یا باطلی پس اینست و جز این نیست که بنزد اهل طاغوت رفته بمحاکمه و آنچه که از برای او حکم کنند پس این است و جز این نیست گرفتن آن بر او حرام است هر چند که بوده باشد آن از برای او حق ثابتی زیرا که او اخذ کرده است بحکم طاغوت و بتحقیق که خدایتعالی امر کرده است او را که کافر شود بآن چنانکه فرموده است يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحٰاكَمُوا إِلَى الطّٰاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ عمر بن حنظله گفت که عرض کردم بآنحضرت علیه السّلام پس چکنند در جواب فرمود نظر کنند بر هر

کسیکه بوده باشد از شما شیعیان که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر کند در حلال و حرام ما و بداند احکام ما را پس باید راضی شوند باو که حاکم میان آنها باشد پس بدرستی که من او را گردانیده ام بر شما حاکم پس چون او حکم کند بحکم ما و قبول نکنند از او پس غیر این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده اند و رد کننده بر ما رد کننده بر خدایتعالی است و آن در حد شرک بخداست راوی گفت عرض کردم پس اگر از آن دو مرد اختیار کردند هر یک یک نفریرا از اصحاب ما پس راضی شدند که آن دو نفر در حق آنها نظر کنند و اختلاف

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 188

کردند در آنچه حکم کردند از روی حدیث شما فرمود حکمی که قبول میشود آن حکمی است که اعدل و افقه و اصدق آنها در حدیث و اورع آنها حکم کرده است و بحکم آن دیگری التفات و اعتنا کرده نمیشود راوی گفت عرض کردم هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده شده اند بر وجهی که هیچ یک بر یک دیگر زیادتی ندارند آن حضرت علیه السّلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که روایت کرده اند از ما و علّه حکم خود قرار داده اند هر خبریکه مجمع علیه است از جهه روایت آن در میان اصحاب خودتان پس آنرا منشأ حکم ما قرار داده و آن اخذ کرده میشود و ترک کرده میشود خبر شاذ که رواه آن کم و در نزد اصحاب شما مشهور نیست

پس بدرستی که هر روایتی که مورد اجماع اصحاب شما باشد و در میان آنها مشهور باشد شکی و شبهۀ در آن نخواهد بود و این است و جز این نیست که امور بر سه قسم است امریست که آشکار و روشن است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و امری است که آشکار است نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود و امری استکه محل اشکال است نه صدق و راستی آن معلوم است و نه غی و دروغ آن آشکار است رد کرده میشود علم آن بخدایتعالی و رسول او صلّی اللّه علیه و آله فرموده است رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حلالی است که واضح و آشکار است حلیه آن و حرامی استکه آشکار و بی شبهه است حرمه آن و در میان این هر دو اموری استکه محل شبهه است و معلوم و روشن نیستند پس هر کسیکه ترک کند شبهات را نجات می یابد از محرمات و کسیکه اخذ کند شبهاترا مرتکب محرمات گردیده و هلاک میشود بر وجهی که خود نمیداند راوی عرض کرد خدمت آن بزرگوار علیه الصلوه و السلام پس اگر هر دو خبر بواسطه کثرت ثقات در روایت هر دو از شما مشهور باشند چه کنند در جواب فرمود نظر کرده می شود پس هر خبریکه موافق باشد حکم آن با حکم کتاب و سنت و مخالف باشد با عامه پس آن اخذ کرده میشود و واگذار کرده میشود خبری که مخالف با کتاب و سنه و موافق عامه باشد راوی گفت جانم بفدای تو باد خبر بده مرا اگر معلوم شود هر دو خبر

موافق کتاب و سنتند لکن یکی از آنها موافق عامه است و دیگری

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 189

مخالف بکدام یک از آنها اخذ کرده میشود فرمود علیه السّلام هر خبریکه مخالف عامه است پس در آن است حق و رشاد پس راوی عرض کرد فدایت بگردم اگر هر دو خبر موافق باشد با عامه چکنیم آن بزرگوار علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که حکام و قضاه عامه بآن مایل تر و راغب ترند آنرا ترک کنند و آن دیگریرا اخذ نمایند گفت عرض کردم اگر حکام آنها در حکم هر دو خبر موافق و مساوی باشند فرمود چون چنین باشد پس منتظر باش تا اینکه حضور امامت برسی و او را ملاقات نمائی پس بدرستیکه ایستادن در نزد شبهات بهتر است از فرو رفتن در هلکات فرمود مصنف علیه الرحمه موافق اینحدیث در معنی اخبار بسیار وارد شده است و شیخ جلیل احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود بعد از نقل اینحدیث فرموده است اینخبر بر طریق فرض و تقدیر وارد شده است زیرا که کم اتفاق می افتد در اخبار اینکه دو خبری وارد شود که هر دو مختلف باشند در حکمی از احکام شرع و موافق باشند با کتاب و سنه و فرض این مثل حکم شستن روی و دستها است در وضو پس بدرستیکه اخبار در شستن آنها بیک بار و بشستن آنها دو بار هر دو وارد شده است پس ظاهر قرآن خلاف اینرا اقتضا نمی کند بلکه اطلاق آن شامل هر دو روایت میشود و مثل این یافت میشود در احکام شرع و اما قول

آن حضرت (ع) در جواب سائل که منتظر باش و توقف نما تا اینکه درک خدمت امام خود نمائی مراد آن بزرگوار از امر بآن در زمان تمکن رسیدن بحضور امام علیه السّلام است پس اما در وقتیکه غایب باشد و ممکن نشود درک فیض حضور امام علیه السّلام و تمام اصحاب ما اجماع بر صحت هر دو خبر داشته باشند و نبوده باشد در آن مقام رجحانی از برای راویان هیچیک از دو خبر بسبب کثره و عدالت حکم بهر یک از آنها من باب تخییر معین است و دلالت میکند بر آنچه که گفتیم ما آنرا روایتی که از حسن بن جهم روایت شده است و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما روایت نموده که گفت عرض نمودم بآن بزرگوار علیه السّلام بما میرسد

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 190

احادیث مختلفه از طرف شما در آن ها چکنیم در جواب فرمود آنچه که از اخبار ما بتو برسد عرض کن بر کتاب خداوند عزّ و جل و احادیث بی شبهه که از ما در نزد شما است پس اگر شباهت بآنها دارد پس آن از طرف ما میباشد و اگر شباهت بآنها ندارد پس از ما نیست راوی گفت عرض کردم بآنحضرت علیه السّلام که دو نفر مرد ثقه دو حدیث مختلف برای ما آورده و نقل کرده اند نمیدانیم کدام یک از آنها حق است آن حضرت در جواب فرمود وقتیکه حق بودن هیچیک را ندانی پس توسعه داده شده بر تو که بهر یک از آن دو خبر اخذ کنی و دیگر دلالت دارد بر آن روایتی که روایت

نموده است آن را حارث ابن مغیره از حضرت صادق صلوات اللّه علیه که آن حضرت فرمود چون بشنوی از اصحاب خود حدیث را و همه ایشان ثقه باشند پس جایز است از برای تو اخذ بهر یک تا آنکه برسی بنزد امامی که از ما قائم است و رد نمائی و عرض کنی بر او و روایت کرده است سماعه بن مهران که گفت سؤآل نمودم از حضرت صادق صلوات اللّه علیه و عرض نمودم بآن حضرت علیه السّلام که دو حدیث بما میرسد یکی امر میکند ما را که اخذ بآن نمائیم و دیگری نهی میکند ما را از اخذ بآن آن حضرت فرمودند بهیچ یک از آنها عمل ننما تا اینکه بنزد صاحب خود بیائی و از آن سؤال نمائی راوی گفت عرض نمودم چاره نیست بجز اینکه بیکی از آنها اخذ و عمل شود فرمود اخذ نما آن خبریرا که مخالف عامه است تمام شد نقل از کتاب احتجاج مصنف علیه الرحمه فرمود کلینی علیه الرحمه در کافی روایت نموده است از آن حضرت علیه السّلام که سؤال کرده شد از اختلاف حدیث که روایت میکند بعض آنرا ثقه و بعض آنرا غیر ثقه فرمود چون وارد شود بر شما حدیثی پس اگر بیابید از برای آن شاهدی از کتاب خدا یا از قول رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنرا اخذ نمائید و الا پس هر کسیکه برای شما آورده سزاوارتر است بآن و نیز در کافی از آن حضرت علیه السّلام روایت شده است که هر چیزی رد کرده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق

کتاب خدا نباشد پس آن باطل است

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 191

و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت نموده است حدیث طویلی را که بیان فرموده در آن بعد از ذکر عرض بر کتاب پس عرض بر سنت را و بعد از آن امر فرموده تبخییر و رد برسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و فرموده است آنچه نیابید آنرا در چیزی از اینوجوه پس رد کنید علم آنرا بسوی ما پس ما اولی هستیم بآن و نگوئید آنرا برأیهای خود و بر شما باد بباز‌داشتن خود از گفتن برأی و بثابت ماندن و توقف و ایستادن در حالتیکه شما طلب کننده و کوشش کننده باشید تا اینکه بیان آن از ما بشما برسد و فرموده است ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه اللّه علیه در اوایل کتاب کافی خطاب بآن کسیکه تصنیف آن کتاب شریف را از او خواهش نموده ای برادر من خدایتعالی بدارد تو را براه راست و درست بدرستی که نمیرسد کسی را و جایز نیست که تمییز نماید میان اخبار مختلفه که از ائمه علیهم السلام روایت شده برأی خود مگر بر وجهی که امام علیه السّلام فرموده که عرض کنید آنها را بر کتاب خداوند عز و جل پس آنچه که موافق کتاب است آنرا اخذ نمائید و آنچه مخالف کتاب است پس رد نموده و واگذارید و دیگر فرموده واگذارید از اخبار آنچه را که موافق عامه است پس بدرستی که حق و رشد در خلاف آنها است و دیگر فرموده اخذ نمائید مجمع

علیه را پس بدرستی که مجمع علیه شکی در آن نیست و ما نمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را و نمی یابیم چیزیرا که احوط و اوسع باشد برای ما از اینکه رد نمائیم علم تمام اینها را بخود امام علیه السّلام و قبول کردن و فرا گرفتن آنچه که توسعه فرموده است از امر در آن برای ما بفرمایش خود که فرموده بهر یک از دو خبر مختلف که اخذ نمائید برای شما جایز است تمام شد کلام ثقه الاسلام و قول او طاب ثراه که فرمود ما نمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را قصد کرده است باینکه ما نمی شناسیم از سه قاعده مذکوره که برای ما امام علیه السّلام بیان فرموده که عرض بر کتاب و مخالفه عامه و مجمع علیه باشد مگر حکم اندکی از آنچه که مختلف است در آن روایات نه اکثر از آن را بجهه اینکه اکثر شناخته نمیشود از

موافقه کتاب و نه از مخالفه عامه و نه از اجماع پس احوط در گفتار رد علم آن است بسوی عالم یعنی امام علیه السّلام و اوسع در عمل و کردار تخییر است از باب تسلیم امر ایشان نه پیروی رأی و هوای نفس یعنی جایز نیست از برای ما فتوی دادن و حکم کردن بیکی از دو طرف بر وجه قطعی و هر چند که جایز است برای ما عمل بیکی از آنها من باب تسلیم بواسطه اذن و اجازه از جانب ائمه علیهم السلام بعض فضلاء در خصوص فرموده ثقه الاسلام بیان نموده که این است

و جز این نیست که آنمرحوم قدس سره ذکر نکرده است ترجیح را باعتبار افقهیت و اعدلیت و باعتبار کثرت عدد زیرا که اخذ و فرا گرفته احادیث کتاب خود را که کافی است از اصول و کتبی که صدور اخبار آنها از ائمه علیهم السلام قطعی و مورد اجماع تمام اصحاب است تمام شد کلام آن بعض و شاید تو در اینمقام ایراد کنی بر ما و بگوئی که حکم در هر مسئله در واقع یکی است چنانکه آن مذهب اهل حق است و مراد بشناختن و دانستن احکام شرعیه برای عمل بآنست و احتیاج همه مکلفین بآنها مساوی و یکسان است پس چه وجهی دارد پنهان داشتن بعض مسائل و مبهم گذاشتن آنها پس در جواب گوئیم اولا حکمه در اکثر امور شرعیه برای ما معلوم و واضح نیست ثانیا ممکن است که در اینمقام بر سبیل اشاره بیان نمائیم آنچه را که بشکند و بر دارد استبعاد تو را در اینمورد و باینکه بگوئیم که محتمل است که بوده باشد از جمله حکمتها در امور متشابهۀ که محل احتیاط است آنکه متمیز و جدا شود کسی که از اهل تقوی و تدین است بواسطه احتیاط در دین وارد نشدن او در متشابهات و دور نزدن او در اطراف آن که بمنزله حمی و قرقی است در شریعه مقدسه بجهه ترس از وقوع در آن که مورد خطر است از کسیکه نیست از برای او تقوی و پرهیزکاری که تجری و جسارت میورزد در طواف و دور زدن در اطراف متشابهات و باک ندارد بافتادن در آن پس باینواسطه است که مردم در

درجات و مراتب دینیه بر یک دیگر فضیلت و زیادتی حاصل مینمایند پس چنانکه ترک کننده شبهات در حلال و حرام و همچنین عمل کننده در آنچه که مردد است در میان فرض و نفل نیست مثل کسیکه هلاک شونده

است از جهه اینکه نمیداند پس همچنین کسیکه هلاک شود از جهه ندانستن نیست مثل کسیکه هلاک شود از جهه دانستن پس مردم بر حسب این تقسیم سه فرقه صاحب سه مرتبه بترتیب مذکور خواهند بود و نیز محتمل است که از جمله حکمتها در صور متشابهه که مورد اختیار است آن باشد که از جانب شارع مقدس توسعه در تکلیف جمهور مردم باشد که برای آنها در بسیاری از احکام حکم بتخییر را اثبات و مقرر فرموده اند و این رحمتی است از جانب خدای عز و جل و بآن مختلف میشود مراتب تکلیف که بواسطه اختلاف مراتب مردم است در عقل و معرفه و شاید فرمودۀ حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام باین اشاره است که در خطبه شریفه خود فرموده و در اوایل اینفصل ترجمه آن مذکور شد باینکه فرمود «و لا تکلفوها رحمه من الله لکم فاقبلوها» و حاصل آنست که ما آنچه از حکمتهای احکام شرعیه نمیدانم بیشتر است از آنچه که میدانیم:

پس بعد از این مقدمات میگوئیم و از جمله آنچه که اهل اجتهاد از متشابهات میشمارند و اجتهاد میکنند در تعیین حکم در آن امری است که مردد باشد میان وجوب و ندب و نهیی که مردد باشد در میان حرمه و کراهت و در نزد امعان نظر و خوب بکار بردن آن در اینمقام

تشابهی در هر دو نیست زیرا که آنچه که مطلوب است فعل آن یا ترک آن از چیزهائیست که قابل تشکیک است طلب در آن پس ممکن است اینکه بوده باشد مراتب ثواب و عقاب از برای بندگان بقدر مراتب اراده و کراهه از شارع و تکلیف بندگان بامر و نهی مستلزم آن نیست که بیان مراتب اراده و کراهه از برای ایشان نیز شود زیرا که نیست مدخلیتی از برای علم مکلف بآن و غیر این نیست که آنچه واجب است بر او تمییز و فرق دادن عبادت است از غیر عبادت و اما علم مکلف بمراتب آنچه بآن امر شده است و آنچه از آن نهی شده است و فرق دادن بعضی از آنها از بعضی پس وجوب آن معلوم نیست زیرا که دلیلی نیست بر آن از عقل و نقل و اینمطلب مثل آن است که ما بندۀ خودمانرا بفعلی یا ترکی تکلیف می نمائیم پس بدرستیکه اطاعت و امتثال آن بنده ما را

متوقف نیست بر دانستن او باینکه ما آیا مؤاخذه میکنیم از او بواسطه مخالفه کردن او یا نه پس در اینمقام چه داعی شده حضرات مجتهدین را که خود را بیجهه بزحمت بر بیراهه انداخته و بجهه تعیین این تکلیف غیر واجب اقامۀ دلائلی نموده اند که اوهن است از بیت عنکبوت و کلماتی بیان کرده اند که سکوت بر آن ترجیح دارد و این یکی از طرقی است ایشانرا در زیاد کردن مسائل بدون ضروره و احتیاج در آن و بخدایتعالی پناه می بریم از افعال و اعمال ایشان مترجم گوید اسهل طرق در دانستن معنی

محکم و متشابه و رد ثانی بر اول طریقی است که از خود ائمه علیهم السلام برای ما رسیده امتثال و تسلیم بر آن کافی است برای نجاه از مهالک چنانکه مانع است از اقتحام در شبهات مسالک در روایت کافی حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه و سلامه علیه میفرماید المحکم لیس بشیئین انما هو شیی ء واحد یعنی محکم آن است که دلالت بر یک چیز کند نه دو چیز و اختلاف در معنی آن نباشد پس متشابه خلاف آن خواهد بود چنانکه از باقی حدیث شریف معلوم میشود چنانکه فرموده فمن حکم بما لیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله تعالی و من حکم بامر فیه اختلاف فرأی انه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت الحدیث موافق اینمضمون در معنی متشابه حدیث بحار است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده اما المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی و در بعض نسخ باین لفظ است «الحرف منه» الخ و بهر دو لفظ خوب واضح و روشن است معنی متشابه از فرمایش آن حضرت که میفرماید متشابه آن است که لفظ آن متفق یعنی یکی و بی شبهه اما معنی آن مختلف باشد و این نیز معلوم است که محکم و متشابه قرآن با محکم و متشابه اخبار مساوی است چنانکه در روایت وسائل از حضرت ثامن الائمه صلوات اللّه علیهم روایت شده ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن.

و نیز در خبر بحار از حضرت صادق صلوات اللّه علیه روایت شده و المتشابه

الذی اشتبه علی جاهله یعنی متشابه آن است که

مشتبه باشد بر جاهل آن و همین مقدار بیان از معنی محکم و متشابه برای اهل حق کافی است که از کلام ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و احتیاج بقیل و قال در آن ندارند حاصل آنکه محکم آن است که محل اختلاف نشود و تمام افهام در آن متفق باشد و صریح و واضح باشد که امر باخذ و عمل در آن شده و متشابه آن است که محل شبهه و اختلاف باشد در انظار و البته بدیهی است لفظی که دلالت بر شیی ء واحد کند اختلافی در آن نخواهد بود و اما اگر دلالت بر شیئین یا بیشتر نماید چاره نیست بجز اینکه در آن اختلاف واقع شود پس باین میزان که ما محکم و متشابه را شناختیم میگوئیم آنچه را که در باب هر دو از ائمه علیهم السلام برای ما وظیفه معین شده پس در خبر وسائل روایت شده است که حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمود «فاما المحکم فنؤمن به و نعمل به و ندین اللّه به و اما المتشابه فنؤمن به و لا نعمل به» یعنی فرمود اما محکم پس بآن ایمان میآوریم و عمل بآن میکنیم و خدایتعالی را بآن عبادت می نمائیم و اما متشابه پس ایمان میآوریم بآن و عمل بآن نمیکنیم.

و در خبر احتجاج از مولانا الرضا علیه السّلام روایت شده «انه قال ان فی اخبارنا متشابها کتشابه القرآن و محکما کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکمها و لا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا» و در خبر غوالی اللالی قریب باین معنی روایت شده «قال رسول اللّه من افتی الناس و هو لا یعلم المحکم

من المتشابه فقد هلک و اهلک» پس بنابر آنچه که ذکر کردیم ما مأمور و موظفین از ائمه علیهم السلام که رد نمائیم متشابه را بمحکم آن و این امر برای عالم بعلم آنها و عامل بآن سهل و آسان است نه بر جاهل البته بر او دشوار و مشگل است پس از جمله موارد آن در احکام شکوک میگوئیم در خبر وسائل از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما وارد است «اذا شککت فابن علی الیقین قال قلت هذا اصل قال نعم» و در قول دیگر آن بزرگوار است آنچه که نص فردی این اصل است «قال سئلت ابا الحسن عن الرجل لا یدری اثلثا صلی ام ثنتین قال یبنی علی النقصان و یاخذ بالجزم و یتشهد بعد انصرافه تشهدا خفیفا

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 196

کذلک فی اول الصلوه و آخرها و هر دو خبر چه اصل و چه نص محکمند در بنای باقل و اخذ بیقین پس آنچه در مقابل آنها وارد شده است مثل خبر وسائل عن احدهما علیهما السّلام قال قلت له رجل لا یدری واحده صلّی او ثنتین قال یعید» و آنچه مثل این خبر است که فرموده اند اعاده نماید پس مطلوب بودن اعاده محکم است.

اما وجوب آن محل شبهه و از جمله متشابهات آن اصل است پس حکم آن رد باصل محکم است که ذکر شد و حکم بوجوب نمیتوان کرد که موجب ضلالت خواهد گردید و بعباره اخری منطوق و الملفوظ هر کلمه محکم است و مفهوم آن از جمله متشابه که اخذ بآن منهی است چنانکه دلالت دارد بر این روایه وسائل باینمضمون «دخل الحکم

بن عتيبه و سلمه بن كهيل على ابيجعفر عليه السّلام فسئلاه عن شاهد و يمين فقال قضى به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و قضى به على عليه السّلام عندكم بالكوفه فقالا هذا خلاف القرآن فقال و اين وجدتموه خلاف القرآن قالا ان اللّه يقول و اشهدوا ذوى عدل منكم فقال قول اللّه و اشهدوا ذوى عدل منكم هو لا تقبلوا شهاده واحد و يمينا و نيز دلالت دارد بر آن روايه بحار از حضرت صادق عليه السّلام قال له ابو حنيفه كيف يخرج اى المنى من جميع الجسد و اللّه يقول من بين الصلب و الترائب قال ابو عبد اللّه عليه السّلام فهل قال لا يخرج من غير هذين الموضعين و اين دو خبر صريحند در اينكه ملفوظ و منطوق كلام حجه است نه احتمالاتى كه از مفهوم آن خارج شود بلكه مفاهيم متشابهاتند كه بايد رد شوند بمحكمات و از اينجا ظاهر ميشود كه تعارضى در آيه شريفه نيست فَمَنْ تَعَجَّلَ فِى يَوْمَيْنِ فَلٰا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلٰا إِثْمَ عَلَيْهِ زيرا كه منطوق هر دو شرط محكم است و مفهوم آنها متشابه و الا لازم ميآيد اختلاف و اعوجاج در قرآن كه هر دو منفى است نسبت بقرآن و نيز از اين باب است كليه امر و نهى در آيات و روايات بر اينوجه كه او امر كواشفند از برّ و صلاح و نواهى كواشفند از عدم برّ و صلاح و ايندو معنى در امر و نهى محكمند اما وجوب در امر و حرمه در نهى محتاج بدليل ديگر است الا آنكه فرموده اند

نهى

در قرآن دلالت دارد بر ترک معاصی کما اینکه در روایت ابن مسعود وارد شده است که فرمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یابن مسعود اذا تلوت کتاب اللّه تعالی فاتیت علی آیه فیها امر او نهی فردوها نظرا و اعتبارا فیها دلالته عن ذلک فان نهیه یدل علی ترک المعصیه و امره یدل علی البر و الصلاح پس گفتن هر امری دلالت دارد بر وجوب یا هر نهیی بر حرمه بدون حجه قائم بر آن تکلم بدون علم است که جایز نیست پس در مورد امر و نهی و موارد دیگر که محل شبهه باشد از متشابهات رد آن بمحکمات لازم و واجب است و بحث کردن در آن و ساکت نشدن از آن و خود را بقیل و قال انداختن از اموری است که ائمه علیهم السلام ما را از آن منع و ردع فرموده اند چنانکه احادیث مذکوره در اینفصل بآن دلاله صریحه دارد و فرمایش مصنف علیه الرحمه در آخر بآن اشاره است فصل نهم در ذکر جمله از آیات و اخباریکه وارد شده است در ذم اجتهاد و متابعه آراء و منع از آنها و شاید تو بگوئی از کجا گفتی که شارع منع کرده است از اجتهاد و عمل برأی و اینکه منع از آنها میباشد معروف از مذهب امامیه حتی میان مخالفین آنها اگر چنین سؤالی از ما نمائی در جواب گوئیم اول کسیکه منع کرده است از پیروی و اتباع رأی و ظن و ارتکاب اجتهاد خداوند سبحانه میباشد که فرموده است و عزیز است گوینده آن إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لٰا يُغْنِی

مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً و نيز آن سبحانه فرموده است إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ اى يقولون بالتخمين و نيز فرموده است وَ إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ و نيز فرموده است اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ و نيز فرموده است خداوند عز و جل وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و نيز فرموده است وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذا حَلالٌ وَ هٰذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و نيز فرموده است قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ

سفينه النجاه - ترجمه (فيض)، ص: 198

حَراماً وَ حَلالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ و نيز فرموده است وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ و نيز فرموده است قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ الى قوله وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ و نيز فرموده است و قال أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ الْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و نيز فرموده است وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ و نيز فرموده است وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْ ءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و نيز فرموده است وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ و در آيه ديگر وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ و در آيه ديگر وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ مترجم گويد چون بيان و تفسير آيات

قرآنیه شأن و وظیفه ائمه تعلیم علیهم صلوات اللّه الملک العظیم میباشد لذا صرف نظر از ترجمه ظاهر آیات کریمه نموده و واگذار بمحال خود گردید پس هر که خواهد رجوع نماید در تفسیر آنها باخبار و آثاریکه در مراد بآنها وارد شده فرمود و در حدیث قدسی آمده است که خداوند سبحانه فرموده است ایمان بمن نیاورده است کسیکه تفسیر کند کلام مرا برأی خود و نیست بر دین من کسیکه استعمال کند قیاس را در دین من و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی خود همین حدیث را روایت کرده و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است خبری که مشهور است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر که تفسیر نماید قرآنرا برأی خود و حق گفته باشد پس بتحقیق خطا کرده است و در کتاب نهج البلاغه از جمله کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که در مذمت اختلاف علماء در فتوی و عمل بقیاس بیان فرموده آن است که میفرماید وارد میگردد بر یکی از حکام قضیه مشکله در حکمی از حکمها پس حکم میکند در آن مسئله برأی خود بعد از آن وارد میشود ذات همان قضیه بر غیر آن حاکم پس حکم میکند

بر آن حاکم ثانی در آن قضیه بخلاف قول حاکم اول بعد از آن جمع میشوند حکم کنندگان بآن احکام نزد پیشوای خودشان که طلب قضا کرده است از ایشان و ایشان او را پیشوای خود ساخته اند پس نسبت میدهد بصواب همه اندیشه های مخالف آن اصحابرا و حال آنکه خدای ایشان یکی

است و پیغمبر ایشان یکی است و کتاب ایشان یکیست آیا امر فرموده است حق سبحانه و تعالی ایشانرا باختلاف در مسئله پس فرمان برده اند او را در آنحکم یا نهی کرده ایشانرا از آن اختلاف پس نافرمانی کرده اند ایشان او را یا فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی دینی که ناتمام است پس یاری خواسته بایشان بر تمام گردانیدن آن یا بوده اند ایشان شریکان حق سبحانه در گفتار وجوه تا مر ایشانرا باشد که قائل شوند بآن مقالات مختلفه و بر خدا باشد که راضی شود بآن مقال یا فرو فرستاد حق سبحانه دینی را که کامل است و تمام پس تقصیر کرده رسول او صلّی اللّه علیه و آله از رسانیدن آن و ادا نمودن آن بر انام و حق سبحانه میفرماید در کتاب خود مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ و تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ چیز در هیچ باب و در آن کتاب است بیان هر چیزی و باز ذکر فرموده «ان الکتاب یصدق بعضه بعضا و انه لا اختلاف فیه» یعنی بدرستی که اینکتاب تصدیق کننده است بعضی از آن مر بعضی دیگر را یعنی جمیع آیات قرآنی موافق اند و بدرستی که بهیچوجه اختلاف نیست در او و باز فرموده وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلٰافاً کَثِیراً یعنی اگر بودی این کتاب بزرگوار از نزد غیر کردگار هر آینه یافتندی در او اختلاف بسیار پس آن بزرگوار فرمود بدرستی که قرآن ظاهر او نیکو و خوش آینده است بانواع بیان و باطن آن عمیق است و بی پایان فانی نمیشود یعنی

بآخر نمیرسد سخنهای عجیبه آن و بنهایت نمی انجامد اشیاء غریبه آن و زایل نمیشود شبهات ظلمانی مگر بانوار ساطعه قرآنی گفته است ابن ابی الحدید در نزد شرح او اینکلامرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام میفرماید سزاوار نیست اینکه حمل کرده شود جمیع آنچه در کتاب عزیز است بر ظاهر او پس بسا ظاهریست که آن مراد باو امر باطن

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 200

دیگر است و مراد آن بزرگوار از این بیانات رد بر اهل اجتهاد است در احکام شرعیه و فاسد و باطل کردن قول کسی است که گفته است هر مجتهدی مصیب است و اینکه قائل باجتهاد از پنج وجه و جهه مرتکب اجتهاد خود میشود که هر پنج وجه باطل است اول آنکه چون خداوند سبحانه یکتا است و رسول او صلّی اللّه علیه و آله و کتاب او یکی است واجب است اینکه نبوده باشد حکم در هیچ واقعه مگر یکی مانند پادشاهی که میفرستد بسوی رعیت خود رسولیرا با فرمان خود که امر میکند در آن فرمان باو امریکه اقتضا میکند پادشاه بودن و امیر بودن او پس بدرستی که جایز نیست که در اوامر او اختلاف و تناقض باشد و اگر در آنها تناقض باشد هر آینه آن پادشاه نسبت داده میشود بجهل و سفاهت.

وجه دویم آنکه خالی نیست اختلافی را که اهل اجتهاد بسوی آن میروند و مرتکب میشوند یا آن است که مأمور بآن هستند یا منهی از آن میباشند و اول باطل است بجهه اینکه نیست در کتاب و سنت چیزی که ممکن باشد که مجتهد دلیل خود قرار دهد در بودن اختلاف

مأمور به و دویمی که از آن نهی شده اند حق است و لازم میآید از آن حرام بودن اختلاف از مجتهدین.

وجه سوم آنکه یا دین اسلام میباشد ناقص یا تمام پس اگر ناقص باشد می باشد خداوند سبحانه بتحقیق استعانه نموده است بوسیله مکلفین بندگان خود بتمام کردن شریعه ناقصه که رسول خود را برای او فرستاده و استعانه یا بر سبیل نیابه از آن سبحانه باشد یا بر سبیل مشاکله و مشارکه با او و هر دو سبیل کفر است و در صوره دوم که تمامیت آن است باینمعنی که خداوند سبحانه دین را تمام نازل کرده است پس در تبلیغ آن رسولش تقصیر نموده یا اینکه رسولش تمام و کمال رسانده و تقصیری در تبلیغ نفرموده پس اگر بوده باشد اول یعنی رسول او تقصیر در رساندنش کرده آن کفر است نیز و اگر دویمی باشد یعنی رسول بتمامه رسانده پس بتحقیق باطل است اجتهاد بجهه اینکه اجتهاد این است و جز این نیست در چیزهائی است که بیان نشده باشد و واضح و روشن نباشد و اما آنچه که متبین و آشکار باشد اجتهاد را در

آن راهی و مجالی نیست وجه چهارم استدلال بقول خدایتعالی مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ و قول آن سبحانه تِبْیٰاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ و نیز قول خدایتعالی وَ لٰا رَطْبٍ وَ لٰا یٰابِسٍ إِلّٰا فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ پس همه این آیات دلالت کننده اند بر اینکه کتاب عزیز مشتمل است بر جمیع احکام پس هر چه در قرآن نباشد واجب و لازم است که از شرع نبوده باشد وجه پنجم قول خدایتعالی

وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلٰافاً کَثِیراً پس گردانید خداوند علی اعلی اختلاف را دلیل بر اینکه از جانب غیر خدا باشد و لکن قرآن از جانب خداوند سبحانه میباشد و در او اختلافی نیست لکن قرآن بادلۀ قاطعه دلالت کننده است بر صحت نبوه و پیغمبری پس بنابر این (یعنی چونکه از طرف خدا می باشد و دلالت دارد بر صحه نبوه) واجب است که نبوده باشد در قرآن اختلافی و بعد از این گفته است ابن ابی الحدید عبارتیکه معنی آن این است.

و بدانکه باین وجوه پنجگانه امامیه و نفی کننده گان قیاس و اجتهاد در شرعیات تمسک جسته اند و بتحقیق اصحاب ما در کتب خودشان تکلم بر آن کرده اند تمام شد کلام ابن ابی الحدید فرمود مصنف علیه الرحمه میگویم من و در این کلام ابن ابی الحدید دلالتی است بر اینکه معروف از مذهب امامیه منفی بودن اجتهاد است حتی در نزد مخالفین از ایشان همچنانکه از مذهب امامیه نفی قیاس معروف است و در نهج البلاغه نیز از کلام امیر المؤمنین علیه السّلام در صفه کسیکه متصدی حکم شود از امه و حال اینکه اهلیت آنرا نداشته باشد بدرستی که دشمن ترین خلایق نزد خدایتعالی دو مرد هستند یکی از آنها کسی است که خدایتعالی واگذار کرده باشد او را بخودش پس آنکس از راه عدالت و میانه روی برگشته و فرو رفته و شاد است بکلام بدعت و خواندن مردمرا بگمراهی و ضلالت خود پس آن شخص موجب فتنه مردمان است و باعث گمراهی کسانیکه پیش از او بوده اند و کسانیکه باو اقتدا

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص:

کنند در حال حیوه او و بعد از وفاه او و حمال خطاهای مردم و در گرو خطیئه خود میباشد و مرد دویم کسی است که جمع کرده و فراهم آورده جهل و نادانی را واندازنده است آن را در میان نادانان امت و بطمع خود را در ظلمتهای فتنه و فساد فریب داده و گرفتار نموده کور دل است بآنچه در آن مصلحت مردمان است و جاهلست بنظام امور و مصالح بتحقیق نام نهاده اند او را مردمان جاهل دانا بعلوم شریعه و حال آنکه نیست دانا بامداد کرد پس بسیار خواست از جمع آوردن آنچیزیکه اندکی از او بهتر است از آنچه بسیار است مترجم گوید مراد فکرهای فاسده و اندیشه های بیهوده است در مسائل باطله و شبهات و آراء مضله و این بدیهی است که قلیل آن بهتر از کثیر است حضرت فرمود تا آنکه چون سیراب شد این نادان شبیه بعالم از آب متعفن گندیده یعنی اعتقادات فاسده و پر شد از مسائل بی فایده ناپسندیده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کننده است میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص گردانیدن آن چیزیکه پوشیده است بر غیر او از مسائل پس اگر فرود آید باو یکی از قضایای مشکله مبهمه آماده سازد از برای آن سخنان بی فایده ضعیفه و سست که از رأی و فکر فاسد خود تهیه نموده پس بآن رأی فاسد خود قطع حاصل کند پس او از پوشیدگی شبهه ها افتاده است در امور واهیه که مانند تار عنکبوت است یعنی مانند مگس افتاده در بافته عنکبوت که از ضعف ممکن نیست او را که خلاص شود از

آن نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاقا بصواب رسیده در آن حکم می ترسد از آنکه او خطا کرده باشد و اگر بخطا حکم کرده باشد امید میدارد که صواب گفته باشد در آن نادانیست بسیار خبط کننده در میان نادانان یا بسیار بسردرآینده در نادانیهای خود رونده است در ظلمات جهل و سواره است بر شترهائیکه پیش راه خود نه بینند نگزیده بر علم و دانش بدندان برنده یعنی از هیچ علم دین منتفع نشده و بهرۀ نبرده می افکند روایتها را مانند افکندن باد گیاه خشک شکسته را یعنی همچنانکه باد گیاه را منتشر می سازد و انتفاع از او سلب مینماید او نیز علوم و روایات را از انتفاع بدر می برد بخدا سوگند

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 203

که نیست قادر و توانا بباز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند یا آنکه گمان نمی برد که علمی که ورای اعتقاد او است فضیلتی داشته باشد پس قول حق را اعتبار نمی کند و نمی بیند آنکه از ورای آنچه رسیده است از آن مذهبی و راهی باشد مر غیر او را یعنی گمان آن نادان آن است که مذهب حق آنست که او دارد و اگر تاریک و پوشیده شود بر او کاری بپوشاند آن کار را بجهه آنکه میداند از جهل نفس خود بمسائل و نمیخواهد که آشکارا شود حال او فریاد میکند بزبان حال از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد بآواز بلند از دست ستم او میراثها بسوی خدا

شکایت میکنم از گروهی که زندگانی مینمایند در حالتیکه جاهلانند و میمیرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کالائی که کاسدتر باشد از کتاب خدا وقتی که خوانده شود چنانچه حق خواندن آن است و نیست هیچ متاعی رابح تر و نه گران تر از روی بها از کلام خدا هر گاه که تحریف و تغییر داده شود از مواضعش و تاویل کرده شود بر اغراض فاسده و نیست نزد ایشان زشت تر از معروف و نه نیکوتر از منکر زیرا که با اول مخالف و با دویم موافقند گفته است ابن ابی الحدید در شرح اینکلام اگر گفته شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرق گذاشته است میان ایندو مرد که یکی از آنها کسی است وا گذاشته است خدای تعالی او را بخودش و دیگری کسی است بجهاله و نادانی افتاده پس بدرستی که هر دو در ظاهر یکیست و گرفتار نادانی و جهالت می باشند گفته شده است عله فرق آن است که مرد اول پس او کسیستکه در اصول عقاید گمراه شده مثل کسانیکه قائل بشریک و مانند میباشند برای خدایتعالی و نیز قائل بجبر در افعال آن سبحانه و امثال آنها هستند آیا نمی بینی که فرموده است در صفه آن شخص اول که فرو رفته است در کلام بدعت و دعوت بضلالت و این اشعار دارد و بآنچه که ما گفتیم آنرا که مراد بمرد اول متکلم در اصول دین است و او از راه حق بضلالت افتاده و از اینجهه فرموده است که موجب فتنه مردمان و باعث ضلالت پیش از خود و بعد از خود از ایشان میباشد و اما

مرد دویم پس

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 204

او کسی است که خود را در فروع شرعیات فقیه داند و حال آنکه از اهل آن نیست مانند فقهاء سوء آیا نمی بینی که فرموده آن شخص دویم را که می نشیند در میان مردم برای حکم کردن.

و نیز فرموده است فریاد میکند از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد از دست ستم او میراثها و نیز از جمله کلام آنحضرت است صلوات اللّه علیه در نهج البلاغه در ضمن خطبه پس از ذکر صفات حمیده پسندیده متقیان و خوبان میفرماید در صفات مخالفان و مدعیان حق و شخصی دیگر که بتحقیق نام نهاده است خود را دانا و حال آنکه نیست دانا پس فرا گرفته است نادانیها و جهل مرکب خود را از نادانان تبه روزگار و اخذ نموده گمراهی ها را از گمراهان نابکار و بر پای کرده از برای مردم دامهای حیل را از ریسمانهای فریب و از گفتار دروغ بتحقیق که حمل کرده کتاب الهی را بر اندیشه های باطل خود و میل داده حق را بر آرزوهای عاطل خود ایمن میگرداند مردمرا از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ را آن لئیم میگوید که باز میایستم نزد شبهه ها و از آن احتراز مینمایم و حال آنکه در آنها افتاده و می گوید که گوشه میگیرم از بدعتها و کارهائیکه مخالف شریعه غرّاست و حال آنکه در میان بدعتها خواب کرده و با آن دست در آغوش آورده پس شکل او همچه شکل آدمی است و دل او دل حیوان است نمی شناسد باب هدایت را تا پیروی کند آنرا و نه باب

کور دل و جهالت را تا باز ایستد از آن پس این شخص مردۀ زندگان است بحسب صفات چه متصف است بجهلی که موت ابدی است در صوره حیات پس کجا میروید ایمردمان گمراه و از کجا باز گردانیده می شوید و حال آنکه نشانه های هدایت قائم اند در دین و علامات روشن اند در میان مسلمین و منارهای بلند بر پا شده در زمین بجهه تحصیل شریعت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله پس بکجا حیران و سر گردان گردانیده میشوید در تباهی بلکه چگونه متحیر و متردد میشوید در گمراهی و حال آنکه در میان شما هستند اهل بیت پیغمبر شما علیهم الصلاه و السلام و ایشان زمامهای حقند که مردمانرا بطریق حق می کشند و زبانهای صدقند یعنی ترجمان

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 205

وحی الهیند پس فرود آورید ایشانرا بر نیکوترین منزلهای قرآن مترجم گوید که آن وجوب موده ایشان است چنانکه فرموده عز اسمه قُلْ لٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبیٰ و عصمت و طهاره ایشان است ببرهان وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و علوم بی پایان و رسوخ ایشان در آن است بحکم وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ و اطاعت ایشان است بفرموده أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فرمود وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشنه بآب گوارا ایگروه مردمان فرا گیرید اینروایت را از خاتم پیغمبران صلّی اللّه علیه و آله بدرستی که میمیرد کسیکه مرد از ما و حال آنکه نیست مرده بلکه زنده است نزد خدایتعالی و می پوسد آنکه پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده مترجم گوید

این اشاره است باینکه اولیاء اللّه نمیمیرند و نمی پوسند چه بعد از رحلت ایشان آثار پسندیده و نام و نشان ایشان بر صفحه روزگار میماند و در آخره متصف بصفه بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ پس ایشان زندهٔ هر دو سرا باشند فرمود پس قائل مشوید بآنچه نمی شناسید زیرا که بیشتر حق در آن چیزی استکه انکار مینمائید و علم بآن ندارید پس بگفتار بی دانش زبان میالائید و معذور دارید کسی را که حجتی نیست شما را بر او و منم آن شخص آیا عمل نکردم در میان شما ببار گران بزرگ تر (که آن قرآن است)؛ و آیا نگذاشتم در میان شما بار کوچک تر را (که عترت سید البشر است) و مرکوز ساختم در میان شما و ثابت گردانیدم علم و ایمان و نشانه اسلامرا و واقف گردانیدم شما را بر حدود مسائل حلال و حرام و پوشانیدم بشما لباس عافیت و رستگاریرا از عدالت خود و گسترانیدم از برای شما امر بمعروف و مشروع را از گفتار و کردار خود و بنمودم بشما خلقهای شایسته و خویهای پسندیده از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد نهایت آنرا بصر بصیرت و در نمی آید بسوی آن اندیشه های فکرت مترجم گوید این نهی است از استعمال رأی و نظر در دقایق مسائل الهیه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 206

و امر معاد بدون اخذ از پیغمبر و اوصیاء آن حضرت صلوات اللّه علیهم که موجب هلاکت و ضلالت خواهد بود فرمود مصنف از جمله کلام آن حضرت است صلوات اللّه علیه در خطبه نهج البلاغه و نیست هر صاحب دل عاقل و دانا و

نه هر صاحب گوش شنوا و نه هر خداوند بینائی بینا پس ای عجب چیست مرا که تعجب نکنم از خطاهای اینفرقه ها بر اختلاف حجتهای ایشان در دین و مذاهب که نمیروند در اثر پیغمبر خود و اقتدا نمیکنند بعمل وصی نبی خود و نمیگروند بغیب یعنی ایمان بخدا و اعتقاد بسرای عقبی و ثواب و عقاب و عفه نمیورزند از عیب و افتاده اند در شک و ریب عمل میکنند در شبه ها و میروند در پی شهوتها و آرزوها معروف در میان ایشان آن چیزی است که خود شناخته اند بمیل طبیعت نه بقانون شریعت و منکر نزد ایشان آنچیزیست که منکر شناخته اند نه بفرمودۀ حضرت عزت پناه گرفتن ایشان در مشکلات بسوی نفسهای ایشان است نه بسنن سید کائنات و اعتماد ایشان در مبهمات برأیهای خودشان است گوئیا هر مردی از ایشان امام نفس خود است و خود را محتاج بامامی نمیداند بتحقیق که فرا میگیرد از نفس خود در چیزیکه می بیند به بندهای استوار و سببهای محکم یعنی آنچه اخذ مینماید از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میداند و از جملۀ کلام آن بزرگوار است صلوات اللّه علیه در نهج البلاغه بدانید ای بندگان خدا بدرستی که مؤمن باید حلال بداند امسال آنچه را که در سال قبل حلال میدانست و حرام بداند آنچه را که حرام میدانسته و آنچه را که مردم از نو پدید میآورند حلال نمیکند آنچه بر شما حرام بود و لکن حلال آن چیزی است که خدایتعالی حلال کرده و حرام آن چیزی است که آن سبحانه حرام کرده یعنی تغییری و تبدیلی در حلال و حرام

خدا نمیتوان نمود و در تهذیب بسند خود از حضرت ابیجعفر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود اگر حکم کنم در قضیه میان دو نفر پس باز برگردند در آن قضیه و نزد من آیند زیاد نمیکنم آنها را بقول دیگری غیر از

آنچه میان آنها حکم کرده ام بجهه اینکه حق متغیر نمیشود.

و در این دو خبر دلاله واضحهٔ روشن است بر باطل بودن آنچه مشهور است میان مجتهدین و بر آن است بناء اجتهاد و بر اجتهاد است بناء آن آنکه از برای مجتهد جایز است که بر گردد از قول خود چون معلوم شود خرابی دلیل او و مانند آن دو خبر است در دلاله آنچه روایت کرده است او را کلینی در کافی باسناد خود از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السّلام از حلال و حرام پس فرمود حلال محمّد حلال است تا روز قیامت و حرام محمّد حرام است تا روز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید غیر آن و مانند آنها است در دلالت آنچه در نهج البلاغه است از فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام در ذکر قرآن است که فرموده خدایتعالی تمام کرد بقرآن نور خودش را و بحد کمال رسانید بسبب قرآن دین خود را و قبض نمود روح پیغمبر خود صلّی اللّه علیه و آله را در حالتی که بتحقیق تمام نمود و فراغت حاصل کرد به بیان احکام هدایت بسوی خلق خدا بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم

فرموده ذات خود را بآن یعنی تکریم و تعظیمی که مناسب تعظیم کردن او باشد مر نفس خود را پس بدرستی که او نپوشانید از شما چیزیرا از دین خود و نگذاشت چیزیرا که باو خوشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه شما رد از افعال سیئه مگر که گردانید برای آن نشانه هویدا و علامت استوار و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواند بسوی مرضی خود پس رضا و خوشنودی او و خشم و غضب او در آنچه باقی مانده است از زمان یکی است یعنی حکم الهی در بودن چیزی مرضی یا مسخوط او یکی است در همه اوقات.

و بدانید که خدایتعالی هرگز خوشنود نمیشود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی نبوده از آن بر کسیکه بود پیش از شما و هرگز خشم نمیکند بر شما بچیزیکه خوشنود شده باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جز این نیست که شما سیر میکنید در علامتی نمایان و سخن میکنید بباز گردانیدن سخن که گفته اند آن را مردانی که پیش از شما بودند یعنی ادله واضحه که متداول بود میان پیشنیان

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 208

شما بآن تکلم میکنید اینزمان گفته است ابن ابی الحدید در شرح این خطبه که فرمایش آن حضرت که فرموده رضا و خوشنودی خدا و سخط و غضب او سبحانه در آنچه باقی مانده از زمان یکیست معنی او آن چنان است که هر چه از احکام الهی صریح و واضح نباشد از حیث رضا و سخط و مورد نظر واقع شود جایز نیست علما را اینکه

اجتهاد کنند در آن و بعضی را حکم بحلیت و پارۀ را حکم بحرمت نمایند بلکه خوشنودی و غضب خداوند سبحانه یکیست پس جایز نیست از برای قومی که فتوی دهند بحلال بودن یا حرام بودن شیئی از اشیاء که رضا و سخط خدا را در آن نمی دانند و همین فرمایش دلیل صریح بر حرمت اجتهاد میباشد و مکرر از امثال این فرمایش از آن حضرت صدور یافته و قول آنحضرت که فرموده و بدانید که خدایتعالی هرگز خوشنود نمیشود از شما بچیزی تا آخر معنای او آنستکه خداوند سبحانه راضی باختلاف فتوی و احکام از شما نمی شود چنانکه راضی نشده است باختلاف امم سابقه پیش از شما پس غضب خدا شامل شد ایشان را نظر باختلاف ایشان و خداوند سبحانه فرموده است الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْ ءٍ و همچنین غضب نمیفرماید بر شما در حال اتفاق که همان را پسندیده و اختیار فرموده از برای پیشینیان از شما تمام شد کلام ابن ابی الحدید.

و در تفسیر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السّلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت فرموده که آن بزرگوار فرمود ایگروه شیعیان ما و ای کسانیکه دارای ولایت ما هستید بپرهیزید و دوری نمائید از اصحاب رأی پس بدرستیکه ایشان دشمنان سنتند از احادیث معصومین علیهم السّلام فرار می کنند و دورند از حفظ کردن آن و منزجر و خسته اند از اینکه سنت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را نگاه دارند و بآن عمل نمایند پس برأی و هوای خودشان بندگان خدا را خدمتکاران خود قرار داده اند و مال آنها را برای خودشان دولت

گرفته اند و گردنهای مردم را ذلیل کرده و در تحت ریاست خود در آورده اند مردم از آنها اطاعت می کنند مانند اطاعت آنها از سگها یعنی ناچارند از ترس اذیت آنها اطاعت کنند آنها را و منازعه مینمایند با حق و اهل او خودشان را

شبیه ائمه صادقین قرار داده اند و حال آنکه ایشان از نادانان و کفار و ملاعینند پس سؤال کرده میشوند از آنچه نمی دانند پس تکبر می کنند اینکه اقرار کنند که ایشان نمی دانند پس با دین خدای تعالی معارضه مینمایند برأیهای خودشان و خودشان گمراه و دیگرانرا نیز گمراه مینمایند آگاه باشید اگر دین خدایتعالی بقیاس درست می شد هر آینه مسح کردن زیر پای سزاوارتر بود از روی پا.

و کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت ابیجعفر امام باقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خطبه خواند حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پس فرمود ایمردم جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنه ها هواهای شیطانی است که پیروی کرده میشود و حکمهائی است نفسانی که از خود پیدا کرده شود مخالفه کرده میشود در آن اهواء احکام کتاب خدا و حاکم میگرداند بر آن رأیهای باطله و حکمهای مبتدعه مردانی مردانی را بر غیر دین خدایتعالی پس اگر باطل خالص می بود از آمیزش حق پنهان نمی بود باطل (بر هیچ صاحب عقلی) و اگر حق خالص می بود از آمیختگی (واقع نمی شد اختلافی) بریده می شد از او زبانهای معاندین و لکن فرا گرفته میشود از اینکه حق است قبضهٔ و از اینکه باطل است پارهٔ پس آمیخته میشوند بیکدیگر (و آورده میشوند با هم)

پس آنجا یعنی نزد امتزاج حق بباطل مستولی میشود شیطان بر دوستان خود و نجات می یابند از خطرات این شبهه آن کسانیکه پیشی گرفته است از برای ایشان از جانب خدایتعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهی است و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود و هر کسی که کور دل باشد فراموش مینماید ذکر را و پیروی می کند ظن را و با خالق خود مبارزه کرده خواهد بود گفته شده است مراد بذکر قرآن است یعنی قول خدایتعالی وَ إِنَّ الظَّنَّ لٰا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از مسعده بن صدقه که او گفت

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 210

خبر داد مرا جعفر بن محمّد علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که علی علیه السّلام فرمود هر کسی که قرار دهد نفس خود را از برای عمل بقیاس در دین همیشه روزگار او در جهل و اشتباه میباشد و کسیکه عبادت کند خدایتعالی را برای همیشه هست روزگار او در پستی و فرو رفتن و زایل شدن و نیز مسعده گفت و فرمود ابو جعفر علیه السّلام هر کسیکه فتوی بدهد مردمرا برأی خود پس بتحقیق عبادت کرده خدا را بآنچه که نمیداند پس بتحقیق ضدیت و معارضه نموده با خدایتعالی بر وجهی که حلال کرده و حرام کرده است در آنچه که نمیداند و در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود روایت کرده است از ابی جعفر علیه السّلام که آنحضرت فرمود اگر تحدیث کنیم مردم را در دین خدا برأی خودمان گمراه

میشویم چنانکه گمراه شدند کسانیکه پیش از ما بودند و لکن تحدیث میکنیم مردم را از جانب پروردگار خود بواسطه پیغمبر او صلّی اللّه علیه و آله که بیان کرده است از برای ما و در کافی روایت کرده است آنچه را که نزدیک بهمین است پس چون بوده باشد اعتماد بر رأی از اهل عصمت که موجب ضلالت گردد پس چگونه خواهد بود از غیر ایشان علیهم السلام و نیز در کافی روایت نموده باسناد خودش از محمد بن مسلم که گفت گفتم بامام صادق علیه السّلام اینکه قومی از اصحاب ما تفقه میکنند و میرسند بعلمی و روایت می کنند احادیث را پس وارد می شود بر آنها چیزی پس می گویند در آن چیز برأی خودشان فرمودند امام علیه السّلام در جواب او جایز نیست برأی خودشان بگویند و هلاک نشده اند گذشتگان مگر برای خاطر همین رأی دادن و از پیش خود گفتن و نیز در کافی باسناد خود از آن حضرت علیه السّلام روایت نموده که فرمود نهی میکنم تو را از دو خصلت پس در آن دو هلاک شدند مردم نهی میکنم تو را از اینکه عبادت کنی خدایتعالی را بباطل و فتوی بدهی بآنچه که نمیدانی.

و نیز در کافی از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که گفت گفتم بحضرت ابی الحسن اول علیه السّلام چگونه خدایتعالی را بیگانگی بپرستم پس فرمود ای یونس نبوده باش بدعه گذارنده در دین خدا کسیکه نظر کند برأی خود هلاک میشود

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 211

و هر کسیکه واگذارد اهل بیت پیغمبر خود را گمراه میشود و کسیکه ترک کند کتاب خدا و

قول پیغمبرش را کافر میشود و در بصائر الدرجات روایت کرده است از ابی الحسن علیه السّلام که فرمود جز این نیست هلاک شدند پیش از شما مردم بواسطهٔ عمل کردن بقیاس و بدرستیکه خدای تعالی قبض نفرموده روح پیغمبر خود را تا اینکه کامل گردانید جمیع دین او را در حلال و حرام پس آورد جمیع آنچه محتاج بودید شما مردم بسوی آن در حال حیوه آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله و بی نیاز گردید بواسطه آن حضرت و اهل بیت او علیه و علیهم الصلوه و السلام بعد از وفاتش از غیر ایشان و تمام احکام مخفی و امانت در نزد اهلبیت او علیهم السلام میباشد حتی حکم ارش کف و بدرستی که نیست در چیزی از حلال و حرام و جمیع آنچه مردم بآن محتاجند مگر آنکه آمده است در آن حکمی از کتاب و سنه.

و در کتاب محاسن روایت کرده است از محمد بن حکیم که گفت فرمود ابو الحسن علیه السّلام چون بیاید شما را آنچه میدانید پس بگوئید و آنچه را که نمیدانید پس ساکت شوید و گذاشت آنحضرت دست مبارک خود را بر دهانش پس عرض کردند برای چیست پس فرمود بجهه اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آورد از برای مردم از احکام باندازه کفایت آنها در زمان خود و آنچه را که بآن مورد احتیاج آنها باشد تا روز قیامت و در کافی روایت کرده مثل آنرا از آنحضرت علیه السّلام و در محاسن روایت کرده است باسناد خودش از یحیی حلبی و ابن مسکان و حبیب که ایشان گفتند فرمود بما ابو عبد

اللّه علیه السّلام نیست دوستر نزد من کسی از شماها بدرستیکه مردم رفته اند براههای مختلف بعض از ایشان بهوا و میل خود رفتار مینماید بعضی برأی خود عمل مینماید و بدرستیکه شماها گرفته اید و عمل مینمائید بامریکه از برای او اصل و پایه است.

و در حدیث دیگر حبیب از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که حضرت فرمود بدرستی که مردم گرفته اند چنین و چنین و طائفۀ بهواهای نفس و طائفۀ

برأیهاشان و طائفۀ بروایت و بدرستی که خدایتعالی شماها را هدایت کرد بدوستی خودش و دوستی کسی که سود بخشد دوستی او در نزد خدا.

و در تهذیب باسناد خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السّلام که فرمود بدرستیکه چون ما در درگاه خدایتعالی بایستیم عرض میکنیم ای پروردگار ما گرفتیم و عمل کردیم بکتاب تو و مردم گفتند ما عمل برأی خودمان می کنیم پروردگار جزا دهد بما و آنها آنچه را که بخواهد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود که عرض میکنیم در درگاه خدا عمل کردیم ما بکتاب تو و سنت رسول تو.

و نیز در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السّلام وارد میشود بر ما چیزهائی نمی شناسیم آنها را در کتاب خدا و نه در سنت پیغمبر پس نظر میکنیم در آنها پس فرمود حضرت آگاه باش اگر تو بواسطۀ نظر در آنها بحق برسی اجر داده نمیشوی و اگر خطا کنی افترا و دروغ بسته باشی بر خدای عز و جل.

و در کتاب من

لا یحضره الفقیه شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه السّلام حکم کردن بر دو قسم است یکی حکم خدای عز و جل است و یکی حکم اهل جاهلیتست پس کسیکه خطا کند در حکم خدا حکم میکند بحکم اهل جاهلیت و کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر ما انزل اللّه پس بتحقیق کافر شده است بخدا و در کافی روایت کرده است از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام که میفرمود کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر حکم خدا پس او کافر است بخداوند عظیم و نیز روایت کرده است از معویه بن وهب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که میفرمود هر حکم کننده که حکم کند میان دو نفر پس بر خطا حکم کند از حق دور میشود بدورتر از آسمان.

و در کافی نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود بابن ابی لیلی توئی ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان عرض کرد بلی حضرت فرمود بچه چیز حکم میکنی

در جواب عرض کرد بآنچه که رسیده است مرا از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام و ابی بکر و عمر حضرت فرمود پس رسیده است بتو که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود بدرستی که علی علیه السّلام عالم ترین شماها است در حکم کردن میان مردم عرض کرد بلی فرمود حضرت پس چگونه حکم میکنی بغیر حکم آن بزرگوار و حال اینکه این فرمایش رسول صلّی اللّه علیه و آله بتو رسیده و

میدانی پس چه خواهی گفت در وقتی که روز قیامت شود و زمین از نقره و آسمان از نقره دیده شود پس بگیرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست تو را و نگاهدارد تو را در درگاه پروردگارت پس عرض کند خدای این شخص حکم کرده است بغیر حکم من پس راوی گفت روی ابی ابن لیلی مانند زعفران زرد شد.

و نیز باسناد خود روایت کرده است از عبد الرحمن بن حجاج که او گفت بود حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام در نزد ربیعه الرأی پس آمد اعرابی مسئله سؤال کرد از ربیعه الرأی پس جواب داد او را و ساکت شد اعرابی باو گفت اینجوابی که بیان کردی بگردن تو است ربیعه ساکت شد پس حضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام فرمود آن جواب در گردن ربیعه است آیا نه چنان است که هر فتوی دهنده ضامن فتوای خود میباشد و نیز از ابی عبیده حذاء روایت کرده است که او گفت فرمود ابو جعفر علیه السّلام کسیکه فتوی بدهد مردمرا بدون علم و بدون هدایت از جانب خدا لعنه میکند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و بار میشود باو گناه هر کسی که عمل کرده است بفتوی او و نیز روایت کرده است که ابو بصیر گفت عرض کردم بحضرت ابی عبد اللّه علیه السّلام از تفسیر آیه شریفه اتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ پس در جواب فرمود آگاه باش قسم بخدا که آنها یعنی علماء نصاری و یهود عوام خودشانرا دعوت نکردند بپرستش خود آنها و اگر آنها را دعوت مینمودند اجابت نمیکردند آنها

را و لکن از برای آنها حلال کردند حرامیرا و حرام کردند حلالیرا پس پرستیدند و قبول کردند از ایشان از جهه و طریقی که نمی دانستند

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 214

و نیز روایت کرده است در روضه کافی باسانید متعدده از حضرت صادق علیه السّلام در رساله طولانی که آن حضرت فرمود ای گروه مرحومه رستگار شده بدرستیکه خدایتعالی تمام کرده است برایشما بآنچه که داده است شما را از خیر و بدانید که نیست از علم خدا و نه از امر او اینکه احدی از کسانیکه خدایتعالی خلق کرده است بگیرد دین خود را بهوی و رأی خود و قیاسها بتحقیق فرستاده است خدایتعالی در دین خود قرآنرا و گردانیده است در آن بیان هر چیزیرا و قرار داده است از برای قرآن و یاد گرفتن قرآن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآنرا کسانیکه هدایت کرده است ایشانرا بعلم قرآن آنکه در آن بهوی و رأی و قیاسها عمل نمایند بی نیاز کرده است خدایتعالی ایشانرا از اینعمل بسبب آنچه که داده است ایشانرا از علم خود و مخصوص کرده است ایشانرا بآن و قرار داده است در نزد ایشان کرامتی از جانب خود که بآن ایشانرا اکرام فرموده و ایشانند اهل ذکر امر فرموده است خدایتعالی این امت را بسؤال از ایشان و هر کسی که از ایشان سؤال نماید و حال اینکه بتحقیق در علم خدایتعالی گذشته باشد که تصدیق ایشانرا خواهد نمود و پیروی آثار ایشانرا خواهد کرد چنین کسی را ارشاد خواهند فرمود و عطا خواهند کرد او را از علم قرآن آنچه را که بسبب آن هدایت

بیابد بآن بسوی خدایتعالی باذن او و بسوی جمیع راه حق و این اشخاص کسانی هستند که بر نمیگردند از اهل قرآن و از سؤال از آنها و اعراض نمیکنند از علم قرآن که خدایتعالی گرامی داشته اهلش را بآن و قرار داده است در نزد ایشان مگر کسانیکه پیشی گرفته است بر او در علم خدایتعالی شقاوت در اصل خلقتش در تحت اظله پس آن گروه رو میگردانند از سؤال اهل ذکر و کسانیکه خدایتعالی علم قرآن را بآنها عطا فرموده و در نزد آنها قرار داده و مردمرا امر فرموده که از ایشان سؤال نمایند و این اشخاص که اعراض نموده اند کسانی هستند که بهواها و رأیها و قیاسهای خودشان عمل مینمایند تا اینکه شیطان بر آنها مسلط میشود بجهه اینکه ایشان میگردانند و قرار میدهند اهل ایمان و اهل علم قرآنرا در نزد خدایتعالی از کافرین و اهل ضلاله در علم قرآن را از جمله مؤمنین

مترجم گوید همچنانکه متداول در زمان ما این است که آنهائی را که عمل بآثار و اخبار محمد و آل محمّد علیه السّلام می کنند می گویند اینها گمراه می باشند و اما آنهائی را که تبعیت از اصول موضوعه مجعوله ابو حنیفه و امثال او می کنند آنها مؤمن و رستگار می پندارند فرمود قرار میدهند و میگردانند آنچه را که خدایتعالی حلال کرده است در اکثر چیزها حرام و آنچه را حرام فرموده است میگردانند آنها را حلال پس این است اصل نتیجه هواهای آنها و حال اینکه بتحقیق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پیش از فوت خودش از آنها عهد و

پیمان گرفت که مخالفه ننمایند و لکن در نزد خودشان گفتند که ما بعد از فوت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چون خدای عز و جل روح آن حضرترا قبض بسوی خود نماید برای ما جایز خواهد بود اینکه بگیریم بآنچه جمع شود بر آن رأی مردم و این را بجهه مخالفه کردن با خدا و رسول او صلّی اللّه علیه و آله و مخالفه با عهد او مرتکب شدند و اظهار نمودند پس نیست احدی جری تر و در ضلالت و گمراهی آشکارتر از کسانیکه اینرا گفتند و گمانکردند این برای آنها جایز است قسم بخدایتعالی که آن سبحانه واجب فرموده است که مردم اطاعه نمایند محمد صلی اللّه علیه و آله را و پیروی نمایند اوامر او را در حال حیوه آن حضرت و بعد از موتش تا آخر حدیث که طولانی است و نیز در اینحدیث است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود و پیروی کنید آثار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سنت آن حضرترا پس آنرا بگیرید و پیروی نکنید هواها و رأیهای خودتانرا پس گمراه شوید پس بدرستی که گمراه ترین مردم در نزد خدایتعالی کسی است که پیروی کند هوا و رأی خود را بدون هدایت از جانب خدا و در آن حدیث است نیز که فرمود آن حضرت صلوات اللّه علیه ایگروهیکه خدایتعالی نگاهدار امر شما است پر شما باد بآثار رسولخدا و آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بعد از آن حضرت و سنه و طریقه ایشان پس بدرستی که هر که باین اخذ نماید پس بتحقیق

هدایت یافته است و کسیکه ترک کند این امر را و رو بگرداند از آن گمراه میشود بجهه اینکه خدایتعالی امر فرموده است بطاعت و ولایت ایشان علیهم السّلام.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 216

و در محاسن روایت کرده است باسناد خود از ابی عبد اللّه علیه السّلام که آن حضرت فرمود در رساله خودش و اما آنچه سؤال کردی از قرآن پس این نیز از خطرات متفاوته مختلفه تو است زیرا که قرآن نیست بر وجهیکه تو ذکر کردی و هر چه را که شنیدی پس معنی آن غیر آن چیز است که بسوی آن رفته ای و جز این نیست که قرآن مثلهائیست از برای قومی که میدانند نه غیر ایشان و قومیکه تلاوت میکنند آنرا حق تلاوت آن و ایشان کسانی هستند که ایمان بقرآن آورده و میدانند آنرا و اما غیر ایشان پس بسیار سخت و مشکل است بر ایشان عمل بقرآن و دور است معانی قرآن از آنچه در دلهای خودشان جا داده اند و چنین فرموده رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که شأن چنین است نیست چیزی دورتر در دلهای مردمان از تفسیر قرآن و در این خلایق حیران مانده اند همه مگر کسانیکه خدایتعالی خواسته است که در حیرت نمانند و جز این نیست که خدایتعالی خواسته است و اراده فرموده بتعمیه قرآن اینکه بایستند در باب او و صراط او و پرستش نمایند آن سبحانه را و باز ایستند در قول او باینکه اطاعه نمایند بپا دارندگان کتاب او و ناطقین از امر او را و اینکه استنباط نمایند آنچه را که محتاجند از این از ایشان نه از

پیش خودشان پس فرمود آن حضرت صلوات اللّه علیه و اگر رد می کردند برسول صلّی اللّه علیه و آله و باولی الامر از ایشان هر آینه می دانستند آنرا کسانیکه استنباط می کردند او را از ایشان پس اما از غیر ایشان پس نمیداند اینرا هرگز و یافت نمیشود و بتحقیق دانستی که درست نمیآید و ممکن نمیشود که همه خلق ولاه امر باشند زیرا که نمی یابند کسی را که او را امر نمایند و نه اینکه برسانند امر و نهی خدایتعالی را باو پس گردانیده است خدایتعالی خواص خودشرا ولاه امر تا اقتدا کند بآنها کسی که از خواص نیست پس بفهم این را ان شاء اللّه و بپرهیز از آنکه قرآنرا برأی خود تلاوت نمائی پس بدرستی که مردم شریک نیستند در علم قرآن مثل شراکت آنها در ما سوای او از امور و قادر نیستند بر ظاهر و بر باطن آن مگر از راه و در آن که خدایتعالی قرار داده آنرا پس بفهم انشاء اللّه و طلب کن امر حق را از محل و مکان آن تا آنکه بیابی آنرا ان شاء اللّه تعالی.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 217

فرمود مصنف علیه الرحمه مکرر گردانیدن امام علیه السّلام فرمایش خود را بسائل که بفهم ان شاء اللّه اشاره است باینکه عالم بهمه اینها چنانکه سزاوار است خود ایشان علیهم السلام خاصه می باشند و روایت کرده است در کتاب محاسن نیز در باب مقائیس و رأی از حضرت صادق علیه السّلام در رساله اش بسوی اصحاب رأی و مقائیس اما بعد پس بدرستیکه هر کسی که بخواند غیر خود را بسوی دین خود که بنایش

برأی و قیاس باشد انصاف ننموده و نیکو حظی و بهرۀ نبرده زیرا که خوانده شده باین امر خالی نیست از رأی و قیاس و چون نبوده باشد خواننده را قوتی در خواندن او مدعو را ایمن نیست داعی را که محتاج شود بمدعو بعد از زمان کمی بتحقیق می بینم متعلم طالب را که بسا است برتر از معلم گردد و لو بعد از زمانی و می بینم معلم را که دعوت کننده بود بسا است که محتاج شود در رأی خودش بسوی رأی کسیکه دعوت نموده او را بسوی خودش و در اینحال متحیر میشوند جاهلان و بشک می افتند شک کنندگان و بگمان میافتند گمان کنندگان و اگر اینعمل در نزد خدایتعالی جایز بود بر نمی انگیخت رسل را بآنچه که در آن بر دیگران زیادتی داشته باشند و نهی نمیکرد از کناره کردن از آنها و عیب نمیفرمودند نادانی و جهل را و لکن مردم چون دست از حق برداشتند و چشم از نعمت پروردگار پوشیدند و بجهل و تدبیر خودشان مغرور شده و خود را از علم خدایتعالی بی نیاز دانستند و اکتفا کردند بغیر رسولان و قوام امر او و گفتند نیست چیزی مگر آنچه که درک مینماید آن را عقلهای ما و می شناسد عقلهای ما پس خدایتعالی واگذار نمود آنها را بسوی آنچه دوست داشتند آنرا و مهمل گذاشت آنها را و بحال خودشان واگذار نمود تا گردیدند عبدۀ خودشان بطوریکه نمیدانند و اگر بود خدایتعالی راضی باجتهاد ایشان و رأی ایشان در آنچه ادعا مینمایند از این برنمی انگیخت بسوی ایشان کسی را که حکم میان حق و باطل نماید و زجر کننده

که آنها را از راه ضلالت باز دارد و جز این نیست که استدلال نمودیم که رضای خدایتعالی غیر این است بواسطه بعث رسل بامور قیمه صحیحه و تحذیر و منع از امور مشکله مفسده پس

گردانید ایشانرا درها و راه خود و دلالت کنندگان بر آن سبحانه باموری که از رأی و قیاس خالی باشد پس هر کسی که طلب کند آنچه که در نزد خدایتعالی است بقیاس و رأی زیاد نمیشود از خدا برای او مگر دوری از خدا و برنمی انگیخت خدا رسولی را هرگز هر چند طولانی شود عمر او در حالتی که مردم مخالفه نمایند او را و باین جهه گاهی متبوع شود و گاهی تابع باشد و در آنچه بیاورد استعمال ننماید رأی و قیاسی را تا اینکه واضح و آشکار شود امر او مانند وحی از جانب خدایتعالی و در اینعمل دلیل است از برای هر صاحب عقل و زیرکی بر اینکه اصحاب رأی و قیاس خطا کنندگان و فرو روندگان می باشند در باطل و جز این نیست که اختلاف در میان مردم میباشد در غیر رسل نه رسولان پس بپرهیز ای شنونده اینکه جمع شود بر تو دو خصله یکی از آنها انداختن خود را در چیزیکه بآن سینه ات تنگ شود و پیروی کردن نفس خودت را بدون علم و معرفه و خصلت دوم بی نیاز دانستن خودت را از آنچه بآن محتاجی و تکذیب کردن تو کسی را که بسوی او است بازگشت تو و بپرهیز از ترک حق از روی مسامحه و تنبلی و ملالت و پیروی کردن باطل را از روی

نادانی و ضلالت زیرا که نیافتیم ما کسی را تابع هوای خود باشد و رو گردانیده باشد از آنچه که ذکر کردیم که هرگز بحق برسد پس نظر کن در این و عمل نما بآنچه ذکر کردیم فرمود مصنف و اخبار در این باب بیشتر است از اینکه بشماره آید و در آنچه که ذکر کردیم ما آنرا کفایت است ان شاء اللّه تعالی اگر گفته شود بتحقیق دو روایت آمده است یکی از آنها از حضرت ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السلام اینکه آن بزرگوار فرموده اند بر ما است اینکه بیندازیم بسوی شما اصول را و بر شماست اینکه تفریع نمائید و حدیث دویم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السّلام که فرموده بر ما است انداختن اصول و بر شما است تفریع و این مفاد دو حدیث اذن در اجتهاد است پس چگونه است توفیق بین این دو خبر با اخبار دیگر که منع از اجتهاد فرموده اند گوئیم در

جواب نیست معنی دو حدیث بطوریکه تو بآن رفتهٔ نه چنان است بلکه نیست معنای آنها مگر اینکه ما قصد نمائیم بسوی آنچه انداخته اند بسوی ما از احکام بر وجه کلی پس بیرون بیاوریم از آن احکام جزئیه را ببراهین یقینیه و حجه قاطعه که موافق باشد بیکی از اشکال اربعه و این اجتهاد برأی نیست و استنباط حکم بظن و گمان نیست در چیزی و این مثل قول ایشان علیهم السّلام است که فرموده اند لا ینقض الیقین ابدا بالشک و لکن ینقضه بیقین آخر پس بدرستیکه ما میفهمیم یقینا باینکه کسی یقین در طهارت داشته باشد

و شاک در حدث باشد واجب نیست بر او تحصیل طهارت و کسیکه یقین بطهارت جامه اش دارد و شک دارد برسیدن نجاست بآن واجب نیست بر او شستن جامه و کسیکه یقین بماه شعبان دارد و شک دارد که ماه رمضان داخل شده واجب نیست بر او روزه و مانند اینها از فروعات و جزئیات و نیز مانند فرموده ایشان علیهم السلام کل شیی ء مطلق حتی ورد فیه نهی و قول ایشان علیهم السلام کل شیی ء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه و قول ایشان علیهم السّلام کلما غلب الله علیه من امر فالله اعذر لعبده و قول ایشان علیهم السّلام اذا جزمت من شیی ء ثم شکت فیه فشکک لیس بشیی ء و غیر اینها از اصول کلیه که متفرع میشود بر آنها جزئیات و بتحقیق ذکر کردیم مقداری از آنها را در کتاب موسوم باصول اصیله پس باید طلب کند هر که بخواهد آنها را در آنجا با تتمه کلام و بسط آن در آنجا و للّه الحمد.

فصل دهم در نقل کلام بعض بزرگان از علماء شیعه در ذم اجتهاد و پیروی کردن رأیها بتحقیق دانستی که منحصر است راه شناختن علمهای شرعی خواه در اصول دین و کلیات و خواه در فروع دین و جزئیات و افراد آن در روایت از اهل بیت علیهم السلام و جایز نبودن تمسک در چیزی از آنها بمقدمات جدلیه و استنباطات ظنیه و بوده است اینعمل از شعار قدماء اصحاب ما از اصحاب ائمه علیهم السلام صلوات اللّه علیهم.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 220

پس بدانکه اصحاب ائمه علیهم السّلام تصنیف نموده اند در

این مسئله کتابها و رساله ها پس از جمله کتابها که در این باب تصنیف شده کتاب نقض بر عیسی بن ابان است در اجتهاد و ذکر کرده است او را نجاشی در ترجمه اسمعیل بن علی بن اسحق و بعضی از آنها کتاب ایضاح است از برای فضل بن شاذان نیسابوری و میباشد از اجل اصحاب فقهاء ما و بتحقیق روایت کرده است از ابیجعفر ثانی علیه السّلام و گفته شده از حضرت رضا علیه السّلام نیز روایت کرده است و بتحقیق تصنیف کرده است صد و هشتاد کتاب و طلب رحمت کرده است برای او دو بار یا سه بار عقب یک دیگر حضرت امام حسن ابو محمد علیه السّلام و فرموده است آن بزرگوار بعد از آنکه در کتاب او نظر فرموده و رحمت برای او فرستاده آرزو مینمایند اهل خراسان مقام و درجه فضل ابن شاذان را یا اینکه جای دارد آرزو مینمایند مقام او را چون مقام و درجه او بزرگ و بلند بوده است گفته است فضل در کتاب مذکور در حق گروهیکه متصف بجماعه و منسوب بسنتند بدرستی که ما یافتیم ایشان را که میگویند بدرستی که خدای تبارک و تعالی برنینگیخته پیغمبر خود را بسوی جمیع خلق خود با آنچه که محتاجند مردم بسوی آن از امر دینشان و حلالشان و حرامشان و احکام دماء و مواریث و بنده شان و سایر احکامشان و بدرستی که رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله نبود که بداند اینرا یا دانسته است و بیان نکرده است از برای مردم و بدرستی که اصحاب آنحضرت بعد از او و غیر ایشان از تابعین

استنباط کردند این را برای خودشان و بر پا داشتند احکامیرا که نامیدند آن را سنه و جاری کردند در میان مردم علومیرا و منع کردند ایشان را که از آن ها تجاوز نمایند بسوی غیر آنها و ایشان در آنها اختلاف نمودند بعضی از ایشان حلال کردند آنچه را که دیگران حرام نمودند و بعضی حرام نمودند آنچه را که دیگران حلال کردند و گفته است در حق شیعه بدرستی که ایشان میگویند بدرستی که خداوند جل شأنه بندگان خودشرا بپرستش خود امر فرموده در عمل بطاعت و اجتناب از معصیه بر زبان پیغمبرش صلّی اللّه علیه و آله پس بیان کرده است از برای ایشان جمیع آنچه محتاجند بسوی آن از امر دینشان از کوچک و بزرگ پس پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رساند بایشان آنرا از خاص و عام

و واگذار نکرد آنها را برأی خودشان و نگذاشت آنها را کور و شبهه نیست که دانست اینرا هر که دانست و جاهل ماند هر که آن را ندانست پس اما آنچه که رساند بر وجه عام پس آنچیزی است که امت بر آن هستند از وضو و نماز و خمس و زکوه و روزه و حج و غسل از جنابت و اجتناب از آنچه که خدا نهی کرده است در کتاب خود از ترک زنا و سرقه و تعدی کردن و ستم نمودن و ریاء و خوردن مال یتیم و آنچه که شباهت باین دارد از آنچه که تفسیر آن طولانی است و آن معروف است در نزد خاصه و عامه و اما آنچه که بر وجه

خاص رساند آن را پس آن چیزی است که بما واگذار فرموده و بیان کرده از آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ پس اینها در مورد خاص میباشند و جایز نیست اینکه بوده باشد کسیکه خدایتعالی طاعت او را واجب کرده باشد بر مردم اینکه داخل معصیه شود و مانند اهل معاصی از نافرمانی خدا اجتناب ننمایند و پروائی از ارتکاب معصیه نداشته باشد و این مانند قول خدایتعالی است جل شأنه وَ إِذِ ابْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قٰالَ لٰا يَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ نیستند ظالمان امامان که عهد گرفته شده باشد از جانب خدا در عدالت کردن بر مردم از آنها و حال اینکه بتحقیق نخواسته است آن سبحانه که غیر عادل امام و پیشوای خلق او باشند یعنی عهد خدایتعالی که عداله در میان مخلوق او است در ظالم نیست پس نمیتوان که ظالم امام باشد و نیز دانستیم که فرمایش خداوند تبارک و تعالی که فرموده إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلىٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النّٰاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ خدایتعالی عهد گرفته است از مردم در حکم بعدالت اینعهد را نگرفته مگر از امامانی که نیکو بتوانند که حکم بعدالت نمایند و جایز نیست که امر فرماید بعدالت حکم کند کسی که عدالت را نمیداند و بخوبی از عهده بر نمیآید و جز این نیست که امر فرموده که حکم بعدالت کند کسی که نیکو میتواند حکم بعدالت نماید پس فرموده است فضل بن شاذان بعد

از کلام طویلی پس برمیگردیم بسوی گفتگوی با صنف اول پس میگوئیم

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 222

بآنها اما ادعای شما باینکه گفتند بدرستی که خدایتعالی برنینگیخته پیغمبر خود صلّی اللّه علیه و آله را بسوی خلق خود بجمیع آنچه که محتاجند بسوی آن از حلال و حرام و فرائض و احکام و بدرستی که رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله همه اینها را ندانسته یا دانسته و لکن از برای مردم بیان نکرده و چه چیز شما را مضطر کرده بسوی این کلام در جواب گفته اند که ما نمی یابیم فقها را که رد کنند جمیع آنچه که مردم بآن محتاجند از امر دین و حلال و حرام و واجب از نماز و غیر آن پس چاره نیست از نظر و استعمال رأی در آن چه نیامده است ما را روایت پیغمبر و مجوز این از برای ما قول رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله میباشد که فرمود بمعاذ بن جبل زمانی که او را بیمن فرستاد بچه حکم میکنی در میان مردم عرض کرد بکتاب خدا حضرت باو فرمود اگر در کتاب حکمی نباشد بچه حکم میکنی عرض کرد بسنه حضرت فرمود اگر در سنه نباشد عرض کرد اجتهاد میکنم برأی خود فرمود الحمد للّه که توفیق داد خدایتعالی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را باینعمل پس دانستیم ما بدرستی که شأن چنین است که واجب کرده است خدایتعالی از حکم که در کتاب و سنه نیست و بدرستی که چاره نیست بجز استعمال رأی در آن و نیز مانند قول آنحضرت صلّی اللّه علیه و آله که فرمود جز این نیست

که مثل اصحاب من در میان شما مانند مثل ستاره ها است بهر یک اقتدا کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برایشما رحمت است پس دانستیم که واگذار نکرده است ما را در عمل برأی مگر آنچه برای ما نیاورده و بیان نکرده برای ما و پیشی گرفته است در این کسانیکه پیش از ما بودند در آنچه که گفته اند برای خودشان از احکام و مواریث و حلال و حرام پس دانستیم که ایشان نکرده اند مگر آنچه را که برای ایشان جایز بوده و اینکه ایشان از حق بیرون نرفته اند و اجتماع بباطل ننموده اند پس جایز نیست ما را که آنها را بگمراهی نسبت بدهیم در آنچه کرده اند پس اقتدا کردیم ما بآنها پس بدرستی که ایشان جماعه بسیارند و ید اللّه علی الجماعه و خدای تعالی جمع نمی کند امت را بر ضلال و گمراهی در جواب آنها گفته شد بدرستی که دروغ ترین روایات و باطل تر آنها روایتی است که خدایتعالی را بظلم و جور نسبت دهد و پیغمبرش صلّی اللّه علیه و آله را نسبت بجهل و

نادانی دهد و در قول شما که میگوئید خدایتعالی پیغمبرشرا مبعوث نکرده بسوی خلقش با جمیع آنچه که محتاجند بسوی او تجویز است از برای او سبحانه حکم بجور و تکذیب بکتاب او بجهه قول آن سبحانه که میفرماید الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و خالی نیست اینکه احکام یا میباشد از دین یا نه پس اگر از دین است پس بتحقیق خدای تعالی آن را کامل گردانیده است و بیان کرده است آن را برای پیغمبرش صلّی اللّه علیه و آله و

اگر میباشد در نزد شما که از دین نیست پس نیست حاجتی از برای مردم بسوی آن و شما واجب نمیدانید که بر مردم است بغیر آنچه از دین است عمل بآن نمایند و این را هر گاه قائل شوید این شنعهٔ خواهد بود برای شما که اگر داخل شود بر یهود و نصاری در دینشان هر آینه ترک مینمایند آنچه داخل شود بر ایشان بواسطه این شنعه و آن متصل است بمانند خود از نسبت جهل دادن به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ادعاء شما جواز استنباط و اجتهاد در آنچه نمیدانسته است آنرا از فروع دین و سزاوار است که شیعه فرار نماید از آنچه اقرار نمودید بآن از دو شنعه که در آنها است کفر بخدا و رسول او صلّی اللّه علیه و آله و فرموده است و در آنچه که ادعا نمودید از قول پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بمعاذ تکذیب است بآنچه نازل کرده است خدا و طعن است بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پس اما آنچه که تکذیب کردید باو از کتاب خدا از چیزهائیست که بتحقیق بیان کردیم ما آنرا در اول کتاب خودمان از قول خدایتعالی أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ و نیز وَ لٰا تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ و نیز قول آن سبحانه وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْ ءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ و نیز قول خدایتعالی وَ لٰا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَداً و قوله أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحٰاسِبِينَ و قوله لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و قوله فَاصْبِرْ

لِحُكْمِ رَبِّکَ و آنچه که شباهت بآنها دارد در کتاب خدا که دلالت میکند بر اینکه حکم از برای خدایتعالی است بتنهائی پس شما گمان کردید اینکه نیست در کتاب خدا و نه در آنچه فرو فرستاده است خدا بر پیغمبر خود چیزیرا که حکم کند باو در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند در

آن و بدرستی که معاذ هدایت می یافت بچیزیکه خدایتعالی به پیغمبر خود وحی نفرموده بود و بدرستیکه معاذ هدایت می یافته بغیر آنچه که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هدایت می یافت و باینحرف خودتان واجب گردانیدید از برای معاذ اینکه رأی او در راه هدایت مانند وحی خداست برای پیغمبرش پس بنابر این بالاتر قرار دادید مرتبه او را از مرتبهٔ نبوه زیرا که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله همیشه منتظر وحی بوده و بدون وحی حکم نمیفرمود برای خود و لکن معاذ محتاج بوحی نبوده بلکه از پیش خود و برأی خود احکام بیان مینموده پس مثل شما مثل کسانی است که خدایتعالی در آیه شریفه فرموده فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً یا قول آن سبحانه که فرموده أُوحِیَ إِلَیَّ وَ لَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْ ءٌ و مثل کسیکه خدایتعالی در حق او فرموده که میگوید سَأُنْزِلُ مِثْلَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ پس گردیده است معاذ در نزد شما بمرتبهٔ که محتاج نیست در هدایت بوحی بلکه رأی او برایش کافی است اما پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله محتاج بوحی است و برأی خود عمل نمیفرماید و اگر کوشش کنند کافران بر باطل کردن نبوه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و

آله بیشتر از آنچه شما بآن حضرت نسبت دادید و آن بزرگوار را متصف بجهل نمودید تجاوز بکلامی نمیکنند یعنی در ابطال نبوت آنحضرت همان صفه جهل کافی خواهد بود پس خبر داده است ما را خدایتعالی اینکه اصل اختلاف در امم سابقه بعد از پیغمبران آنها واقع شده چنانکه در قرآن فرموده کٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ پس شما ستایش نمودید اهل بغی و ستم را و گفتید اختلاف ایشان رحمت است و اقتدا کردید بخلاف و اهل خلاف و برگشت دلهای شما از کسیکه خدای تعالی او را برای هدایت و رفع اختلاف شما برانگیخته بود در آنچه اختلاف نمودید در آن از حق و حقیقه پیدا کرد از برای ما و شما قول خدای تعالی در آنچه فرموده وَ لٰا يَزٰالُونَ

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 225

مُخْتَلِفِينَ إِلّٰا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ پس شما پیروی کردید اهل خلاف را و پیروی کردیم ما کسی را که استثنا فرموده است خدایتعالی او را برحمه پس چون تنک شد بر شما باطل شما که بر اقامه آن حجتی از برای شما نیست حلال دانستید و تجویز نمودید در حکم برأی و اجتهاد چنانکه گمان کردید آنچه را که بیان نکرده اند آن را از برای شما و تجویز نمودید بر پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه

و آله نادانیرا از قول خودتان که گفتید آن حضرت بیان نکرده است از برای شما طاعت و معصیه را و روا داشتید بر اهل حق و تصدیق کنندگان خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله را عداوت و دشمنی و بر احکام کتاب خدا عبث نموده و کافر شدید تا آخر آنچه که گفته است آنرا از این قبیل با آنچه که در اوست از تطویل خصوصا در آنچه که طعن زده است بآن در خبر معاذ و ما بر این اقتصار نمودیم پس بدرستیکه قطرۀ آب نشانه غدیر و کفی از غله علامت خرمن کبیر میباشد و از برای غیر او رضی اللّه عنه نیز کلماتی در این باب هست که الآن برای من حاضر نیست ذکر نمایم و در آنچه که ذکر کردیم ما کفایت است از برای طالب حق و یقین و بحق میرساند قوم عابدین را و هر آینه بتحقیق مذاکره نمودیم با جمعی از اهل علم در اینطریق و عمل باخبار پس از روی انصاف تصدیق ما را نمودند و برگشتند از طریقۀ اصولیین و اختیار نمودند طریقه اخباریین را و بعضی از ایشان بودند که سبقت گرفتند در طریقه اخباریین در حالیکه می خواندند و نداء می کردند علماء را بمکتب اخبار و اخباری بودن مگر آنکه من کسی را نمی یابم و نیافته ام که از علماء بزرگ عمل باینطریق نماید گویا هنوز خود را در مقام عمل آزاد ننموده و ندانسته راه حق را بواسطۀ مردم اخذ کرده یا گمان نموده مخالفه جمهور و متارکه مشهور غیر حق ننگ و عار است و موجب شماتت و باعث بر طرف

شدن ابهّت و وقار است و اللّه المستعان.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 226

فصل یازدهم در نقل کلام صاحب کتاب اخوان الصفا در تزییف اجتهاد و متابعه رأیها (و او از حکماء شیعه است) گفته است که گفته اند در رساله لغات از کتابشان مختلف گردیده مذاهب و رأیها و اعتقادات در میان اهل یک دین و یک پیغمبر بجهه افتراق آنها در موضوعات و اختلاف لغاتشان و هواهای بلادشان و تباین مواليدشان و رأیهای رؤساء و علماء ایشان کسانیکه خراب مینمایند آنها را و مخالفه میاندازند در بین آنها بجهه طلب ریاسه دنیا و بتحقیق گفته شده است در مثل خالف تذکر یعنی مخالفه کن و احداث بدعه نما تا اینکه تو را مردم بیاد خود در آورند بجهه اینکه شأن چنین است اگر نمی انداختند رؤساء علماء ایشان در میان آنها اختلاف نمی بود از برای ایشان ریاستی و بودند همه در یک راه مگر اینکه بیشتر ایشان متفقند در اصول مختلفند در فروع مثال این چنان است که ایشان اقرار دارند بتوحید و صفات خدایتعالی از آنچه که سزاوار است بآن و اقرار کنندگانند به پیغمبر مبعوث بایشان و تمسک جویندگانند بکتابی که فرستاده شده بسوی ایشان و اقرار کنندگانند بایجاب شریعه و اختلاف کنندگانند در روایاتی که وسائط آنها مردانی هستند که اختلاف کنندگان اند در معانی بجهه اینکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بود از جمله معجزه و فضیلتش اینکه آن حضرت بود مخاطب میفرمود هر گروهیرا بآنچه که میفهمیدند از او بحسب آنچه در مرتبهٔ فهم بر او بودند و بحسب آنچه که تصور میکرد عقولشانرا پس بجهه این در میان

روایات اختلاف واقع شد و دینها و رویه های مردم زیاد شد و اختلاف کردند در خلیفهٔ رسول صلّی اللّه علیه و آله و گردید این بزرگترین اسباب خلاف در امه تا اینکه منتهی شد بما.

و نیز پس بدرستی که اصحاب جدل و مناظره و کسانیکه طلب مینمودند منافسه و ریاسترا اختراع کردند از پیش خودشان در دیانات و شرایع چیزهای بسیاریرا که

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 227

آنها را حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله نیاورده بود و اقرار بآن نکرده بود بلکه از خودشان ساختند و گفتند بعوام مردم این سنه و طریقهٔ رسول صلّی اللّه علیه و آله میباشد و اینرا در پیش خود نیکو شمردند حتی مردم گمان بردند بایشان که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بایشان امر فرموده و نیز احداث نمودند در احکام و قضایا اشیاء بسیاریرا برأیها و عقلهای خود و گمراه شدند بسبب این از کتاب پروردگارشان و سنه پیغمبرشان صلّی اللّه علیه و آله و تکبر کردند از اهل ذکر کسانیکه در میان ایشان بودند و بتحقیق امر شده بودند اینکه از ایشان سؤال نمایند در وقتی که مشکل شود امر برایشان پس گمان کردند از روی سخافه عقل خودشان اینکه خداوند سبحانه واگذاشته است امر شریعه و فرایض دیانات را ناقص که محتاج باشد تمام نمایند آنها برأیهای فاسده و قیاسهای کاذبه و اجتهادهای باطله خود و آنچه که آنرا تخمین نموده و از پیش خود اختراع نموده بودند و چگونه این گمانرا نمودند و حال آنکه خداوند سبحانه میفرماید مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ و آن سبحانه نیز فرموده است تِبْیٰاناً لِکُلِّ

شَیْ ءٍ و جز این نیست که کردند این کار را بجهه طلب ریاسه چنانکه گفتیم آنرا مکرر و واقع ساختند بخلاف و منازعه در میان امت پس ایشان خراب کردند شریعه را و بگمان انداختند کسی را که نمیدانست که گمان کند که ایشان باین اسباب یاری مینمایند شریعه را و حال اینکه باین اسباب که فراهم نمودند امت خراب شد و واقع شد عداوت میان ایشان و کشید این امر بفتنه ها و جنگها و حلال شمردند بعضیها خونهای بعضی را پس هرگاه امتناع مینمود از اینعمل بعضی از علماء که حق را می دانستند و ایشان بعض رؤسا را در اینکار مخاطب ساخته و از خدایتعالی و از عذاب آن سبحانه آنها را می ترسانیدند آن رؤسا اعتنا بقول آن بعض علماء حق ننموده بلکه عوام را بسوی آنها جری و دلیر نموده و نسبت میدادند باو که این شخص حرفی میزند و بقولی قائل است که نه موافق شریعه است و نه قول شخص عاقل و ممکن نبود برای آن شخص عالم حق گو اینکه بیان کند از برای عوام که چگونه امور در شریعه جریان دارد که آنها را از غفلت خودشان بیرون کند برای الفت عوام بآنچه که بر آن داخل بوده و بآن

نشو و نما کرده بودند خلفا عن سلف و چون رؤساء عوام چنین دیدند که دلهای علماء حقه از عوام مشمازه و عوام نیز از آنها دور و بر کنار و اطاعتی از آنها نمی نمایند اینرا رؤساء آنها برای خودشان شرف و بلندی بر دیگران قرار داده و بعوام میفهماندند و حالی میکردند

که اینها حجتی بر عقاید و مذهب و طریق خود ندارند و سکوت آنها و داخل شدن در باطل آنها را از اقامهٔ حجه و دلیل جلوگیری مینماید و این رؤساء میگفتند بعوام که حق آنست که ما بر آن اجتماع نموده ایم پس همیشه دأب و عمل آنها بر این بود و آنها هر روز عددشان زیادتر و اختلافاتشان بیشتر و احتجاجات و مناظرات و جدلشان بی اندازه و افزون تر می گردید تا حدیکه از احکام شریعه دور گشتند و تغییر دادند کتاب خدا را بتفسیرشان بخلاف آنچه حقیقه و واقع آن بود چنانکه خداوند سبحانه میفرماید یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ و در اصل امر خودشان امت را خراب کردند و بباطل واداشتند از راهی که نمی دانستند و تأویل کردند اخبار رسول صلّی اللّه علیه و آله را بتأویلاتی که اختراع نمودند آن را از پیش خودشان بدون اینکه حجتی از جانب خدایتعالی بر آن داشته باشند و برگرداندند معانی آن را و معنی کردند بطوریکه خودشان اراده مینمودند بر وجهی که تقویه نماید ریاست آنها را و نسبت فسق دادن باهل علمرا دأب و خوی خود قرار دادند در نزد عوام و این دأب و عملرا ارث از یکدیگر می بردند پسر از پدر و خلف از سلف تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد و اراده نماید هلاک و انقراض آنها را و همیشه اینگروه علماء عوام دشمنان حق بوده اند در میان امت و هر قرنی پس چه بسیار پیغمبریکه کشتند آن را و وصی پیغمبر که انکار نمودند او را و عالمی که او را از دیار خود خارج نمودند پس همیشه ایشان و افعال آنها اسباب نسخ

در شریعتها و تجدید آن بوده در زمانهای گذشته تا اینکه خدایتعالی باتمام رساند وعده خودش را و فرموده است جل شأنه إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ وَ مٰا ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ وَ الْعٰاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ وَ لَقَدْ کَتَبْنٰا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ الصّٰالِحُونَ إِنَّ فِی هٰذٰا لَبَلاٰغاً لِقَوْمٍ عٰابِدِینَ پس باین علتها که ذکر کردیم سبب شد در اختلاف آراء و مذاهب

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 229

و در وقتی که امر چنین باشد پس واجب است بر طالب حق و راغب در بهشت اینکه طلب کند آنچه را که نزدیک کند او را بپروردگارش و خلاص کند او را از دریای اختلاف و خروج از زندانهای اهل اختلاف و اگر غفلت ورزد نفس از مصالح و مقاصد خودش و واگذارد راه بهشت و حق و اهل حق و دینی را که نیست اختلافی در آن و همراه شود با اهل خلاف و بسوی رؤسای بتهائی که نصب شده اند از برای پرستش میباشد این سبب هلاکت و دوری او از جوار خداوند سبحانه و چگونه چنین عملی از برای خدا خواهد بود و حال آنکه خود را قرین شیطان گردانیده چنانکه در کلام خداوند سبحانه است وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطٰاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ وَ إِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتّٰی إِذٰا جٰاءَنٰا قٰالَ یٰا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ و چنین میباشد حال اینگونه اشخاص با عالمیکه اقتدا کرده اند باو و بواسطه آن گول خورده و مغرور شده اند باو و جماعتی که در اطراف او هستند

پس تبدیل کرده اند عبادت و پرستش پروردگار را بعبادت کردن آن عالم از آنجائیکه نمیدانند زیرا که چون آن عالم حلال کرد بقول خودش و حرام کرد بقول و برأی خودش پس کسیکه قبول نماید از او آن فتوی را بتحقیق پرستیده است او را قال اللّه تعالی إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ پس بر تو باد ای برادر مهربان نیکو خدایتعالی توفیق دهد تو را باهل علمی که ایشان اهل ذکرند از اهل بیت نبوت که نصب کرده شده اند از برای نجات خلق و بتحقیق گفته شده است یاری بجوئید در هر صناعتی باهل آن صناعت تمام شد کلام صاحب اخوان الصفا بالفاظ آن و او کلامی است متین که صادر شده است از روی بصیرت و یقین.

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 230

فصل دوازدهم اشاره ببعض آنچه مترتب میشود بر اجتهاد و متابعه آراء از مفاسد بس است در فساد و باطل بودن اجتهاد و رأی بعد از بودن هر دو مخالف با فرمودۀ خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم چنانکه شنیدی آنچه که رسیده است بتو بواسطه اجتهاد و متابعه آراء از وقوع جنگها و فتنه ها در بین صحابه و آنچه را که مشاهده مینمائی از اختلاف بین فقهاء در مسائل دینیه از اصول و فروع و فرایض و سنن با منضبط نبودن مدارک آنها و مختلف بودن طرق آنها باختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه در آنها است فساد از جهه تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات و رجوع و بازگشت بسیاری از بزرگان علماء از آنچه فتوی داده اند بآن

بسوی غیر آن که خارج از حد احصا و شمار است.

فرموده است سید بن طاوس رحمه اللّه از سعید بن هبه اللّه معروف به قطب راوندی علیه الرحمه که تصنیف کرده است کتابی در اختلافات حادثه بین شیخ مفید و سید مرتضی رحمهما اللّه که آن دو بزرگوار اعظم علماء اهل زمان خودشان بوده اند بخصوص شیخ مفید پس ذکر کرده است در آن کتاب اختلافاتی را که شماره آن میرسد بنود و پنج مسئله از اصول دین که در بین آن دو شخص بزرگ واقع گردیده و فرموده است در آخر آنرساله که اگر خواسته باشم استیفاء تمام اختلافات آنها را نمایم هر آینه بطول میأنجامد کتاب- تمام شد کلام سید رحمه اللّه و اینک بیان مینمائیم از برای تو از جمله اجتهادات مجتهدین در مسائل و احکام دین آنچه که روشن شود بر تو بسبب آن کارهای ایشان که چه کرده اند و بچه چیز استناد نموده اند و بچه راهی رفته اند و اکتفا میکنم بر سه مسئله که دو مسئلۀ از آن در علم اصول میباشد که آن دو یکی خود اجتهاد و آن دیگر مسئله اجماع است و مسئله سیم که راجع بفروع است در نیت عباداتست تا اینکه بوده باشد نمونۀ از برای تو که ملتفت شوی طریقۀ آنها را در سایر مسائل و مقایسه نمائی بر آن سنه ایشان در بقیۀ مدلولات

و دلائل و کافی است از جهه اطلاع بر این سه مسئله در شهادت و کشاننده و رهنماینده است بسوی خیر و هدایت و ذکر می کنیم ما اولا آنچه که او تحقیق است بر هر

یک از آنها بر وجه اجمال پس ذکر می کنیم اختلافات و اقوال ایشانرا در آنها بطریق سؤال پس خواهی دید ایشانرا که دورند از جواب بجهه تشابه وجوه دو طرف استدلال مسئله اجتهاد، چه آگاه کرده است تو را که چیست اجتهاد آیا نیست اجتهاد حق اینکه نظر کند یکی از ما بسوی احادیث ائمه ما علیهم السلام پس تدبر کند در معانی آنها و بفهمد آنچه که در آنها امانت گذاشته شده و فرق بدهد میان متشابه از آنها و محکم آنها و بگیرد و عمل نماید بمحکم و رد کند بسوی محکم مبهم را یا واگذارد آن را بر ابهام خود اگر نبوده باشد از برای او راهی بسوی احکام و احتیاط کند در عمل و خود را نگاهدارد و حفظ نماید از فتوی دادن بغیر حق و داخل شدن در زلل پس چون دیده شود اختلاف طائفۀ با طائفۀ بحسب ظاهر در نقل روایات اعمال مرجحات نماید ببرهان روشن از قواعدی که نقل شده است از ائمه علیهم السلام و شنیده شده از ایشان تا اینکه واقع شود بر حال اختیار در یکی از دو طائفۀ اخبار و وسعه برای او حاصل شود در عمل و تنگ نشود بر او واردات اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات اللّه الملک الغفار و تقلید عبارت است از اینکه نظر کند و عمل کند کسی که بینائی حاصل نموده و میخواهد حق را پیروی نماید بفتوای کسیکه دارای این اجتهاد حق باشد که ذکر نمودیم و با بودن اجتهاد حق چنانکه شنیدی چگونه کسانی که دعوی اجتهاد مینمایند پیروی مینمایند رأیهای خودشان را و چگونه از

هدایت منصرف میشوند بعد از اینکه آمده است ایشانرا هدایت و چیست معنی عمل بظن در مقام اجتهاد پس بچه اندازه و مقدار است ظن معتبر در آن تا آنکه صحیح باشد بر آن اعتماد پس علومیکه برای مجتهد لازم است و چاره ای نیست که دارای آن باشد چیست آیا کفایت میکند او را تحصیل علوم عربیه

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 232

و شناختن قرآن و حدیث و احکام این دو برای مجتهد یا اینکه چارۀ نیست از برای او از شناختن پنج اصل دینی و بنا بر ثانی آیا کفایت میکند او را تقلید یا چاره نیست از برای او از دلیلهای یقینیه پس آیا شرط است اینکه بشناسند آنها را بدلائل متکلمین یا کفایت میکند راه دیگر و لو کمتر باشد چون افاده یقین کند یا چاره نیست از طریق بالاتر پس چیست اینطریق و طرق متعدد است یا مختلف میشود بحسب اختلاف افهام بجهه تفاوت مردم در نقص و تمام پس آیا کفایت میکند در اجتهاد آنچه ذکر کرده شد یا چارۀ نیست از علوم دیگر و آن علوم چیست و چه معتبر است در آن و بچه اندازه است و آیا علم منطق در آن شرط است و آیا واجب است اولا تحصیل معرفه همه آیات و احادیث که احکام در آنها میباشد یا کفایت میکند آنچه که متعلق است از آن در مسئله که طلب کرده شده است و آیا جایز است تجزی در اجتهاد و با جواز آیا کافی است در جواز عمل برأی خودش یا رأی غیر خودش پس چه میباشد معنی تجزی و چیست معنی اجتهاد در

همه و آیا کفایت میکند در ثانی که اجتهاد در همه باشد تحصیل ملکه که بآن ممکن شود تحصیل ظن در هر یک هر یک مسئله یا چاره نیست از تحصیل اندازه صالح یا تحصیل همه مسائل ابواب فقه پس چیست اندازه آنمقداریکه چاره نیست که در مقام اجتهاد در آن میتوان بآن داخل شد و آیا از برای آن حدیست در طرف قله که کمتر از آن کافی نخواهد بود و آیا شرط است در آن قوه قدسیه چنانکه گمان کرده اند آنرا طایفه پس آن قوه چیست و حد آن چه اندازه است و بچه چیز شناخته می شود پس چگونه میفهمد مجتهد از نزد خود که مجتهد شده است تا جایز باشد عمل برأی او بلکه واجب باشد و جایز نباشد برای او تقلید غیر یا چگونه خواهد بود راه عوام بمعرفه مجتهد تا اینکه جایز باشد از برای او تقلید آیا کفایت می کند اقرار خود او بآن با عدالتش یا با این حال لازم است که خود را برای فتوی دادن نصب نماید و مردم باو رجوع کنند یا کفایت نمیکند هیچیک از اینها بلکه چاره نیست از تصدیق اهل علم او را پس آیا کفایت می کند تصدیق یک نفر و دو نفر یا چاره نیست از جماعتی پس اینجماعه

تا چه حد باشند و کی باشد آیا کافی است کسیکه قسمتی از علوم رسمیه را تحصیل کرده باشد یا چاره نیست اینکه در تمام آنها مجتهد باشد یا نباشد و بر تقدیر اشتراط اجتهاد پس آیا جایز است دور (معنای دور آن است که اجتهاد توقف داشته

باشد بمجتهد شدن و مجتهد بودن هم توقف داشته باشد باجتهاد) در مثل خودش پس آیا جایز است تقلید مجتهد میت یا اینکه می میرد قول بمردن صاحب خود و بر تقدیر جواز آیا شرط است اینکه بوده باشد ناقل بتحقیق جمع کرده باشد و فرا گرفته باشد از او در حال حیوه او یا کفایت می کند او را رجوع بکتاب او بعد از مردنش و بنا بر ثانی آیا شرط است در آن اینکه بوده باشد از اهل علم یا نه پس چیست علمی که در آن شرط است پس آیا اتفاق مجتهدین بر معتبر نبودن قول میت کفایت میکند در معتبر نبودن اقوال آنها بجهه اینکه همین حکم بمعتبر نبودن از جمله اقوال امواتست پس اعتبار آن موجب عدم اعتبار آن است یا کفایت نمیکند اتفاق آنها در اینمقام این آنچیزی است که حاضر بود از برای من از احتمالات و اقسام در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی هر یک قومی و شاید آنچه که ذکر نشده باشد نبوده باشد کمتر از آنچه که ذکر کردیم ما او را و زیاد میشود در هر عصری اقوالی و اختلافاتی الی ما شاء اللّه و بسوی خدایتعالی است پناه گاه در هر چیزی مسئله دویم اجماع، و چه آگاه کرده است تو را که اجماع چیست آیا نیست اجماع معتبر اینکه متفق شوند طائفه محقه و فرقۀ ناجیه بر مضمون آیه محکمه یا روایت معصومیه که مورد اتهام نباشد بطوریکه همه آنرا بدانند و بشناسند و در مقابل نباشد شاذی و کمی مثل اتفاق ایشان بر وجوب مسح دو پا در وضو نه شستن آنها بجهه

نصوص که در این باب وارد شده است و بسوی آن اشاره شده است در حدیث که فرموده است امام علیه السّلام خذ بالمجمع علیه بین اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه پس نظر کن در خصوص اجماع که

چه میگویند اهل اجتهاد و بچه چیز اعتماد نموده اند و سؤال کن از ایشان معنی اتفاق آراء که مشتمل بر قول معصوم علیه السّلام باشد چه معنی دارد آیا قول معصوم علیه السّلام بتنهائی بدون انضمام رأی احدی با آن حجه نیست یا این اتفاق در موضعی است که شناخته نشود قول معصوم مگر در جمله اقوال مردم چنانکه همین را گفته و گمان کرده اند پس مقصود از این چه میباشد و چگونه گرفته میشود قول معصوم علیه السّلام و حال اینکه دانسته نمیشود که قول او در میان اقوال است و شناخته نمیشود و آیا کفایت میکند اتفاق مجتهدین یا چاره نیست از اینکه هر که منسوب باشد بعلم اسلام یا جماعه مسلمین که دانسته شود قول او داخل در اقوال است و بر هر سه تقدیر آیا کفایت می کند که همه از یک بلد و شهر باشند یا چاره نیست از اینکه هر کسی در زمین باشد حتی اینکه اگر بوده باشد مردی در بلاد کفر چارۀ نیست از شناختن رأی او بلکه هر کسی که بوده باشد از ایشان در قریه یا بادیه یا جبل یا بیابان یا صحرا یا کشتی یا غیر اینها پس چگونه شناخته میشود وجود مثل این مسلم در مثل اینموضع و بر تقدیر شناختن او چگونه علم بقول و رأی او

حاصل میشود پس چگونه دانسته میشود اینکه آنچه را که میگوید او بآن اعتقاد دارد و آن را تکذیب نمی نماید و تقیه در آن نکرده و مصلحتی در کتمان مذهب خود ننموده پس چگونه حاصل میشود اطلاع بر قول امام علیه السّلام در جمله اقوال مردمی که متفرق اند با غایب بودن آن بزرگوار و پنهان بودن آن حضرت از چشم مردم و بریده شدن اخبار و اقوال آن حضرت و معلوم نبودن مکان و منزل آن بزرگوار در مدتی که نزدیک بهفتصد سال است بطوری که دانسته نمیشود که آن حضرت صلوات اللّه علیه و ارواحنا له الفداء که در کدام قطری از اقطار زمین است در مشارق آن یا مغارب آن برّ آن و بحر آن سهل آن و جبل آن و آیا آن حضرت ممازج و مخالط و معامل با مردم است یا از ایشان منزوی است و ساکن است در دورترین مکانهای زمین یا در غار و کوه جای و منزل دارد و منقطع است از خلق یا در بعض جزایر است که احدی نمی تواند خدمت آن بزرگوار برسد و غیر اینها از آنچه که راهی بآن نیست از هیچ جهتی و بر فرض چهارم چگونه شناخته میشود قول معصوم علیه السّلام در جمله

اقوالیکه معین میباشند بدون شناختن شخص خود آن حضرت آیا دیده شده و فهمیده شده در ثار قدماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چیزی بطوریکه دانسته شده باشد دخول بعض ائمه علیهم السلام که سابق بر آنها بوده اند که از جمله آنها بودند اگر چه روایتی نقل نشده باشد و بما نرسیده باشد

بخصوص از آنها علیهم السلام یا بعد از جستجو و اطلاع بر اتفاق شناخته شده موافقه معصوم علیه السّلام را با ایشان هر چند که داخل در ایشان نباشد بجهه اماره و نشانه که اقتضا میکند اینرا یا بطریق دیگر غیر آنچه که ذکر گردید چیست آن آیا بواسطه بودن شخص مجهول النسب در جمله ایشان چنانکه گفته اند آن را و چگونه میتوان اینرا گفت و حال اینکه چاره نیست از علم بدخول معصوم علیه السّلام و کفایت نمیکند احتمال و بر هر تقدیر کم است وقوع چنین اجماع در غایه ندرت و کمی و خصوصا در مسائلی که وارد نشده است در آن روایه یا وارد شده باشد و لکن مختلف باشد یا وارد شده باشد بخلاف آنچه که ادعاء اتفاق بر او شده است بخصوص در مثل چنین زمانی انقطاع از معصوم علیه السّلام از هر جهه حاصلست پس چگونه ادعا کرده میشود مثل این اتفاق در بیشتر مسائل و در امثال مسائل مذکوره و در آنچه بعد از ازمنه متطاوله منقطعه از معصوم رأسا حاصل است پس آیا بر امام واجب است اینکه آشکار کند فرمایش خودشرا در مسئلۀ که می بیند اختلاف ایشانرا تا اینکه نبوده باشند در حیرت مطلقا یا در وقتیکه هیچ حقی در بین آنها نباشد بخصوص یا واجب نیست اظهار مطلقا بجهه اینکه ما عله و سبب استتار آنحضرترا نمیدانیم چیست او و بر تقدیر اول که واجب باشد اظهار بر آن بزرگوار پس چرا رفع نفرموده اختلاف در اکثر مسائلرا در اینمدت طولانی و بنا بر دو فرض اخیر متحقق نمیشود اجماع بجهه نبودن راهی بمعرفه او

و بر فرض آنکه واجب باشد اظهار چگونه خودشرا می شناساند و این برای آن حضرت واجب نیست علاوه بر اینکه ناشناسائی آن حضرت برای اجماع فایدۀ تصور نمی شود یا آنکه اظهار از طرف آنبزرگوار بواسطه ارسال رسولی باشد پس ناچار است که او دارای معجزه باشد تا صدق قول او معلوم گردد و الّا فایدۀ بر آن اظهار نیز مترتب

نخواهد شد زیرا که در اینصوره قول او بمنزلۀ خبری خواهد بود پس بچه چیز ثابت میشود علم باین اتفاق آیا بامثال این اجتهادات پس مخصوص خواهد بود نفع آن و حجه بودن آن بکسیکه در آن اجتهاد نموده و بغیر او نمیگذرد و فایده ندارد یا بخبر، پس بخبر کی؟ آیا بخبر مثل اینمجتهد، از چه؟ آیا از ظن او؟ پس میباشد درینحال ثابت کردن ظن بظن و حاصل نمیشود از برای او غیر ظن یا ثابت میشود بخبر جماعتی از طریق تواتر از گمان که خبر صادر شده باشد از خودشان یا ناقل از دیگران باشند و بر هر دو تقدیر خبرهائی هستند از روی گمان باتفاق نه از علم باتفاق پس واتر چاره نیست از منتهی شدن آن بحس چنانکه تقریر کرده اند آن را و نیست این اتفاق بنا بر این تقادیر بمحسوس و موجب علم بلکه آنها گمانها و اجتهادات میباشند و افاده علم نمی نماید و بجهه این است که می بینی ایشانرا در نقل اجماعات اختلاف شدید نموده اند پس می بینی یکی از آنها را که در مسئله نقل اجماع نموده بر قولی در کتاب خودش پس نقل میکند اجماع در آن مسئله بعینها بر قول

دیگر یا نقل میکند خلاف در آن مسئله را در آن کتاب بعینه یا کتاب دیگر و بسیار مانند این واقع شده است از ایشان حتی اینکه شیخ و رئیس ایشان مثل اینعمل را در قریب بچهل مسئله بخلاف یک دیگر ادعاء اجماع نموده بنابر آنچه که اطلاع یافته اند بر او جماعتی این است آنچه من حاضر داشتم از احتمالات و شقوق در اینمسئله و بتحقیق رفته اند بسوی اکثر آنچه گفته شد اقوامی و شاید آنچه را ذکر نکردیم کمتر نباشد از آنچه که ذکر و بیان نمودیم و افزوده میشود در هر عصری و قرنی قولها و اختلافات دیگر و بسوی خداست شکایت و مفر مسئله سوم نیت، و چه آگاه کرده است تو را که نیت چیست آیا نیست نیت آنچه که بر انگیزاند تو را بر عمل و بخواند تو را بسوی آن مثل بزرگ شمردن تو برادرت را در بر خواستن تو برای او و دفع عطش در برخواستنت برای آب و آن از چیزهائیست

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 237

که انسان بر آن خلق شده است در اعمال خود بلکه سایر حیوانات در فعلهای خودشان و ممکن نیست اینکه منفک شود عملی از نیت و صاحب کتاب بشری که خیر و نیکی از جانب خدایتعالی برای او باد از جهه اینکه گفته است هرگاه خدایتعالی ما را تکلیف مینمود بعبادت خود بدون نیت هر آینه بود برای ما تکلیف ما لا یطاق پس بنابر این چیست این حیره و حیران گردانیدن و چیست این تکلیف سخت و عسر و چیست این قال و قیل و چیست این اطناب و تطویل.

و

اما حدیث انما الاعمال بالنیات و انما لکل امری ء ما نوی پس چقدر ظاهر و آشکار است معنای آن و چقدر واضح است آنچه نسبت بآن داده شود و بسیار مکشوف است آخر آن از اول آن بطوریکه فرموده است در عقب آن پس هر کسیکه بوده باشد هجرت او بسوی خدا و رسول او صلّی اللّه علیه و آله پس هجرت او بسوی خدا و رسول است صلی اللّه علیه و آله و هر کسی که بوده باشد هجرت او بدنیائی که برسد او را یا زنی که تزوج نماید آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که مهاجرت بسوی او نموده است و جز این نیست که سبب صدور اینحدیث قول بعض صحابه است از برای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که عرض نمودند بآن بزرگوار بدرستی که بعض مهاجرین بجهاد نیست نیت او از این هجره مگر گرفتن غنایم از اموال و اسیران یا رسیدن بجاه و آوازه در نزد رسیدن بغلبه و استیلا پس فرمود صلّی اللّه علیه و آله و بدرستی که هر کسی میرسد در عمل خود بآنچه که میجوید آنرا و میرسد بآنچه که قصد مینماید آنرا و اینمعنی واضح و روشن است بحمد اللّه و نیست مدخلی از برای اینحدیث در آنچه که رفته اند بسوی آن در امر نیت عبادات از بدعتها و کاش میدانستم از کجا میگویند آنچه را میگویند و بچه چیز اعتماد مینمایند و از حق چگونه اعراض مینمایند و هر آینه سؤال مینمائیم از اختلافات ایشان در نیت و گفتارشان در معانی آن آیا برهان و بینه بر گفتار خود دارند نه

چنین است بلکه هرگاه بوده باشد برای ایشان برهانی و قادرند بر اقامه آن پس جواب بگویند پس اما معنای نیتی که اختراع کرده اند او را در عبادات آیا او الفاظی است

که بر زبان جاری میشود یا در دل واقع میگردد یا معانی است که در قلب خطور میکند یا تحقیق همه اینها مراد است چنانکه در اعمال حج است و گاهی می باشد اخیر چنانکه در غیر اعمال حج است پس اگر بگوید بزبان خود خلاف آنچه که بقلب خود گذراند پس آیا صحیح است یا نه و با صحت آیا عبره بقول است یا لازم است اخطار بقلب پس آیا کفایت میکند تعیین فعل یا بر وجه اطلاق یا در وقتی که نبوده باشد بخودی خود معین یا چارۀ نیست با آن از اجراء اجزاء عبادت،- ر قلب بر وجه اجمال یا چاره نیست از اخطار آن بدل تفصیلا و آیا کفایت میکند قصد قربت یا لابد است قصد وجوب با آن یا قصد ندب یا در بعض عبادات قصد وجوب و در بعضی قصد ندب و بنابر اخیر پس برای هر یک چه معنی است و فرق بین آنها چه میباشد و آیا واجب میشود با قصد وجوب و ندب قصد وجه وجوب و ندب یعنی نیکو بودن فعل که داعی است بترغیب تام یا ناقص در جمیع یا در بعض پس این بعض چیست و فرق بین بعض و جمیع چیست پس در هنگامیکه نداند مکلف وجوب یا ندب فعلرا پس آیا واجب است بر او تحصیل علم باو یا نه یا ساقط میشود در اینهنگام

این دانستن وجوب یا قصد کند وجوب یا ندب را بالانفراد یا قصد کند هر دو را مرددا یا آنکه بجا آورد عملرا یک بار بقصد وجوب و یک بار بقصد ندب پس آیا ممکن است او را قصد کردن بیکی از آنها با عدم علم و اعتقاد بآنها پس چیست معنی قربت آیا او بمعنای امتثال و فرمان برداری یا موافق اراده و قرب حضرت باریتعالی بحسب منزله رفتار نمودن یا گریختن از دوری آن سبحانه یا رسیدن بثواب در نزد او یا خلاصی از عقاب او یا بودن آن سبحانه سزاوار از برای عبادت یا از برای حیاء یا مهابه یا شکر یا تعظیم خدایتعالی یا برای ذات مقدس خدای جل و عز یا آنکه امری است وراء اینها پس آیا یکی از اینها در مقام آن دیگری جای میگیرد یا نه یا بعضی جای میگیرد نه بعض دیگر پس آن بعض کدام است آیا قصد ثواب و خلاصی از عقاب می باشد چنانکه گمان برده شده است یا غیر این پس آیا باطل میشود عبادت بقصد یکی از آنها و یا فاسد مینماید آن را قصد دیگر غیر از این مطلقا یا منفردا یا منضما یا با استقلال نه بدون آن یا در وقتی که بوده باشد غالب نه مغلوب یا مساوی

و یا با مساواه نیز با واقع شدن اخلال هر چه باشد یا در وقتیکه نبوده باشد مباح مثل تبرّد در وضو و یا راجح باشد مانند پرهیز در روزه یا در اثناء عارض شده باشد هر چه باشد یا فقط ریاء باشد نه غیر آن

و آیا ریاء ساقط تکلیف است و مکلف در آن مستحق ثوابی نخواهد شد و آیا شرط است در طهارات سه گانه قصد رفع حدث و استباحهٔ عبادت که مشروط است بآن طهارت و بآن رجحان دارد یا یکی از دو امر بر وجه تخییر یا استباحه فقط در تیمم زیرا که آن رفع حدث نمی نماید و جز این نیست که مفید استباحه فقط است و آیا این دو امر یکیست یا غیر یکدیگرند و آیا وجوب طهارات لنفسها می باشد یا لغیرها یا آنکه استحباب آن لنفسها و وجوب آن لغیرها میباشد یا وجوب در جنابه لنفسها و در غیر جنابه لغیرها خواهد بود و بر هر تقدیر آیا شرط است تعیین این در نیت یا علم بآن یا نه پس آیا جایز است واقع گردانیدن چیزی از آنها از برای عبادتیکه مشروط است بطهاره پیش از وقت آنعبادت بنیت وجوب یا به نیه استحباب مطلقا یا در وقتی که باقی مانده باشد تا وقت مقدار فعل آن نه زیادتر یا اول در دویم و دویم در اول یا نه مطلقا یا بنا میشود بر بودن آن لنفسها یا لغیرها پس جایز است در اول نه دویم یا بعکس یا جایز نیست در تیمم مطلقا یا جایز است به نیه وجوب از برای کسیکه بر او فریضه باشد مطلقا یا چون بخواهد فعل آنرا بخصوص و نباشد از برای غیر آن پس آیا جایز است داخل شدن در فریضه بطهاره مندوبه و بر تقدیر جواز آیا مطلقا یا در وقتی که نیت کند بآن استباحه آن عبادترا یا مطلق استباحه عبادترا یا در صورتی غیر

صورت دیگر پس ایندو صوره هر یک چیست و آیا شرط است قصد اداء و قضاء در عبادات موقته که جاری میشوند در آن مثل نماز و روزه یا در بعض آن دون بعضی پس هر یک از این دو چه میباشد و فرق میان آنها چیست و آیا کافی است در روزه قصد ترک منافیات یا چاره نیست در قصد کف از آن بنابر اینکه اول امر عدمی است و دویم وجودی و آیا شرط است مقارنه نیت از برای اول عبادت یا جایز است تقدیم و تأخیر یا در روزه بخصوصه جایز است تقدیم نه غیر آن پس چیست اندازه تقدیمی که جایز است در آن آیا تمام

شب است یا تمام ماه است یا اول مطلقا و دویم با فراموشی است یا جایز است تأخیر در آن نیز تا زوال یا مطلقا با نسیان یا عذر یا تا پیش از شب در مستحب نه واجب و آیا کافی است مقارنه عرفیه یا چارهٔ نیست از حقیقیه و آیا این مقارنه قلبیه باشد یا لفظیه و بر تقدیر لزوم مقارنه آیا جایز است در وضوء و غسل مقارنه آن با شستن دستها که مستحب است بجهه آنکه آن از طهاره کامله است یا در نزد مضمضه و استنشاق بجهه اقربیت آنها بواجب و آیا واجب است حاضر شمردن نماز قصد کرده شده در حال تکبیر و آیا واجب است استدامهٔ حکم نیت تا آخر عبادت و بر فرض وجوب آن چیست معنی آن آیا اوامر وجودی است که آن استمرار نیت اولی باشد یا امر عدمی است بمعنی

آنکه قصد نکند آنچه را که منافی نیت است از ابتدا پس آیا بناء آن بر آن است که باقی محتاج است در بقاء بمؤثر یا محتاج نیست و چون اخلال باستدامه شود پس آیا باطل میشود فعلیکه واقع میشود بعد از اخلال پیش از استدراک نیت پس اگر برگردد بسوی نیه اول پیش از آوردن چیزی از آنها و پیش از فوات موالات چون بوده باشد شرط صحه عبادت بجهه واقع شدن آن بأسرها با نیه و تأثیر نکردن مثل این در آن یا نه بجهه تخلل قطع بآن پس آیا جایز است عدول به نیت در چیزی از عبادات یا نه یا گاهی جایز است و گاهی جایز نیست پس چیست موضع جواز و چیست محل منع و فرق بین آنها چه میباشد و اگر غافل شود از نیه در اثناء فعل پس آیا کافی است تجدید آن در نزد ذکر یا چاره نیست از سر گرفتن عمل اصلا یا گاه گاهی پس نیه آیا آن واجب است یا مستحب یا گاهی واجب و گاهی مستحب است پس در کجا واجب و در کجا مستحب و فرق بین آنها چه میباشد و آیا آن در جمیع افعال است یا بخصوص در عبادات است پس کدام عباداتست که نیت در آن جاری است آیا نیست بر طرف کردن نجاست از جامه و بدن از برای نماز عبادت پس چرا واجب نباشد در آن در نزد حاصل شدن موجبات آنها آیا آن شرط است یا نه یا در واجب شرط است نه مستحب یا عبادت نه غیر آن یا در تیمم نه غیر آن و

آیا میگردد اعمال مباحه بسبب نیت عبادت و بر فرض آن آیا آن نیتی استکه اختراع کرده اند یا آنچه که

ما بآن اشاره کردیم و آیا مراد به نیت در حدیث مشهور که میفرماید نیه المؤمن خیر من عمله این نیت مراد است یا امر دیگر است پس آن چیست و معنی حدیث چه میباشد پس اگر برویم بسوی ذکر اقاویل ایشان در معنی حدیث مطلب دور و دراز میگردد بلکه اگر بخواهیم ذکر نمائیم برای تو سایر شقوق نیه را هر آینه فراغت حاصل نمی کنیم از آنچه که برای ما مهم است مگر بعد از ملال و خستگی آیا نه مثل این امور استکه موجب حیرت بر حیرت است نیست چارۀ و فراری در آن پس فرض کن آنکه مجتهدین از این ورطه ها و حیرتها خود را در کتابهای خودشان خلاص نمودند و عملی مرتکب نشدند که موجب حیرت آنها واقع شود در جمیع آنها و نه در اکثر و نه دراهم آن مقلد بیچاره چکند و بقول کدام یک عمل نماید و بکی پناه ببرد و چگونه ظاهر شود از برای او استجماع شرایط فتوی در کسیکه مدعی اجتهاد است و حال آنکه این ثابت میشود و موقوف است بر تصدیق بعض از ایشان بعضی را و لااقل از اینکه یکدیگر را در امر فتوی تکذیب ننمایند و این امر وقوعش ممتنع و حاصل نمیشود مگر از اوحدی ایشان و چگونه بر ایشان حاصل گردد و حال اینکه ایشان در اکثر بلاد و در اکثر از منه نمی توانند که سازش و اتفاق نمایند بر پنج مسئله اجتهادیه و

نه بر کمتر بلکه دو نفر از ایشان بر این امر اتفاق ندارند چنانکه می بینیم ما در اینزمان و میشنویم از کسانیکه پیش از ما بوده اند و بسوی خدایتعالی است مفزع و پناه خاتمه بدانکه من نیستم منکر طریقۀ اهل اجتهاد بجهه ندانستن و جاهل بودن بطریق آنها و نه بجهه بصیر نبودن من در آن طریقه نه چنان است بلکه اقدام بذم و بدی آن ننمودم مگر بعد از آنچه که اطلاع یافتم بر کل مطالب و مقاصد آن و بعد از آنکه ایامی را صرف کردم در بحث اصول مخترعۀ ایشان و حکم کردم در صناعت ایشان سالهائی پس بدرستی که من بآنچه اهل اجتهاد عمل مینمایند با بصیرت و با

معرفتم و آگاه نمینماید تو را مثل کسیکه خبیر و بصیر است پس آنچه که ذکر کردیم ما همه آنرا این است و جز این نیست آن در شأن اهل اجتهاد و رأی است که نسبت داده اند خودشانرا در دانستن احکام بسوی ائمه علیهم السلام باستنباط احکام از کلام ائمه بتأویل متشابهات بر اصول مقرره در نزد خودشان.

و اما مقلده اینگروه مجتهدین که نسبت میدهند خودشانرا بسوی ایشان که متمسک باقاویل ایشان میشوند که فتوی داده اند در کتب خودشان بعد از مردنشان با اینکه شنیده اند از ایشان قولی برای میت نیست و اینکه قول میّت مثل میت است و بعد از اطلاع آنها بر اتفاق ایشان که می بینی یکی از ایشان که خود را نصب کرده و قاضی قرار داده و ضامن شده برای خالص گردانیدن آنچه که مشتبه است بر غیر او با اینکه مقتدای او

میت است غیر ملیی ء است باصدار آنچه بر او وارد میشود یعنی با عدم لیاقت بواسطه جهالت خود را ناچار میداند از عهده بر آمدن و جوابدادن از آنچه از او بپرسند و بخواهند و حال اینکه بر هیچگونه علمی آشنا نیست و قطع حاصل ننموده پس چگونه خواهد بود حال این مسکین بیچاره که اثر و نشانه او را پیروی مینماید پس چقدر از حق بیگانه و دور و برسیدن آن مهجور است و عجیب تر از این آن است ایشان شرط مینمایند حیوه در کسیکه جایز است تقلید او و با وجود این تقلید نمی نمایند مگر اموات را و انکار مینمایند اجتهاد احیاء و عدالت ایشانرا مادامیکه احیاء می باشند از راه منافسه و حسد تا زمانیکه بمیرد میگردد آنوقت اقاویل ایشان معتبر در نزد ایشان و کتب آنها مورد اعتماد ایشان بجهه اینکه علة در آن حال زایل میگردد آیا بعد از مردن ایشان فراموش نمودند آنچه را می شمارند از عیوب ایشان یا میگویند بزبانهای خود آنچه را که نیست در دلهای ایشان یا اینکه فرق نمیدهند میان حق و باطل و خالی و عاطل برای عدم بینائی در دیده ها و ناخوش بودن ضمایر و فکرهای ایشان پس مساوی خواهد بود در نزد ایشان صدق و زور و ظلمات و نور.

و کاش میدانستم چه مدخلیتی دارد در بطلان فتوی و عمل کردن و رسیدن بآراء

موت و حیوه و آیا نه این است که حق واحد و مخالف آن جاحد است پس بدرستی که اقاویل اموات چنانکه دانستی مختلف است منتهی اختلاف و فتاوی ایشان در کتب ایشان متناقض

است کمال تناقض بلکه در یک کتاب مجتهد در یک مسئله در فتوی اختلاف بحسب ابواب و مباحث آن واقع شده و این اختلافات روز بروز زیاد میشود تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد بسر آمدن آنرا و اهل اجتهاد هر چند که میگویند در اکثر احکام بر قول مشهورتر الا آنکه این شهرت نیست از آنچه که صحیح باشد برای اعتماد بجهه آنکه مبتنی نیست بر اصلی بلکه جز این نیست میباشد در اکثر به بحث و اتفاق یا بواسطه نزدیکی صاحب قول بسلطان یا آنچه که شبیه است باین از حوادث دهور و اوان و مختلف میشود این بحسب اوضاع و ازمان پس چه بسیار مشهوریکه نیست اصلی از برای آن و چه بسیار اصلیکه در آن شهرت نیست پس بدرستی که ایشان بجهه شدت تعصبشان و جوششان در تقلید و دخولشان در ضلال بعید اعتنائی ندارند بحرف ناصحی اصلا و نمی چشند از شراب تحقیق هرگز و پناه نمی برند بهیچ رشتهٔ محکمی و اقتدا نمیکنند بکسی که او سزاوار اقتداء است بلکه جز این نیست که پیروی میکنند هواهای خودشانرا و اقتدا میکنند پدران خودشانرا و میروند از عقب یکدیگر به حث و تاکید و نزدیک نیست که حدیثی بفهمند.

و کاش میدانستم که اذن داده است ایشانرا در پیروی رأی کسیکه جایز است بر او خطاء در رأی پس اختیار کردن یکی از قولهائی آنها از روی اتفاق بحث با اختلاف سختی که دارند آیا خدا در اینکار بایشان اذن داده است یا بآن سبحانه افترا می بندند یا امر کرده است ایشانرا بزرگان ایشان باینعمل با اینکه ایشان گروهی هستند که در طغیان و گمراهی

هستند یا در نزد ایشان است خزینه های رحمت پروردگار تو یا ایشان از روی غلبه و ظلم مرتکب این عمل شدند یا از برای ایشان وسائلیست که از آسمان خبر میدهند پس بیاورند حجه آشکار خودشانرا یا بایشان از غیب رسیده است آنچه مینویسند یا ایشان شریکانند در دین و آنچه خدا اذن نداده از پیش خود می آورند نه چنان است بلکه ایشان در غفله و مستی هستند واگذار ایشانرا که بحال خود باقی بمانند

سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، ص: 244

و چون منتهی شد کشتی ما در دریای اختلاف بساحل نجات و جاری شد با ما بمنزلهای هدایت کننده پس آنرا از جریان باز میداریم و قلمرا از طغیان نگاه میداریم بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰاهٰا وَ مُرْسٰاهٰا و إِلیٰ رَبِّکَ مُنْتَهٰاهٰا پس ایفرزند من سوار شو با ما در این کشتی نجات و داخل کن با خودت هر کسیکه پیروی میکند ما را نیست اکراهی در دین بتحقیق راه رشد و راستی روشن و آشکار است از راه غی و گمراهی و فرق دادن گفتار میت از گفتار حی و برداشتن پرده از بین و آشکارا و روشن است صبح از برای صاحبان دو چشم و اشخاص با بصیرت پس اگر ایمان آوردند بمثل آنچه که شما بآن ایمان آوردید پس بتحقیق هدایت یافتند و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند پس جز این نیست که ایشان در حال شقاق و نفاقند و هر آینه اگر پیروی کنی تو هواهای ایشانرا بعد از آنچه که آمده است تو را از علم پس نیست از برای تو از جانب خدا ولایتی و نه نگهدارندهٔ خاموش کن چراغ

را پس بتحقیق صبح طلوع کرده است و ستایش از برای خداست و درود بر رسول خدا پس بر اهل بیت آنحضرت صلوات اللّه علیهم اجمعین پس بر روایت کنندگان احکام خدا پس بر کسانیکه سودمند میشوند بمواعظه خدا و تمام شد این کتاب سفینه النجاه و گردید اسم او تاریخ آن چون بدل بیاوری عشرات آن را بآحاد و آحاد آن را بعشرات خدایتعالی عوض دهد بسیئات ما حسنات و بگرداند از برای ما حسنات را درجات ایضاح وفاه مرحوم مغفور فیض قدس سره در سال هزار و نود و یک هجری وقوع یافته پس عبارتیکه بجهت تاریخ تألیف کتاب مستطاب سفینه النجاه مرقوم فرموده اند بعد از تبدیل آحاد بعشرات و عشرات بآحاد در سال هزار و پنجاه و هشت اینکتاب تألیف شده تا زمان وفاه آنمرحوم قدس سره سی و سه سال باقی بوده و کتاب حقایق را نزدیک وفاه خود تألیف فرموده چنانکه در خاتمه آن کتاب خود اشاره فرموده باین عبارت

کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی - مترجم و شارح: تفرشی، محمد ، سفینه النجاه - ترجمه (فیض)، در یک جلد، اول، ه ق

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109